



نشریه
انجمن نجات
شماره 80 -

دی - سال 96





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





عنوان	فهرست مطالب	صفحه
-------	-------------	------

7	شرکت انجمن نجات در اجلاس محبان اهل بیت (ع) در تهران	
9	خواهرت خیلی بی قراره که حداقل صدایت را بشنود	
10	نامه رضا اکبری نسب به مسئول کمیساریای عالی	
12	چطور سازمان مجاهدین به فرقه تروریستی تبدیل شد؟	
15	خاطره ای از آمدن خانواده ها به اشرف	
17	اعترافات «مرتضی ناصح پور»	
21	مریم قجر داعشی به آخر خط رسیده است	
23	نسلی از دانشجویان در اسارت ذهنی و عینی فرقه رجوی	
25	شرح یک ملاقات صمیمانه در دفتر انجمن نجات گیلان	
27	نه به خشونت علیه زنان در سازمان مجاهدین خلق	
33	نامه ارسالی خانواده صدیق به فرزند اسیرشان در فرقه رجوی	
34	فرازی از کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط - قسمت هفتم	
38	نامه خانواده های زنجان	
39	حناق فرقه ای!	
41	پیام فؤاد بصری به اسیران در آلبانی	
43	زنی با نقاب «حقوق بشر» اما همپای شیطان	
45	اطمینان خاطر دارم	
47	از آذر 60 تا آذر 85 بیست و پنج سال در سراب آزادی	
52	نامه مادر باقر محمدی سرواله	
54	نه به مریم رجوی، نه به نقض حقوق بشر در جهان	
57	چرا منافقین تنها پسر مرا از من گرفتند	
60	حضور خواهر لیلا نرگسی در دفتر انجمن نجات گلستان	
63	فرقه رجوی و خیانت های آن به مردان انقلابی تاریخ	
65	فرقه رجوی کلکسیون از ادعاهای دروغ	
67	گفتگوی دوستانه با آقای فاضل فرهادی	



صفحه	فهرست مطالب	عنوان
70	زنگ خطر اشرف 3 برای خانواده های ساکن در خارج کشور	
72	خانواده معضل اصلی فرقه تروریستی رجوی	
75	اعتراض خانواده بزازی	
77	حضور آقای مرتضی بلالی در دفتر انجمن نجات استان مرکز	
78	مادر و نامه ای مملو از دلتنگی و امید، به دور از دنیای سیاست	
80	هشدار امنیتی به خانواده های دردمند و چشم انتظار	
82	نامه یک جداشده از فرقه رجوی	
84	تلاش های بی وقفه مریم قجر و برگزاری همایش های بی نتیجه	
86	از زندان فرقه رجوی تا زیارت کربلا	
88	دروغ هم اندازه ای دارد	
89	قانون کثیف برای حفظ افراد در فرقه ی رجوی	
91	قصه مزرعه ی بدی ها از نگاه رجوی	
93	اشرف 3 هم راه به جایی نخواهد برد	
96	فرقه رجوی بوی کباب شنیده است	
98	دلنوشته خانم فرازبان فرد کهن مادر آقای فریدون ندایی	
100	از بین بردن عشق به خانواده و وابستگی های عاطفی در فرقه رجوی	
104	دیدار با خانواده ی هدایت محمدی	
105	خدا لعنت کند رجوی را، بهترین دوران جوانی برادرم را گرفت	
107	عرض تسلیت به خانواده ساعدی	
108	خیال خام فرقه تروریستی رجوی علیه انقلاب و مردم ایران	





شرکت انجمن نجات در اجلاس محبان اهل بیت (ع) در تهران



انجمن نجات مرکز تهران - 11 آذر 1396

اجلاس جهانی محبان اهل بیت (ع) و مسأله تکفیری ها طی روزهای چهارشنبه و پنجشنبه برابر با اول و دوم آذر ماه 96 با مشارکت بسیاری از شخصیت های سیاسی و دینی و همچنین رسانه های ارتباط جمعی از بیش از ۹۰ کشور جهان در مرکز همایش های بین المللی (سالن اجلاس سران) در تهران برگزار شد. این اجلاس از جانب مجمع جهانی بیداری اسلامی ترتیب داده شده بود. انجمن نجات رسماً جهت شرکت در این اجلاس دعوت شده بود و لذا هیئتی از جانب انجمن در تمامی جلسات دو روزه آن شرکت نمود و با شخصیت ها و خبرنگاران شرکت کننده به بحث و تبادل نظر در خصوص مسائل مهم منطقه پرداخت. آقای ابراهیم خداینده مدیرعامل انجمن و خانم زهرا سادات میر باقری مسئول انجمن نجات تهران از جمله اعضای هیأت شرکت کننده از جانب انجمن نجات در این اجلاس بودند.





مسئله اساسی مورد بحث در طی نشست های دو روزه اجلاس موضوع تروریسم در منطقه و ارتباط آن با مسئله تکفیری ها و سوء استفاده آنان از دین مبین اسلام بود. خدابنده و میرباقری با بسیاری از شرکت کنندگان از کشورهای مختلف در خصوص تجربه ایران با فرقه تروریستی مجاهدین خلق و مشابهت های آن با فرقه های تروریستی وهابی و تکفیری صحبت کردند. آنان توضیح دادند که چگونه هر دو جریان با سوءاستفاده از اسلام - اولی از تشیع و دومی از تسنن - افراد را جذب کرده و به جنایات ضد انسانی وادار نمودند.



یکی از علمای شرکت کننده از عراق در دیدار با آقای خدابنده عنوان نمود که اگر چه مسئله فرقه تروریستی رجوی به لحاظ امنیتی موضوعی متعلق به گذشته است اما جمهوری اسلامی ایران تجارب گرانقدری در خصوص مبارزه با این نوع فرقه های مخرب در اختیار دارد که تاکنون کشورهای سوریه و عراق از این تجارب در برابر فرقه های تروریستی مشابه بهره فراوانی برده اند.

در حاشیه این اجلاس هیأت انجمن نجات توانست نشست مبسوطی با اعضای هیأت شرکت کننده از کشور آلبانی و همچنین با اعضای شرکت کننده از دیگر کشورهای حوزه بالکان در خصوص حضور سازمان مجاهدین خلق در آن منطقه و تهدیداتی که می تواند متوجه امنیت آنجا وجود داشته باشد برگزار نماید. طرف های گفتگو متفق القول بودند که این تهدید متأسفانه از جانب آمریکا در نتیجه سهل انگاری دولت آلبانی به منطقه تحمیل شد و ابعاد آن هنوز برای مردم ناگفته باقی مانده است که ضروری است در این خصوص روشنگری های لازم صورت گیرد.

هیأت شرکت کننده همچنین مصاحبه هایی با اصحاب رسانه ها در این اجلاس داشتند که به تشریح نقش مخرب فرقه تروریستی رجوی و نحوه جذب و کنترل نیرو در این فرقه و شباهت فوق العاده آن با فرقه های تروریستی تکفیری فعال در منطقه در افکار و کردار پرداختند.



خواهرت خیلی بی قراره که حداقل صدایت را بشنود



انجمن نجات مرکز سمنان - 9 آذر 1396

دیداری با خانم موکدی خواهر **ایمان وردی موکدی** اسیر فرقه رجوی در آلبانی داشتیم. جهت دیدار به منزل ایشان رفته و در رابطه با فرقه رجوی و شرایطی که برای اعضای اسیر در این فرقه ایجاد نموده اند، گفتگو کردیم.

در این دیدار خواهر ایمان می گفت: "برادرم خیلی ساده بود و معلوم نبود چگونه در دام فرقه رجوی افتاد، وی برای گرفتن کارت سربازی رفته بود که ما باخبر شدیم سر از فرقه رجوی درآورده است، من خودم ماهیت این فرقه را می شناختم و مسیر زندگی ام را عوض کردم ولی این فرقه با فریب دادن برادرم او را جذب خود نمود. مادرم که به خاطر داغ دوری فرزندش فوت نمود و پدرم هم در شرایط خوبی به سر نمی برد. پدرم انتظار داشت روزی این بچه ها کمک حالش باشند ولی افسوس که در دام شیطانی مانند رجوی افتادند."

وی از این که سال هاست برادرش اسیر این فرقه است و هیچ ارتباطی با خانواده نداشته ابراز نگرانی نمود و گفت: "همین امر کافی است که همه به ماهیت پلید این فرقه پی ببرند و بفهمند اعضا در چه شرایطی به سر می برند که حتی اجازه ی یک ارتباط ساده با اعضای خانواده اش را نمی دهند"

وی در پایان صحبت، نامه ای خطاب به برادرش نوشت و اظهار کرد:

"خواهرت خیلی بی قرار است که حداقل صدایت را بشنود."

ما هم ابراز امیدواری کردیم روزی برسد که شاهد آزادی تمامی اسیران از چنگال رجوی و فرقه اش باشیم.



نامه آقای رضا اکبری نسب به مسئول محترم کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی

9 آذر 1396

مسئول محترم کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان

با سلام و احترام، برادر من **سید مرتضی اکبری نسب** 33 سال است که در تشکیلات موسوم به سازمان مجاهدین حضور دارد و در طی این مدت طولانی، علاوه بر این که همسر 25 ساله و کاملاً غیرسیاسی خود را به خاطر خواست مسعود رجوی دایر بر حمله به ایران از دست داده، یکی از فرزنداناش به نام یاسر اکبری نسب که معترض مناسبات اختناق آور موجود در سازمان مجاهدین بود دچار خودسوزی و مرگی فجیع و مشکوک در کمپ اشرف عراق در سال 1385 گردید.

برادر من، در طول این مدت، اجازه ی دسترسی به اطلاعات خارج از دنیای تنگ و تاریک سازمان تحت رهبری رجوی ها را نداشته و محروم از تماس تلفنی و یا مکاتبه ای با خانواده اش در ایران یا دوستانش در خارج از ایران بوده است!

او کماکان در کمپ تیرانا به سر می برد!

در ایام انتقال اعضای سازمان مجاهدین خلق (رجویست ها) از عراق به آلبانی، دولت آلبانی و آن نهاد محترم تعهدهایی سپرده بودند که قسمتی از آن ها از جهت یادآوری، به طور خلاصه بیان می گردد:

1- مقامات عالی رتبه ی آلبانی صراحتاً اعلام کرده بودند که تمام این افراد انسان هایی به حساب می آیند که شستشوی مغزی شده اند و صلاحیت جذب به جامعه را ندارند؛ و دولت آلبانی بر آن است که تحت معالجات جدی روانپزشکی قرارشان داده و آن ها را از دنیای سکتاریستی، به دنیای واقعی هدایت کند.

2- دولت آلبانی متعهد بود که بعد از روان درمانی کافی، تخصص و زبان های خارجی معتبر و لازم را به این افراد ایزوله شده یاد داده تا بتوانند در کشورهای دیگر و حتی خود آلبانی پناهنده شده و مشغول کار و زندگی شوند.



سؤال من از آن مقام محترم آنست که این تعهدات تا چه سطحی اجرا شد و کمیساریای محترم تا چه اندازه در جریان کارها قرار گرفت و اگر گزارشی در این مورد منتشر نمود، متن آن را از چه منبعی می توان تهیه کرد؟

در صورت نبودن جواب مستدل از طرف شما، من مجبورم که مشاهدات و شنیده های خود را که این افراد به جای روان درمانی و یاد گیری زبان، مدام مجبور به شرکت در کلاس های مغزشویی ترتیب داده شده توسط خانم مریم رجوی و زیردستان او بودند، حقیقی تصور کرده و مراتب اعتراض خود را به شما عالی جناب و عالی جنابان گرداننده ی حکومت و دولت آلبانی اعلام کنم!

نکته ی حایز اهمیت این که، برابر اخبار رسیده، یک پایگاه متروک آمریکایی در مکانی دورتر از شهرهای آلبانی، در اختیار رهبران سازمان مجاهدین قرار گرفته و آن ها سرگرم حصار کشی، تعبیه ی سیم های خاردار، تی وال ها و درب های با قفل های رمزدار بوده و تنها هلیکوپتر های دولت آمریکا می تواند به این پایگاه تردد داشته باشد؟!

خبر فوق موجب نگرانی زیاد در بین خانواده های اعضای مجاهدین خلق که فرزندان شان در حدود 40 سال گرفتار زندگی در ایزولاسیون کامل بوده اند، گردیده است!

ظاهراً که دولت آلبانی اعلام کرده که اگر خود افراد موافق باشند، این دولت هم با به بند کشیده شدن اعضای سازمان در محل دور از نظارت نهاد تحت رهبری شما و دولت آلبانی، موافقت خواهد کرد؟!

آیا این دولت مطمئن است که روان درمانی های کافی را که خود بر لزوم آن تأکید داشت، بر روی این افراد ایزوله شده و از جمله برادر من، انجام داده و آن ها را به دنیای واقعی برگردانده تا نظر آن ها در مورد اقامت در یک قلعه ی کاملاً مستور را صائب بدانند؟!

تا صحت انجام این اقدامات روان پزشکی از طرف دولت آلبانی و شما مورد تأیید قرار نگیرد، نظر این اشخاص شستشوی مغزی شده، وجاهت قانونی ندارد و اظهارات دولت آلبانی در مورد تصمیم این افراد، عملاً تأیید نسل کشی بزرگی خواهد بود که در این قلعه اتفاق خواهد افتاد!

بنابراین، استدعا دارد ضمن انجام کارهای انسانی و روانپزشکی که به نظر می رسد در مورد برادر من و دوستانش انجام نگرفته، مریم رجوی را که با تلاش زیاد در صدد ایزوله کردن تمام عیار این افراد است، از انجام این کار که جنایت علیه بشریت معنی دارد، باز دارید. با شایسته ترین احترامات - رضا اکبری نسب

ایران - تبریز



چطور سازمان مجاهدین به فرقه تروریستی تبدیل شد؟



انجمن نجات مرکز فارس - 11 آذر 1396

سازمان مجاهدین که بیش از نیم قرن پیش توسط جوانانی انقلابی و مذهبی بنیانگذاری شد، سر لوحه خود را فدا و صداقت گذاشت. بنیانگذاران سازمان با فدای خون خودشان ثابت کردند که به این شعار اعتقاد داشتند. بعد از نبودن بنیانگذاران، مسعود رجوی که در همکاری با ساواک توانسته بود از مجازات اعدام رهایی یابد و با یک درجه تخفیف حکمش حبس ابد شده بود، پس از پیروزی انقلاب 57 و آزاد شدن از زندان، به عنوان قدیمی ترین عضو مرکزیت سازمان، به مسئول اول سازمان ارتقا پیدا کرد و عملاً زمام امور را به دست گرفت. مسعود رجوی هرگز ویژگی های یک رهبر انقلابی که تحت هر شرایطی به اصول و اعتقاداتش پایبند باشد را نداشت و از آن پیش تر هم در زندان و زیر شکنجه ساواک و همکاری با آن ها این را اثبات نموده بود!

بعد از همه کاره شدن مسعود در سازمان و به طور مشخص بعد از موسی خیابانی، به دلیل این که فاصله مابقی اعضا با مسعود، بیشتر به لحاظ تشکیلاتی بود، او رفته رفته مست قدرت شد و با اتخاذ تصمیمات اشتباه و یکی پس از دیگری، مسیر سازمان را کلاً تغییر داد! شاید تاریخی ترین و بزرگترین اشتباه او امضای صلح با طارق عزیز و رفتن به عراق و دادن دست دوستی با صدامی بود که دشمن شماره یک مردم ایران محسوب می شد! علت رفتن شخص مسعود به عراق این بود که او هیچ جا احساس امنیت نمی کرد و مجبور بود برای خنثی کردن بحث استرداد به ایران از اروپا، به کشوری پناهنده شود که بیشترین تضاد را با ایران داشته باشد و آن کشور قطعاً عراق بود! او به عراق آمد و سرنوشت خود را با صدام پیوند زد. دادن اطلاعات شهرهای ایران به اداره اطلاعات عراق و انجام عملیات های گسترده نظامی با همکاری ارتش عراق علیه مردم ایران، منفوریت این سازمان را در بین مردم هر چه بیشتر کرد.

اما نقطه سرفصل ماجرا از آنجایی شروع شد که آتش بس توسط ایران پذیرفته شد. سازمان که برای انجام عملیات نظامی و به قول مسعود برای جنگ آزادی بخش به عراق آمده بود، با پذیرش آتش بس، عملاً به بن بست رسیده بود چرا که دیگر اجازه



انجام عملیات نظامی گسترده به آن ها داده نمی شد. وقتی خط سیاسی به بن بست خورد، روی تمام مناسبات سازمان تأثیر مستقیم گذاشت. آن ها دو راه داشتند یا بایستی به اروپا باز می گشتند و دوباره به کار سیاسی مشغول می شدند و یا باید به هر قیمت در عراق می ماندند. اگر به اروپا باز می گشتند مسعود امنیت جانی نداشت و هر آن ممکن بود که او را کت بسته به درون یک هواپیما انداخته و به ایران تحویل دهند و اگر هم تصمیم این می شد که در عراق بمانند، بایستی داستانی برای ماندن در عراقی که نه جای کار سیاسی است و نه دیگر امکان عملیات نظامی بزرگ در آن وجود دارد، سر هم می کردند. **آن ها انقلاب درونی مجاهدین** را راه انداختند و **طلاق های اجباری** شروع شد. از آنجایی که حرف یعنی انقلاب از اساس پوشال بود، طبیعتاً نیروها آن را نمی پذیرفتند و سازمان مجبور شد برای قبولاندن این حرف به نیروها، با راه انداختن نشست های مختلف، فشار تشکیلاتی را بیشتر کند. نیروها پس از مدتی از این وضعیت خسته شدند و خواستار جدا شدن از سازمان بودند و چون این خواسته زیاد بود، **سازمان با کمک اداره اطلاعات عراق، درب های سازمان را بست** و گفت هر کس قصد جدایی دارد، بایستی دو سال در انفرادی سازمان و پس از آن به استخبارات عراق تحویل می شود و از آنجا به ابوغریب که یکی از مخفوف ترین زندان های جهان است منتقل می گردد! از اینجا بود که **اعتماد بین نیروها و سازمان خدشه دار شد و هر روز که می گذشت این موضوع شدیدتر می شد.** نشست های خسته کننده عملیات جاری و دیگ برای سرکوب نیروها به صورت روزانه برگزار می شد. نشست های جمعی برگزار می کردند و یک نفر سوژه می شد و جمعیت زیادی راعلیه او می شوراندند که این کار از طرف بچه ها به **سنگسار کلامی** اسم گذاری شده بود. یکی آب دهان می انداخت یکی فحش می داد و یکی ضربه ای می زد و خلاصه شدیدترین فشارهای تشکیلاتی را برای نگاه داشتن فردی که قصد جدا شدن داشت وارد می کردند! آن ها به موازات فشارهای تشکیلاتی روی اعضا، رابطه صمیمانه تری را با صدام برقرار می کردند و عملاً جزیی از زیرمجموعه نیروهای تحت امر صدام شده بودند. بیشترین امکانات و اختیارات را از سوی صدام به مجاهدین داده شده بود. بخشی از درآمد نفت عراق به صورت ماهانه به مجاهدین تحویل می شد. همکاری نزدیک بین مجاهدین و مسئولین امنیتی عراق شکل گرفته بود.



سازمان اساساً ماهیت اصلی خودش را از دست داده بود و به یک چیز عجیب و غریبی تبدیل شده بود که برای خود کسانی که سالیان سال در آن عضو بودند هم نا آشنا می آمد! بعضاً با بچه ها که صحبت می کردیم حس می کردیم که دیگر این سازمان را نمی شناسیم. کسانی که بیش از بیست سال از عمر خودشان را در سازمان سپری کرده بودند، مترصد فرصتی برای فرار و جدایی



بودند. هیچ کس احساس راحتی و یگانگی با سازمان نداشت. همه در حال انطباق کار کردن بودند. حقیقتاً سازمان همانند هیولایی شده بود که همه از آن می ترسیدند. مسعود علناً در نشست می گفت اگر لازم باشد حذف فیزیکی می کنیم و واقعاً این کار را می کردند. خروج از عراق جز برای نور چشمی ها مرز سرخ نابخشودنی بود. همه تظاهر به یگانگی داشتند ولی هیچ کس راست نمی گفت. هیچ کس به هیچ کس اعتماد نداشت. همه آرزو داشتند که اتفاقی بیفتد تا این شرایط تغییر کند. سرلوحه سازمان رفته رفته به جای فدا و صداقت، به دروغ و تظاهر تبدیل شده بود.

مسعود می گفت: "هر کس با من نیست، قطعاً بر من است و مانند دشمن به او برخورد می کنیم. مشت آهنین آخرین راه حلی است برای کسانی که قصد جدایی دارند و با سازمان خود را منطبق نمی کنند."



سازمان دیگر سازمان رهایی بخش نبود. فرقه ای ترسناک و خشن بود که حتی به نزدیکترین کسانش هم رحم نمی کرد. هیچ کس حق نظر دادن نداشت و همه این ها به خاطر این بود که کسی سکان هدایت رهبری سازمان را به دست گرفت که شخصی به شدت خودخواه، سست و جان عزیز بود! مسعود حاضر بود که عزیزترین کسانش که زن و فرزندش بود را برای نجات جان خودش و برای دربردن خودش از خطر، به کشتن دهد! سازمان مجاهدین به دلیل بی تدبیری و به دلیل کوتاه فکری رجوی به یک فرقه خشن و تروریستی تبدیل شد که امروز شاهد آن هستیم که نیروهای قسم خورده اش برای جدا شدن از آن فرقه، از هم سبقت می گیرند!



خاطره ای از آمدن خانواده ها به اشرف



سایت بنیاد خانواده سحر - 11 آذر 1396

یادم هست وقتی که خانواده ها به اشرف می آمدند و فرزندانشان را صدا می کردند ما نفرات که در اشرف اسیر این فرقه بودیم با شنیدن صدای مادرها و پدرها بغض گلویمان را می گرفت ولی جرأت کاری نداشتیم.

می خواهم از خودم بگویم که چه لحظاتی داشتم. من همیشه آرزو داشتم که این خانواده ها که به جلوی در اشرف می آیند مرا هم صدا کنند. با خودم می گفتم که آیا برادرم را می توانم بعد از سال ها ببینم؟ برادری که الآن 27 سال است او را ندیده ام.

همیشه در این فکر بودم و با خودم می گفتم که بگذار ببینم می توانم جلوی در اشرف نگرهبانی بدهم و آن ها را ببینم؟ به مسئول گفتم: "من را می توانید جلوی در اشرف نگرهبان بگذارید." گفت: "نمی دانم باید بروم سؤال کنم." در ذهنم می گفتم بروم و از اینجا راحت شوم و برادر کوچکم را ببینم و بغلش کنم و بیوسمش.

همیشه در این فکرها بودم در صورتی که **رهبر فرقه گفته بود نباید به خانواده فکر کنید و این کار گناه کبیره است.** اگر به خانواده فکر می کردم می بایست در نشست لحظه خودم را به عنوان یک خطا می گفتم و مؤاخذه می شدم.

ما را مجبور می کردند به خانواده ها توهین کنیم و آن ها را با سنگ بزنیم، باور کنید دیگر از خودم بدم آمده بود. فکر می کردم دیگر خانواده ای ندارم و عواطفم دارند از بین می روند. ما داریم به خانواده های خود سنگ می زنیم. مگر می شود؟ بله می کردیم و اگر هم نمی کردیم باید جواب پس می دادیم. در نشست ها به قدری از خانواده بد می گفتند و آیه های قرآنی علیه خانواده می آوردند که واقعاً ما فکر می کردیم این خانواده ها بدترین دشمن ما هستند. سالیان با ما این کار را کردند. من یادم می آید برای بنزین زدن به ماشین به جلوی در اشرف رفتم، پیرزنی را دیدم که فریاد می کشید و منتظر فرزندش بود. می خواستم پیش او بروم و دلداری بدهم ولی مگر جرأت این کار را داشتم؟ تمام چماقداران فرقه دور و اطراف را گرفته بودند. تازه بعد هم که برگشتم جوابگوی این موضوع شدم که آنجا چه کار می کردم. ولی هیچ موقع چهره پیرزن از یادم نمی رود.

گفتم دیگر احساسی مگر در ما مانده بود؟ شده بودیم دشمن خانواده ولی موقعی که به آلبانی آمدم و جدا شدم گفتم من الآن با خانواده خود تماس بگیرم دیگر ما را تحویل نمی گیرند ولی با کش و قوس های فراوان تلفن زدم، تمام عواطفی که سال ها از ذهن ما رفته بود فقط با برداشتن تلفن و صحبت با خانواده و دیدن تصویر اولین نفر از خانواده ام همه آشغال هایی که رجوی در کله ما فرو کرده بود خشکید.



خانواده یعنی این، خانواده یعنی روح و روان زندگی، رجوی و سرانش به قدری از این خانواده ها می ترسیدند که نگو و نپرس. این برای ما جوک شده بود چون با آمدن این خانواده ها تشکیلاتش داشت فرومی ریخت.

انشاءالله طوری بشود که خانواده ها به اینجا هم بیایند، دیگر فروپاشی این فرقه رقم خواهد خورد.

بهمن اعظمی نجات یافته از فرقه رجوی در آلبانی

آخر داغ خانواده ها جایی گریبان رجوی را خواهد گرفت



انجمن نجات مرکز سمنان - 5 آذر 1396

با آقای مداح پدر **ذبیح الله مداح** از اسرای فرقه رجوی در منزلشان دیداری داشتیم. با هر بار بردن اسم فرزندش سنگینی را بر دوشش حس می کردیم. تنها آرزوی ایشان دیدن پسرش و یا شنیدن صدایش بود که افسوس رجوی و فرقه این را از او دریغ می کنند.

آقای مداح شرایط و حال و روز این فرقه را این گونه توصیف نمود:

"رجوی در این سال ها فقط با نیرنگ و فریب و البته کمک بیگانگان توانست سر پا بماند ولی در حال حاضر نه راه پس دارد و نه راه پیش؛ و این را می شود از دست و پا زدن ها و دست به دامان عربستان و آمریکا شدن به خوبی دید، هم چنین عجز و ناله ی مریم قجر به خوبی مشهود است. بگذار ببینیم دیگر چقدر می خواهد در حق اعضای اسیر جفا کند... من چقدر باید انتظار دیدار بچه ام را بکشم این عذابی را که به ما خانواده ها داده در جای دیگری تاوان آن را می دهد."



اعترافات «مرتضی ناصح پور» فرمانده یکی از واحدهای تروریستی منافقین - برداشت سوم



انجمن نجات مرکز - 25 مهر 1396

چگونه جذب منافقین شدم

چگونه از یک دانش آموز یک جنایتکار تحویل جامعه دادند

من در اردیبهشت ماه سال 1359 به تشکیلات دانش آموزی وصل شدم که انگیزه ام در ظاهر اسلام، برپایی تساوی و از بین بردن استثمار و به دست آوردن آزادی که همان شعارهای زیبا و فریبنده سازمان بود جذب شدم و در باطن به خاطر هوای نفس و عقده ها و کمبودها و سرکوفت هایی بود که دیده بودم، به هر حال فردی بودم که به خاطر انقلاب اسلامی و بازگشت به فطرتم خواهان آن آزادی و برپایی اسلام بودم و از طرفی آن هواهای نفسانی در درون بود. دیگر از این به بعد با ورود به سازمان این دیگر سازمان بود که می توانست مرا پرورش دهد و به هر انسانی که مورد نظرش بود برساند چرا که من به علت همان ضعف ها و فضای بد جامعه و نداشتن استقلال فکری شخصی بودم که بعد از ورود به هر سازمان و یا جریانی به راحتی رشد در آن را داشتم.

هیچ زمینه قبلی چه از لحاظ ایدئولوژی و چه اطلاعات نداشتیم. فقط خواهان عوض شدن روابط و مناسبات خودم با آن محیطی که درونش قرار داشتم بودم؛ مثلاً لغزش های زیادی داشتم ولی در آن موقع اگر به جریان صحیحی کشیده می شدم این لغزش



ها پر می شد و آن چیزی که باید می بودم می شدم. **من در اثر نداشتن آگاهی و استقلال فکری و پیروی از هوای نفس به دامن منافقین افتادم.** بعد از ورود به تشکیلات کارم شروع شد. بعد از ورود در چند جلسه روی من کار توضیحی شد که من هم آن هدف هایم را گفتم که خوب شعارهای سازمانی هم در ظاهر همین چیزها بود و بسیار فریبنده بودند. بعد اولین کارم پخش اعلامیه و چسباندن تراکت و پوستر در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری بود. از آن به بعد کم کم رابطه ام محکمتر شد و به طور فعال در تمام برنامه های منافقین که مربوط به دانش آموزی می شد شرکت کردم. تا پایان تابستان سال 59 به این صورت فعالیت کردم که علت جذب بیشترم هم این بود که اولاً محیط جدیدی بود که در آن وارد شده بودم و این جدیدی و تنوع برایم جالب به نظر می آمد، در ضمن آن خلاءهایی که در طول زندگی تا آن موقع داشتم نیز پر شده بود به این صورت که خوب یک شخصیتی در جمعی پیدا کرده بودم و در محل هم نسبت به تمام افراد محل فرق داشتم، چرا که کسی فعالیت نمی کرد و من تنها در جهت مخالف همه بودم و این کار مرا بین افراد محل مطرح می کرد. از یک سری روابط و مناسبات کلی که زمان طاغوت هم باقی بود رها شده بودم، از بی توجهی هایی که افراد محل و مدرسه و فامیل می کردند فرار کردم ولی حالا فکر می کردم که با دید دیگری نگاه می کنند، شخصیت گرفته بودم، می توانستم خودم را مطرح کنم، مخالفت با خانواده یعنی از زیر امر و نهی پدر و مادر که به طور ناخودآگاه به من تحمیل می شد که فکر می کردم برای من ضرر دارد.

تا پایان تابستان سال 59 در تیم های مختلف تبلیغاتی کار کردم. کوه می رفتم، در مراسم و سخنرانی های مختلف تماماً شرکت داشتم. گفتم چون برایم محیط تازه ای بود به طور فعال با تمام انرژی فعالیت می کردم. در طی این مدت هیچ گونه آموزش ایدئولوژی که راهنمای عمل باشد به ما ندادند. هیچ چهارچوب کلی را روشن نکردند. از روز اول به کار تبلیغات و فعالیت پرداختم، بدون این که علت اصلی برایم روشن شود، بدون این که بدانم چرا تبلیغات می کنم، روی چه اصول و قوانینی و در چه چهارچوبی. کم کم به علت شخصیت کاذب فکر کردن اصولی را هم از ما گرفتند. تنها به فکر تبلیغات و شیوه آن بودیم. یک سری زندگی نامه کشته های سازمان را هم برای دادن انگیزه می دادند و ما می خواندیم؛ مثلاً زندگی نامه مهدی رضایی آن هم با آن شیوه تبلیغاتی. می گفتیم او هم سن و سال ما بوده است و به آن صورت زندگی کرده است، ما هم باید مثل او باشیم. خب مثل او چگونه باید باشیم؟ این را سازمان می گفت که بله ما یعنی منافقین در خط همان ها فعالیت می کنیم و سازمان ما همان است و برای این که مثل او باشید فقط باید از سازمان و خط و خطوط آن پیروی کنید... فقط این طور در ذهنم رفته بود که خوب آن زندگی نامه در ظاهر بسیار خوب است و من هم اگر آن طور بشوم خوب است پس باید فعال کار کنم؟ و چگونه؟ با اجرای خطوط و دستورات سازمانی، یعنی در اصل شخصیتی را بت کرده و بدون آگاهی از جریانی که در حال حاضر درونش هستی می خواهی به آن هدف برسی.

به من مسئولیت های کاذب می دادند و این یکی از راه های انگیزه دادن سازمان به من بوده است. در مورد دادن مسئولیت کاذب مثلاً ما به کوه می رفتیم. این برایم جالب و خوب بود که کوه می رویم و به آن شکل برایم تازگی داشت. بعد در آن جا گاهی به من غذا می دادند پخش کنم، یعنی مسئول پخش غذا و یا تقسیم غذا بودم که این با عنوان این که می گفتند تو در تیم خود مسئول تقسیم غذا هستی که مسلماً در من باعث یک احساس غرور می شد که بین 100 نفر من غذا در بین همه تقسیم کنم. یا چند بار به عنوان عقب دار بودم و مسئولیت داشتم آخر از همه حرکت کنم. این همه را به همان شکل مسئولیت



کاذب به من می دادند. در کل در رابطه با کوه رفتن به همین شکل بوده. کسی نبود که مسئولیتی نداشته باشد. البته تقسیم کار هم اگر خوب باشد صدا کردن و دادن لقب مسئول کوله یا مسئول آب که بین نیروها بود در هر فردی باعث ایجاد رشد غرور درونی و حس خود بزرگ بینی می کرده که در من به این شکل بوده است. یا هنگام تبلیغات نیز به همین شکل مسئول پخش کردن اعلامیه، مسئول چسب زدن و چسباندن پوستر، مسئول انبار و مسئول حفاظت و غیره به من اطلاق می شد. برای بار اول که خواستم پوستر بچسبانم دو نفر بودیم که رفتیم و در تقسیم کار مسئولان گفت تو مسئول چسباندن هستی و آن نفر دیگر مسئول چسب زدن و در کل من مسئول نفر دیگر بودم ما رفتیم و شروع به کار کردیم و چون من مسئول بودم به هر حال می توانستم امر و نهی کنم. او می گفت فلان جا بچسبانیم من می گفتم نه فلان جا بچسبانیم و چون من مسئول بودم حرف من سر بود که البته این مسأله به طور ناخودآگاه در فرد باعث رشد غرور و بزرگ بینی می کرده است. چرا که قبلاً آموزشی در رابطه با مسائل و روابط بین افراد را نداده بودند، نگفته بودند که همه برابر و بنده خداییم بلکه فوراً مسئولیت دادند. می گویم فرد ناخودآگاه به آن سمت کشیده می شد و شاید حتی خودش هم متوجه نمی شد ولی در عملکردهایش مشخص بود. در برنامه های سخنرانی هم که به همین شکل می رفتیم سازماندهی می شدیم، مسئولیت کاذب می گرفتیم، شخصیت کاذب می گرفتیم و خوب این ها هم به علت آن کمبودها و هوای نفسانی که وجود داشت برایم خوب و ایده آل بود و مسلماً هم ادامه فعالیت می دادم، آگاهی هم که نداشتم. چیزهایی که در این مدت من فراگرفتم این ها بود که اولاً سازمان با دادن آن شخصیت ها و مسئولیت های کاذب فقط ایده آل خواسته های من شده بود بدون این که هیچ شناخت کلی یا حداقل نسبی به ایدئولوژی اش و یا نظراتم هم که همان انگیزه هایی بود که توسط تشکیلات می گرفتم مثل زندگی نامه ها و آن شعر و شعارهایی که در مجموع می دادند مثل اسلام انقلابی، جامعه بی طبقه توحیدی، آزادی و ... داشته باشم.

ارزش ما بسته به میزان اطاعتمان از سازمان داشت. آن چه را که در طول مدت چند ماه در سازمان دیدم این بود که هر کس بیشتر برای تشکیلات نیرو بگذارد ارزشش بیشتر است. در مدرسه ما در طول تابستان سال 59 عده ای از بچه های تشکیلاتی به دلائل مختلف حضور در کار تبلیغاتی نداشتند و برای همین منظور هم طرد می شدند و اهمیت به آن ها داده نمی شد. یا این که مثلاً آن ها از همه لحاظ چه سیاسی و چه تشکیلاتی و چه ... از من بالاتر بودند و بیشتر چیز می دانستند ولی چون کار نکردند و یا شل کار می کردند پس ارزش چندانی برای سازمان نداشتند که نمودش بعد از آن در تشکیلات مدرسه در مهر سال 59 خود را نشان داد که من که 4 ، 5 ماه بود آمده بودم در شور مدرسه رفتم و کسی که یک سال و خورده ای کار کرده بود عضو تیم من یا پایین تر شده بود. یا این که ما دو نفر بودیم در تابستان فعالانه در کارها شرکت می کردیم، فرد دیگری چون آزادتر نسبت به من بود و بیشتر با انجمن رفت و آمد داشت در نتیجه ارزشش بیشتر شده بود و به عنوان مسئول من بود با این که من بیشتر از او شاید مطلب در کل می دانستم. خوب این مسائل را من از نزدیک می دیدم و در نتیجه این باعث می شد که برای بیشتر مطرح شدنم در سطح تشکیلات باید بیشتر نیرو و انرژی بگذارم. چرا که سازمان جوابگوی آن خواسته های من هم بود و آن کمبودها و خلاء هایی که در سازمان داشتم را پر کرده بود و با آن جوسازی و تبلیغات و شعر و شعارها هم که از نظر ظاهری هم خوب بوده است.



در نتیجه به خوبی برایم روشن شد که ارزش و ملاک و معیار در سازمان همان فعالیت کردن بیشتر و نیرو گذاشتن است و من هم که کمبود داشتم و نیاز داشتم بنابراین سعی و کوشش در این بود که به هر طریق انرژی لازم را بگذارم. این مطلب هم به خوبی نشان می دهد که ملاک و معیار ارزش فرد در تشکیلات در مجموع مقدار انرژی است که می گذارد و کاری به مسأله میزان شناخت از ایدئولوژی و میزان تقوا ندارد. این مسأله باز برمی گردد به چهارچوب کلی سازمان و دید آن نسبت به انسان که در ماهیت اصلی ایدئولوژی سازمان، ملاک ارزش انسان میزان بندگی به خدا نیست بلکه میزان بندگی به تشکیلات است، میزان تقوا نیست بلکه میزان اطاعت کور تشکیلاتی است، میزان شناخت و آگاهی نیست بلکه پیروی کامل از مسئول است. کسی رشد می کند که بیشتر کار کند و بیشتر اطاعت داشته باشد لذا این مسأله برایم جا افتاده بود و آن را اجرا می کردم...

برگرفته از کتاب **کارنامه سیاه** (گذری بر حوادث تروریستی دهه 60 به انضمام 100 سند معتبر از جنایات منافقین)

به کوشش: مؤسسه راهبردی دیده بان

صفحه های: 286 - 283

تنظیم: عاطفه نادعلیان





انجمن نجات مرکز مازندران - 12 آذر 1396

بعد از اخراج خفت بار از عراق اکنون مریم قجر بعد از سال ها خودش را به نیروهای وارفته اش در کشور آلبانی رسانده تا بتواند با مغزشویی و ردیف کردن یک مشت دروغ به آنان انگیزه داده تا هم چنان در بند تشکیلات مافیایی اش باقی بمانند در گذشته برای هر سرفصلی برای امیدواری دادن به نفرات این گونه برنامه ریزی می شد که تا چند ماه یا حداکثر یک سال آینده ایران به اصطلاح سرنگون خواهد شد ولی هر چقدر که جلوتر رفتیم جز یک مشت اراجیف چیز دیگری از سران فرقه تروریستی رجوی ندیدیم البته در هر مقطع برای این که افراد را مقید به ماندن در فرقه نمایند تعهد نامه هایی با نام های مختلف می گرفتند ولی با همه این تعهد نامه ها وقتی نفرات به آن درجه از آگاهی می رسیدند که ماندن در تشکیلات فرقه رجوی تلف کردن عمرشان است تصمیم به جدا شدن می گرفتند.

بعد از چند ماه ماندن نفرات فرقه در کشور آلبانی، مریم قجر داعشی متوجه شد که ریزش نیرو بسیار زیاد شده به همین خاطر سراسیمه از فرانسه به آلبانی آمده تا وضعیت اسفناک را سر و سامان بدهد. اکنون طی این مدت گزارش های مختلفی در مورد شیوه نگهداشتن افراد در فرقه افشا شده که همه نشان از وضعیت وخامت بار فرقه تروریستی رجوی دارد.

گرفتن تعهد نامه جدید و انتخاب مسئول اولی همه در راستای نگه داشتن افراد در تشکیلات است، حرکتی بسیار مسخره و سرکاری که خود افراد فرقه هم می دانند دروغی بیش نیست ولی چون قدرت فکر کردن ندارند به این بازی های مسخره مریم گردن می گذرانند.

این بار تعهد نامه ای به نام عهد نامه سرنگونی و اعلام عضویت بازگشت ناپذیر از نفرات گرفتند!!! سؤال این است که یک فرد چند بار باید تعهد به قول شما سرنگونی و عضویت بدهد؟ چرا تشکیلات رجوی به افرادش اعتماد ندارد؟ مریم قجر از کدام مشی به اصطلاح سرنگونی حرف می زند؟ وقتی از تعهد نامه حرف زده می شود چرا رجوی تروریست روی یکی از حرف هایش باقی نماند که اکنون از دیگران می خواهد امضا و تعهد نامه بدهند؟



در قسمتی از محورهای تعهد نامه به اپورتونیسیم بورژوازی اشاره شده است. باید گفت اولین کسی که در مقابل اپورتونیسیم بورژوازی سر تسلیم فرود آورد رجوی تروریست بود. اولین کسی که با جنایت کاران غربی بر سر یک سفره نشست مریم قجر داعشی بود. شما از کدام اپورتونیسیم بورژوازی حرف می زنید؟ مگر نمی بینید که مریم قجر داعشی تا فرق سر در اپورتونیسیم غربی فرو رفته است؟

همه محورهای تعهد نامه کشکی و سر کار گذاشتن افراد فرقه می باشد که متأسفانه اعضا به خاطر مغزشویی مداوم اکنون به ربات هایی تبدیل شدند که دیگر قدرت فکر کردن هم ندارند و هر گونه که مریم قجر بخواهد آنان نیز بدون کوچکترین حرکتی جواب بله می گویند.

در خبرها بود که مریم قجر برای این که نفرات فرقه را همیشه در حبس نگهدارد آنان به زندان دیگری همانند اشرف در آلبانی برده تا خیالش از بابت ریزش نیرو راحت باشد. باید به مریم قجر داعشی گفت که هیچ وقت برای آگاه شدن نفراتش زمان تمام شده نیست.

اگر فرقه تروریستی رجوی هزار اشرف را به هزار زندان برای نفراتش تبدیل کند باز هم باید بداند که نفراتی که خواهان جدا شدن هستند نمی تواند جلوی آنان را بگیرد. این حرکات نشانه ضعف تشکیلات پوسیده رجوی می باشد که بعد از یک سال این گونه تمام ستون فقرات تشکیلاتش به لرزه افتاده و به همین خاطر با افکار ضد انقلابی نقشه جدیدی برای زندانی کردن اعضای خود گرفته است. اعضای نگون بخت فرقه از چاله ای که برای خود کنده بودند اکنون به چاه ویلی افتادند که بیرون آمدن از آن بسیار سخت است. اگر مریم قجر اعضای خود را به زندان جدیدی به نام اشرف 3 انتقال دهد ولی خانواده های اعضا هرگز عزیزان خود را فراموش نخواهند کرد و روزی خواهد رسید که همانند پادگان اشرف روزگار سران فرقه رجوی را سیاه خواهند کرد و خواهان دیدار با عزیزانشان باشند.

مریم قجر داعشی حال هر چقدر می تواند برای نفراتش عملیات جاری و غسل هفتگی گذاشته و برنامه های جمعی و کار اجباری جور کند ولی از وضعیت فرقه این گونه برمی آید که این محل آخرین محلی خواهد بود که تشکیلات فرقه تروریستی رجوی به حیاتش ادامه خواهد داد. دور نیست که برای حامیان خارجی فرقه هم مشخص شود روی قبری که به عزادارای مشغول هستند مرده ای وجود ندارد و باید آنان را به دور انداخت.

جا به جایی نفرات فرقه از شهر تیرانا به محلی دورتر و حضور مستمر مریم قجر و گرفتن تعهد نامه های رنگارنگ نمی تواند مانع فروپاشی شود چرا که سران فرقه رجوی مربوط به دوران گذشته زمین شناسی می باشند و به همین خاطر نمی توانند در دوران جدید به حیات خود ادامه دهند.

هادی شبانی



نسلی از دانشجویان در اسارت ذهنی و عینی فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز خوزستان - 12 آذر 1396

روز ۱۶ آذر 1332 چهار ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد سه تن از دانشجویان دانشگاه تهران، **مصطفی بزرگ نیا** و **احمد قندچی** و **مهدی شریعت رضوی** در اعتراض به دخالت های امریکا و انگلیس در امور ایران و سفر **ریچارد نیکسون** به تهران سینه خود را آماج گلوله های رژیم پهلوی قرار دادند تا سندی دیگر از روح میهن پرستی آزادی خواهی و استقلال طلبی فرزندان این مرز و بوم را برای همیشه در تاریخ ثبت کنند. از آن پس این روز در تاریخ مبارزات مردم ایران روز دانشجو نامیده شد.

بعد از پیروزی انقلاب مردم ایران، مسعود رجوی تلاش کرد از محبوبیت این قشر پیشتاز و فداکار دانشجو در راستای اهداف قدرت طلبانه خود سوءاستفاده تبلیغاتی نماید و پایگاهی در میان قشر دانشجو و محیط دانشگاه پیدا کند. در همین راستا هر ساله با برگزاری مراسم در دانشگاه های مختلف به تعریف و تمجید از این شهیدان می پرداخت و تلاش می کرد که اهداف و عملکردهای سیاسی خود را منطبق با خواسته آن ها قلمداد نماید. تأسیس تشکل موسوم به **انجمن دانشجویان مسلمان** در همین راستا بود. فرقه رجوی تحت پوش این تشکل تلاش می نمود که با جذب دانشجویان محیط دانشگاه را به تسخیر خود درآورده و به عنوان یک سنگر در مقابل انقلاب و دولت نوپای انقلاب قرار دهد. رجوی تلاش می کرد با جذب هر چه بیشتر دانشجویان و آموزش تشکیلاتی آن ها در گام بعد زمینه های برخورد و درگیری ها را در دانشگاه ها فراهم آورد.

مسعود رجوی با سوءاستفاده از فضای باز سیاسی جامعه ایران با سازماندهی دانشجویان در واحدهای نظامی میلپشا و آموزش نظامی آن ها در مقطع ۳۰ خرداد سال ۶۰ وارد جنگ مسلحانه و آغشته کردن دست آن ها به خون هموطنان بی گناه نمود. با شکست مبارزه مسلحانه بسیاری از این دانشجویان کشته و یا به سمت مرزهای عراق گریختند در خاک عراق و پادگان نظامی



اشرف نسل دانشجو خود را با دنیایی متفاوت و متناقض با باورها و ایده آل های خود یافت، از آزادی و دموکراسی مورد ادعای رجوی خبری نبود و برعکس خود را در زندانی یافتند که در آن حق هیچ گونه تماس با دنیای خارج را نداشتند.

ارتباط عاطفی آن ها با خانواده ها برای سالیان قطع شد. در بعد استقلال آن ها به عنوان سربازان ارتش کوچک صدام دیکتاتور سابق به جنگ تن به تن با سربازان هموطن که در سنگر دفاع از خاک و ناموس وطن می جنگیدند درآمدند. **نسل جوان** دانشجویی که روزی به دنبال محقق کردن آرمان های مردم ایران از همه تمایلات فردی خود گذشته بودند اکنون در پشت سیاح ها و برج های سر به فلک کشیده پادگان نظامی اشرف رهایی خود از اسارت رجوی را صدا می زدند. سال ها بدین سان گذشت بسیاری از آن ها در عملیات های تروریستی به قتل رسیدند و بسیاری دیگر پا به سن گذاشته و عمر و جوانی خود را در سراب آزادی و استقلال رجوی تلف کردند. بعد از سرنگونی صدام و به بن بست رسیدن مبارزه خیلی از آن ها از جهنم رجوی گریخته و جدا شدند و بسیاری دیگر همچنان تلاش می کنند تا خود را از حصارهای ذهنی رجوی رها کنند. فرقه رجوی خیلی تلاش می کرد و می کند که آن ها را همچنان در اسارت ذهنی خود نگاه دارد و بار دیگر با ترفندهای مختلف نسل جدیدی از دانشجویان را جذب و قربانی کند ولی شرایط تغییر کرده است! هزاران نفر توانستند از این فرقه جهنمی بگریزند و غل و زنجیرهای اسارت ذهنی و عینی خود را بشکنند اگر چه به باورها، امید و اعتماد آن ها خیانت شد ولی مبارزه ادامه دارد آن ها از نسل ۱۶ آذر ۱۳۳۲ هستند پس می توانند یک بار دیگر آن حماسه را تکرار کنند. آن ها اراده کرده اند که فرقه آزادی کش رجوی را به زباله دان بسپارند و خواهند سپرد.

علی اکرامی

نامه ارسالی خانواده

سیروس ساعدی (سرخوش)



به نام خدا

سلامی دوباره برای تو فرزندم سیروس ساعدی (سرخوش)؛ سرخوش جان، ما خواستار دیدار تو هستیم و خودمان را به آب و آتش زدیم تا تو را ببینیم اما نگذاشتند و ما مأیوس برگشتیم. به ما امید دادند که در آلبانی می توانیم تو را ملاقات کنیم اما این بار هم نگذاشتند و ما باز امیدوار بودیم. اینک می خواهند شما را به جای دیگر انتقال دهند و ما نمی خواهیم داغ دیدن شما بر دلمان بماند! پسر من نزدیک به ۲۰ سال است که از ما جدا شده ای چشم انتظاری سخت است هم من و هم مادرت دیگر پیر شده ایم و تنها آرزویمان دیدار توست! ما را به آرزویمان برسان ما هنوز امید به دیدنت داریم ما را مأیوس و ناامید نکن.

مادر و پدرت، فیروز



شرح یک ملاقات صمیمانه در دفتر انجمن نجات گیلان



انجمن نجات مرکز گیلان - 13 آذر 1396

رضا حسن زاده از اسرای جنگ تحمیلی بود که توسط فرقه رجوی به اسارت درآمد و بالغ بر 25 سال است که ارتباطش با خانواده اش قطع می باشد و هیچ گونه خبری از همدیگر ندارند.

خانواده حسن زاده متعاقب اطلاع از حضور عزیزشان در فرقه رجوی از سال 1382 بعد از اشغال عراق توسط قوای اشغالگر آمریکایی بارها و بارها با تحمل شداید فراوان خود را در مقابل اسارتگاه اشرف یافتند تا بتوانند ولو دقایقی با عزیزشان ملاقات حضوری داشته باشند ولیکن متأسفانه موفق به دیدار نشدند و از طرف دیگر مورد اهانت و ضرب و شتم گماشته های رجوی قرار گرفتند که از قضا در گزارش تصویری سایت نجات در صفحه نخست فیلم مجروح ساختن جعفر حسن زاده توسط گماشته های رجوی در مقابل اسارتگاه اشرف به نمایش گذاشته شده است.

آقای جعفر حسن زاده در آخرین دیدار با آقای پوراحمد در حالی که به شدت از رجوی ها و تشکیلات مافیایی آنان معترض بود؛ از سازمان های حقوق بشری خاصه کمیساریای عالی پناهندگان هم شکایت داشت که چرا فریادرس اسرای نگون بخت رجوی در آلبانی نیستند و چاره ای نمی اندیشند.

متعاقب توضیحات روشنگر مسئول انجمن نجات گیلان حول آخرین وضعیت دهشتناک اسرای زندگی باخته مقیم آلبانی؛ خاصه اتخاذ تصمیم سران ستیزه جوی رجوی مبنی بر انتقال تمام اسیران به نقطه ای نامعلوم در خارج از آلبانی که گویا از مقرهای متروکه نیروهای آمریکایی بوده است؛ پریشان حالی و نگرانی آقا جعفر برادر دردمند و چشم انتظار رضا حسن زاده دو چندان شد و اظهار داشت: "انگار به جز خدا هیچ کس در کره خاکی کمک کار و دادرس مظلومان نیست و مقدرات دنیا طوری شده است که همه کس و همه چیز با پول خریداری می شود و شک هم ندارم که مسئولین امر در کمیساریا از جانب فرقه رجوی حق السکوت گرفتند تا جایی که در قبال این همه فشار و ظلم رجوی ها به اسرایش سکوت مطلق داشته اند و حتی شنیده ام که دولت آلبانی



نیز از امریکا خط گرفته است که به فرقه رجوی که مزدوران شناخته شده امریکا شدند؛ کاری نداشته باشد تا رجوی ها بتوانند با دستِ باز یک اشرف دیگر در آلبانی بسازند و کماکان اسرایش را در اسارت خود داشته باشند و این قضیه بی نهایت برایمان دردناک است."

در خاتمه ملاقات بسیار صمیمانه فی مابین؛ آقای جعفرحسین زاده از خانواده های چشم انتظار و مرتبط با انجمن نجات گیلان؛ از سازمان ها و وجدان های بیدار و حقوق بشری استمداد کرد که بیش از پیش همت کرده و در امر خدایسندانه تماس اسیران رجوی با خانواده هایشان؛ رجوی ها خاصه مریم قجر سرکرده مزدور و وطن فروش را تحت فشار قرار دهند.





نه به خشونت علیه زنان در سازمان مجاهدین خلق



زهره سادات میرباقری - انجمن نجات مرکز تهران - 13 آذر 1396

به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان، مریم رجوی، رهبر فرقه مجاهدین خلق، پیامی برای زنان ایران منتشر کرده است!

من به عنوان یک عضو سابق شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران با ۲۳ سال سابقه تشکیلاتی، بعد از فرارم از فرقه مجاهدین خلق و قرارگاه اشرف در کشور عراق که نامش الآن اشرف 1 نامیده می شود، 4 سال قبل در شهر کلن آلمان، لیستی از حدود ۱۰۰ زن مجاهد را منتشر کردم که به دستور مریم رجوی، با اجبار و فریب بر روی آنان عمل زنانه خارج کردن رحم و تخمدان انجام گرفته بود. عملی به غایت ضدانسانی، زن ستیزانه و خشونت آمیز تا زنان را از آینده و امید برای خروج از فرقه مأیوس کنند، زیرا این زنان و دختران نگون بخت هیچ کانال ارتباطی از اسارتگاه های فرقه رجوی به دنیای آزاد بیرون ندارند. (من - زهره سادات میرباقری - نیز شخصاً با پیگیری های مریم رجوی در معرض مقطوع النسل شدن و عمل زنانه قرار گرفتم که با هوشیاری و زیرکی موفق شدم خود را از این دام برهانم.)

این خانم ها سال هاست تحت اسارت فیزیکی و ذهنی حتی دسترسی آزاد به موبایل، اینترنت، پست و دیگر کانال های ارتباطی به خارج مناسبات ندارند. آن ها از کمترین و اولیه ترین حقوق انسانی خود یعنی حق ازدواج و مادرشدن منع شده اند، حقی که در هیچ کجای جهان ممنوعیتی ندارد به جز در مناسبات تشکیلاتی فرقه مخرب رجوی!

برای زنان کارهای سخت مردانه می گذاشتند. من خودم با گوشت و پوستم زمانی که در یگان زنان ارتش کوچک مریم بودم این خشونت را لمس کردم.



مانورهای سنگین نظامی و حمل بارهایی که به واقع حتی برای مردان هم سخت بود، زنان را با جثه ضعیف و بیمار مجبور به انجام کارهای سنگین و سخت می کردند، برای مثال کار با تانک ها و خودروهای فوق سنگین با دنده غیر هیدرولیک، که عملی بسیار دشوار بود اما زنان مجبور به یادگیری آن بودند و اگر خانمی از آن سر باز می زد با تنبیه مواجه می شد! برای نمونه در تمرین برای عملیات آفتاب و چلچراغ و... مردانی که به عنوان مربی گمارده شده بودند، **زنان را مجبور به حمل کوله های سنگین و دویدن به طول 700 متر می کردند تا برای حمل بار در عملیات از آنان استفاده شود.** همچنین زنان را مجبور به حمل تیربار، نارنجک انداز و موشک اندازهای سنگینی چون RPG، BKC، باژار و جعبه های سنگین مهمات این گونه تیربارها و موشک اندازها می کردند.



بعد از این اجبارها زنان غالباً دچار ضایعه ستون فقرات و بیماری های دیگر می شدند، من یکی از قربانیان این عمل خشونت آمیز سازمان هستم.

استثمار و ستم بر زنان عضو سازمان مجاهدین خلق فراتر از تصور است، زنان مجاهد حق مالکیت بر جسم خود را ندارند. به دستور مسعود رجوی و به تشویق مریم قجرعضدانلو (همسر وی)، زنان همان گونه که شرح دادم مثله می شدند، چرا؟ زیرا که آن ها باید از فرار و امید به زندگی آینده در دنیای آزاد تماماً مأیوس و جدا باشند. مسعود رجوی سگدلانه به زنانی که بر روی آن ها عمل جراحی صورت می گرفت، این گونه می گفت: "تبریک به شما، که به قله رهایی از جنسیت دست یافتید!!!"

مسعود رجوی با تشویق و پیگیری مریم (قجرعضدانلو) به بسیاری از زنان مجاهد تجاوز جنسی کرد و نام آن را **"رقص رهایی و ناموس ایدئولوژیک"** گذاشت. همچنان که تعداد زیادی از زنان را به طرز مشکوکی به قتل رساند!

از همه دردناک تر این که مریم رجوی همچنان به خشونت علیه زنان در داخل فرقه مجاهدین خلق ادامه می دهد. مگر خانواده ها و به ویژه مادران در آرزوی یک تماس تلفنی و یک دیدار کوتاه با عزیزانشان نیستند که او دیدار خانوادگی را برای همه اعضای سازمان مجاهدین خلق ممنوع کرده است؟

تشکیلات و مناسبات درونی فرقه رجوی با داعش چه فرقی دارد؟

مریم رجوی حتی یک بار برای زنان و دختران ایزدی، کوبانی، سوری و عراقی که به اسارت جسمی و جنسی داعش درآمدند و نیز زنان و انسان های ایرانی که در فاجعه خونین منا در عربستان سعودی کشته شدند پیام نداد.



مریم رجوی می داند این پیام مضحک خواهد بود زیرا از یک طرف خود را منادی آزادی زنان ایران و جهان می داند و از طرف دیگر در مناسبات درونی این تشکیلات، استعمار مضاعف و بردگی نوین ذهنی و جسمی را تئوریزه کرده است!!!؟

مریم (و مسعود) رجوی! شما مگر فرمان به آتش کشیدن زنان، دختران و مردان در اروپا را ندادید؟ مگر ندا حسنی و صدیقه مجاوری به دستور شما خود را به آتش نکشیدند و جزغاله نشدند؟ مگر مابقی زنان و مردانی که خودسوزی کردند معیوب و به لحاظ ظاهری و روحی دچار آسیب و مشکلات فراوان نشدند؟

در فرقه مریم رجوی به زنانی که وارد تشکیلات می شدند خیلی بی پرده می گفتند: "روسری، فرم رسمی (یعنی اجباری) این تشکیلات است." لذا در تشکیلات مخرب رجوی، روسری یک فرم سازمانی و ارتشی بود و بنابراین همه زنان ملزم به اجرای آن بودند.

در تشکیلات رجوی، زنان به هیچ عنوان حق ندارند بدون روسری باشند، حتی اگر روسری ها کمی عقب بود و کمی از موهای خانمی دیده می شد، ابتدا تذکر می دادند و در ادامه به وی تهمت و مارک های ناجور و زشت می زدند و آبروی آن زن را می بردند. و مستمر می گفتند مانند خواهر مریم باید باشید و روسری خود را محکم ببندید تا یک مو از روسری شما به بیرون درز نکند چون سید! (مسعود رجوی) خوشش نمی آید.

آری مریم رجوی به شکل نوین و خزنده، سرکوب و اختناق را در تشکیلات جاری کرد و همچنان نیز این اختناق و خشونت ادامه دارد.

من به یاد دارم که یکی از زنان رده بالای این فرقه به نام سیمین که در آن زمان عضو شورای مرکزی بود یک بار در جمع مسئولان مجاهدین خلق از رجوی سؤال کرد: "آیا در آینده و جامعه بی طبقه توحیدی احتیاج است که زنان حجاب داشته باشند؟ چون همه تکامل پیدا کرده اند و جامعه بی طبقه شده است؟!..." در آن نشست، مسعود و مریم رجوی که افکار این زن را برای تشکیلات خود خطرناک تلقی می کردند به شدت بر او خشم گرفتند و وی را از حضور در جمع مجاهدین خلق منع کردند، رده و مسئولیتش را گرفتند و تا همین سال های اخیر این زن همچنان منزوی بوده است.

در مناسبات این فرقه که کاملاً تحت کنترل مریم رجوی است، حجاب فقط در روسری خلاصه می شود، زنان حق ندارند از انواع دیگر پوشش مثل شال یا کلاه و... استفاده کنند و جز روسری "سبز، قرمز، خاکی" بقیه ممنوع بود و حتی روسری های قرمز و خاکی نیز تنها در محل های خاص مجاز بود و اگر کسی می خواست خارج از مراسم تبلیغی مجاهدین خلق روسری قرمز یا خاکی بپوشد، توبیخ می شد. زنان حتی حق انتخاب رنگ لباس و حتی جنس پارچه لباس خود را نداشتند! من به مدت ۲۳ سال که در تشکیلات این فرقه مخرب بوده ام فقط مجاز بودم از فرم سبز رنگ با جنس زبر و روسری سبز استفاده کنم.

حجاب اجباری حتی در مکان هایی که فقط زنان حضور داشتند نیز حاکم بود. وقتی مسئولین فرقه در این رابطه با شگفتی و تناقضات زنان رو به رو می شدند که: "چرا زنان در یک نشست کاملاً زنانه و یا در سالن غذاخوری خودشان که هیچ مردی در آن



تردد نمی کند باید روسری سر کنند و حجاب اجباری داشته باشند؟" مسئولین فرقه با استناد به صحبت ها و فرامین مریم رجوی می گفتند:

"روسری فرم رسمی سازمان مجاهدین و ارتش آزادیبخش است و زنان ملزم به پوشیدن روسری حتی در مکان هایی که مردان حضور ندارند هستند!!!!"

در تشکیلات مریم رجوی، زنان حق هیچ گونه آرایش کردن ندارند و حتی استفاده از کرم ضد آفتاب در هوای داغ تابستان عراق که گرما به بالای ۵۷ درجه هم می رسید ممنوع بود.

رفتن زنان جلو آینه مؤاخذه، تهمت و تنبیه را به دنبال داشت که گاه به برگزاری نشست موسوم به "دیگ" برای چنین افرادی می انجامید. در حالی که چنین کاری از پایه های حقوق و آزادی های فردی است، اما مریم رجوی، زنان را از آن محروم کرده است (البته؛ به استثنای خودش که مجاز است به هرشکلی که صلاح می داند در سخنرانی ها، ملاقات با شخصیت های غربی لباس رنگارنگ بپوشد، آرایش کند و عمل های زیبایی انجام دهد تا مدرن جلوه کند!).

مریم رجوی به ما بانوان می گفت: "نباید در برابر مردان احساس ضعف نشان بدهید و برای این که بتوانید جلسه مردان را اداره کنید، از نگاه های آن ها تزلزل نداشته باشید شما باید تصور کنید با یک سری گوسفند دارید صحبت می کنید. مردان تشکیلات را نرینه های وحشی به حساب بیاورید و هرگز احساس دلسوزی و ترحم برای آن ها نداشته باشید و هرگز محبت و عاطفه ای نسبت به آن ها از خود نشان ندهید، و باید در برخورد با آن ها خشن و بی رحم باشید. برای این که بتوانیم چنین کنترلی بر مردان تشکیلات داشته باشیم، به طور مطلق نباید هیچ گونه عشق و عاطفه نثار مردان کنیم، چه در سازمان و چه خارج سازمان در کل جهان!، و باید تمام عشق و عاطفه خود را به رهبر عقیدتی مان یعنی مسعود رجوی نثار کنیم."

یکی از ضوابط انقلاب ایدئولوژیک مریم این بود که هیچ زنی نباید با مردی که تحت مسئولیت وی قرار دارد نشست تکی بگذارد، لذا من که به عنوان "فرمانده یکان اتوبوس و کامیون" معرفی شده بودم اجازه چنین کاری را نداشتم. حتی اگر یکی از آقایان تحت مسئولیت من مشکل و تضاد کاری داشت و می خواست به اتاق کار من مراجعه کند و پاسخ سؤالش را بگیرد، این کار ممنوع بود. من حتی به عنوان یک فرمانده مجاز نبودم در مراجعه سرپایی تحت مسئولم که سؤالی داشت جوابی به او بدهم.

بارها فرمانده بالاتر مرا به اتاق کارش صدا زد و به خاطر پاسخ گویی به مراجعات تکی و یا سرپایی مردان تحت مسئولیتم مورد انتقاد قرار داد. برای جلوگیری از شکل گیری نشست های تکی در تشکیلات، یک اتاق کار را به ۲ فرمانده اختصاص داده بودند و طوری تنظیم کرده بودند که ساعت نشست ها برای ۲ فرمانده، در یک زمان بندی برگزار شود. این ضابطه با یک مناسبات کاری و تخصصی جدی که بایستی فعال باشد سازگار نبود. البته فرماندهان بالا از این ضابطه مستثنی بودند و من چون تبعیض در این رابطه را می دیدم، به عنوان یک روشنفکر درون تشکیلات، این ضابطه را اجرا نمی کردم و به همین خاطر مستمر زیر تیغ تشکیلات بودم.



مریم رجوی بی شرمانه از منع خشونت علیه زنان می گوید، اما من خود یکی از قربانیان خشونت علیه زنان توسط مریم رجوی هستم! شکنجه های زیادی روی من اعمال شد از جمله روزی که به دستور فائزه محبت کار معاون تشکیلاتی سازمان، مرا کشان کشان با فحاشی و فشار روی زمین می کشاندند و به جلسه نشست فائزه بردند و از 8 شب تا سحر (در ماه رمضان) شکنجه فیزیکی و روحی کردند و سرانجام با تهدید و شکنجه از من تعهد نامه گرفتند که در زمان بیماری در خوابگاه حق استراحت ندارم. (از بقیه شکنجه ها و فشارها به دلیل طولانی شدن مطلب درمی گذرم و به وقت دیگر و مطلب جداگانه واگذاری کنم).

به جز من، بانوان بسیاری مورد شکنجه و یا هتک حرمت قرار گرفتند که در زیر به چند نمونه اشاره می کنم:

انسیه قلی زاده (کاندید شورای رهبری) از بیماری زجر می کشید و مجبور بود از قرص استفاده کند ولی به او اجازه استراحت در خوابگاه نمی دادند و بارها در آسایشگاه بر سر او ریختند و با فحش و اجبار او را به محل کار بردند و گفتند: "خوابگاه برای استراحت تو ممنوع و حرام است چون به همسر و فرزندان خود فکر می کنی و این باعث قطع تو از رهبری و نهایتاً بریدن تو از تشکیلات می شود." سرانجام بر روی این خانم عمل زنان انجام دادند تا امید رسیدن به همسرش که در تشکیلات بود را از او بگیرند. داستان شکنجه های این زن طولانی است...

سرور فقهی (عضو شورای رهبری مجاهدین) را به دلیل اعتراضاتی که نسبت به مناسبات داشت ایزوله کرده بودند. یک بار در سالن غذاخوری با شگفتی دیدم صورتش ورم کرده و یکی از چشمانش کاسه خون شده است، علت را که پرسیدم گفت: "این از الطاف خواهر مریم است!" متوجه شدم در نشست شورای رهبری به او حمله و با مشت، چشم او را مضروب کرده اند. شکنجه های اعمال شده بر روی این خانم فراوان است به دلیل این که در قسمت یکانی ما نبود، من اطلاع کمتری از شکنجه های اعمال شده بر وی را دارم... زنان دیگری چون مهری موسوی و مینو فتحعلی که از شورای رهبری بودند به دلیل اعتراض به مناسبات فرقه ای، جنسی و تجاوزهای مسعود رجوی، با اعمال شکنجه های بسیار و سرانجام با سیانور و روش های دیگر کشته شدند.





دختر جوانی به نام مرجان اکبری به دلیل این که نسبت به تفکیک جنسیتی و مناسبات زن ستیزانه اعتراض داشت بارها به نشست های هتک حرمت و شکنجه روحی بردند، وی از شدت فشار با خوردن قرص خودکشی کرد... زنان دیگری در اثر همین فشارها دچار بیماریهای روحی و روانی شدند.

مریم رجوی برای به در بردن خود و فرقه اش از افشاگری و جنایاتش در مورد زنان، نام شورای رهبری را حذف کرد و نام جدید شورای مرکزی را بر آن نهاد، البته این شیوه ها و اسم عوض کردن ها هرگز کارشناسان امور فرقه ها و مردم آگاه ایران و جهان را فریب نخواهد داد.

در فرقه ی رجوی به ویژه اکنون در کشور آلبانی - تیرانا، باز هم مریم رجوی طرح انتقال زنان و مردان به قرارگاه نظامی دیگر به نام اشرف 3 (علی رغم مخالفت این زنان و مردان) را به اجرا درمی آورد که حداقل حقوق انسان ها به ویژه زنان در این محیط نقض می شود و خشونت تئوریزه شده است.

مریم رجوی قصد دارد این بار نیز در کشور آلبانی محیطی ایزوله و بدون ارتباط با جهان خارج ایجاد کند که از طرفی روند شستشوی مغزی نیروها را مانند آنچه در "اشرف ۱" در کشور عراق در استان دیالی جریان داشت را دوباره و با شدت بیشتری از سر بگیرد، و از طرفی با محدود کردن رفت و آمد فیزیکی اعضا، مناسبات فرقه گرایانه اش را در اشرف 3 نیز با شدت گذشته برقرار کند و هر چه بیشتر نیروهای اسیر در چنبره ی فیزیکی و ذهنی فرقه را در کنترل کامل خود بگیرد.



خانواده های خوزستانی انتقال اجباری فرزندان شان به کمپ اشرف 3 را محکوم کردند.



نامه ارسالی خانواده صدیق به فرزند اسیرشان در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - 11 آذر 1396

باسمه تعالی

سلام محمد رضا جان حالت چطوره؟ امیدوارم در پناه حق خوب و سالم باشی. ما هم شکر خدا همگی خوبیم. فقط رنج دوری و نبودن عذابمان می دهد. ما که همیشه به یادت هستیم، تو چطور؟ آیا این همه سال دوری از خانه و خانواده، ما را از یادت نبرده است؟ تمام این شب و روزی که دارد می گذرد هیچ به ما فکر می کنی؟ ما که جمیع اعضای خانواده در همه حال و همه وقت به تو فکر می کنیم که خدایا دارد چه کار می کند؟ چه جوری است؟ سالمه، سرحاله؟ خلاصه داداشی جات خیلی خالیه. با تمام وجود دوستت داریم آرزو می کنیم هرچه زودتر این فراق و دوری تمام شود و تو را در آغوش بگیریم و از خوشحالی گریه ی شادی کنیم!

این نامه از طرف پدر، مادر، برادران و خواهرانت نوشته شده است. آرزو می کنیم انشاءالله به دستت برسد.

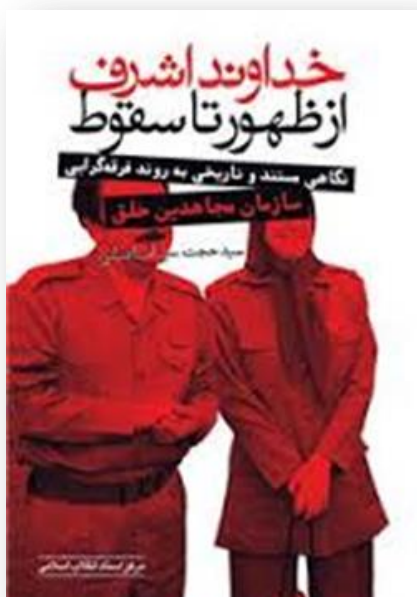


دوستدار همیشگی تو ... خانواده صدیق...

فرازی از کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط - قسمت هفتم

نوشته: سید حجت سید اسماعیلی

انجمن نجات مرکز - 23 شهریور 1396



فرقه ها چه عیبی دارند؟

... انبوهی از خانواده های سرگردان را می بینید که چشم انتظار دیدار فرزندان خود هستند که در چنگ فرقه ی مجاهدین گرفتار آمده اند. فرزندانی که سالیان سال است نه تنها آن ها را ندیده اند بلکه هیچ اطلاعاتی از مرده و یا زنده بودنشان هم ندارند. تشکیلات فرقه ای مجاهدین با شقاوت و بی رحمی تمام مانع از دیدار خانواده ها با جگرگوشه هایشان در این فرقه می شود و البته این ممانعت ها کاملاً قابل فهم است. آن ها به خوبی می دانند که این دیدارها چه تأثیرات شگرفی می تواند بر روی اعضای فرقه گذاشته و آن ها را از دست این فرقه ی خطرناک برهاند.

مجاهدین همان کسانی بودند که با شعارهای مردم پسند و تحقق قسط و عدل و دادن وعده ی جامعه ی بی طبقه ی توحیدی پای خیلی از جوانان این مرز و بوم را به درون این فرقه کشاندند و تا توانستند با روش های پیچیده ی بازسازی فکری؛ اعضای خود را تحت شدیدترین استثمار ذهنی قرن حاضر قرار دادند تا بتوانند از آن ها در راستای تحقق اهداف شوم فرقه ای خود نهایت استفاده را ببرند.

و حال در انتهای خط ورشکستگی ایدئولوژیک این فرقه، جدای از کسانی که تاکنون در راستای مطامع رهبری این فرقه طی این مدت جانشان را از دست داده اند و یا کسانی که در مخالفت با این فرقه دست به خودکشی زده و یا توسط مزدوران شکنجه گر فرقه و در زندان های مجاهدین جان باخته اند، چیزی که به جای مانده، **مشتی انسان های بی گناه و مغزشویی شده ای هستند که اگر روزی از چنگ این فرقه آزاد شوند، نیاز به انبوهی رسیدگی های انسانی و اجتماعی دارند که باید از سوی سازمان های ذی ربط تحت پوشش درمان های روحی و روانی قرار گیرند.**

دوگانگی، هژمونی طلبی، شورشگری و جنگ طلبی، تنش آفرینی دائمی، دشمن تراشی و استفاده از سلاح در راستای رسیدن به هدف، فرافکنی های افراطی و انگ و مارک زدن به این و آن، ترور شخصیت مخالفین و فرار از صلح و آرامش و همزیستی



مسالمت آمیز، از جمله ویژگی ها و خصلت های مجاهدین است. به نحوی که تصور این فرقه بدون این خصایص تقریباً غیر ممکن است.

مجاهدین همیشه و از فاز سیاسی در تلاش برای به دست گرفتن قدرت سیاسی در ایران به هر قیمت ممکن بوده اند و همیشه اهداف شوم خود را در پس پرده ی شعارهایی مثل دموکراسی و آزادی بیان پنهان کرده اند.

مجاهدین هرگز به مبارزات پارلمانتاریسم در پهنه ی سیاسی ایران معتقد نبودند و شاید در ایران آن روز، این حرف زیاد قابل فهم نبود و جایگاهی نداشت، ولی اکنون بعد از گذشت بیش از سه دهه از انقلاب سال 1357 به خوبی می شود فهمید که آن ها همیشه تلاش می کردند با ایجاد بحران و خون و خونریزی، اهداف خود را پیش ببرند.

فضای باز سیاسی طی سال های بعد از انقلاب سال 1357 دقیقاً به دلیل همین بحران آفرینی های مجاهدین زیاد دوام نیاورد و خواسته های آزادی خواهانه و مشروع مردم ایران در مسیر دیگری رقم خورد و مجاهدین خشونت را به جامعه ی ایران تحمیل کردند. چرا که در پهنه ی سیاست ایران، مبارزه ی پارلمانتاریسم بهترین گزینه برای تحقق شعارهایی بود که حتی مجاهدین نیز آن را سر می دادند، ولی به دلیل تحلیل های غلط از شرایط جامعه و به دست گرفتن قدرت سیاسی به هر قیمت، باعث شد مجاهدین با ایجاد تنش و به خشونت کشیدن جامعه زمینه را برای تحقق اهداف خود به عبارت دقیق تر انقلاب دومی را فراهم سازند.

مجاهدین همچنان که گفتم شیفته ی قدرت به هر قیمت بوده اند و به همین دلیل هم بود که بعد از انقلاب سال 1357 انبوهی سلاح از پادگان های ارتش را به سرقت برده و آن ها را در خانه های تیمی مخفی کردند.

مجاهدین به خوبی می دانستند که در یک فضای سالم انتخاباتی هرگز نخواهند توانست به حاکمیت برسند پس نیاز به ایجاد تنش و ایجاد بحران بود تا بشود فضای جامعه را ملتهب کرده و از آن سود جست.

مجاهدین از همان روز بعد از پیروزی انقلاب سال 57 بنای مخالفت را با دولت مرکزی گذاشتند. هرچند در آن زمان برای خیلی از جوانان پرشور و انقلابی و طبقه ی روشنفکر و دانشگاهی ایران... بسیاری از این مسائل پوشیده بود و مجاهدین را بیانگر آرمان های خود می دانستند.

تحولات مسالمت آمیز و رسیدن به دموکراسی در جامعه ی ایران، هیچ سنخیتی با خشونت و ترور و شورشگری مسلحانه که مجاهدین پیش از آن بوده اند، نداشته و ندارد. شعارهایی مثل دموکراسی و آزادی، جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران و انواع شعارهای پرطمطراق دیگر که در آن زمان طرفداران زیادی هم داشت و باعث شد جوانان زیادی نیز جذب تشکیلات مجاهدین شوند که تنها برای سرپوش گذاشتن بر اهداف شوم تشکیلات مجاهدین بود که در راستای کسب قدرت به هر قیمت هدایت می شد.



مجاهدین از فردای انقلاب برخوردهای دوگانه ای داشتند: از یک سو نبودن فضای باز سیاسی را علم می کردند و از سوی دیگر رژه ی میلشیا در تهران را تدارک می دیدند و تلاش می کردند با تحریک نیروهای دولتی جامعه را به سمت خشونت و آن چیزی که خواست خودشان بود، سوق دهند و این کار را نیز کردند. و حال بعد از گذشت چهار دهه از تشکیل فرقه ی مجاهدین باید از آنها پرسید که کدام دموکراسی و حکومت مردمی را در جهان می شناسید که با توپ و تفنگ، ترور، عملیات انتحاری، همکاری با دشمن و همراهی با نیروهای عراقی در جنگ هشت ساله و جاسوسی برای سایر کشورهای ریز و درشت دیگر محقق شود؟

بنابراین ، تشکیلات فرقه ای مجاهدین طی سه دهه حضور فعال در کشور عراق و همکاری با حاکمیت دیکتاتوری آن، تنها به بهانه ی "مبارزه با جمهوری اسلامی ایران" صدمات زیادی را بر پیکره ی جامعه ی ایران وارد آورده است. آن ها با به دست آوردن انبوهی تجربه و با وارد شدن در برخی مناسبات منطقه ای و بین المللی نامشروع و همسویی با برخی قدرت ها و با استفاده از انبوهی منابع مالی که در اختیار داشتند، توانستند برخی از مناسبات بین المللی را به نفع خود تغییر داده و پشتیبان سیاسی جلب کنند.



مجاهدین با بیش از سه دهه حضور فعال نظامی در خاک عراق و همسویی با قدرت های بزرگ خساراتی را برای ملت ایران به بار آوردند که به سادگی قابل جبران نیست. ذیلأ به مهم ترین آن ها اشاره می کنیم:

- مجاهدین بعد از انقلاب سال 1357 و با دادن شعارهای آزادی خواهانه و زیر چتر «اسلام انقلابی» توانستند انبوهی از جوانان از طبقه ی روشنفکر، دانشگاهی، بازاری و ... را به تشکیلات مجاهدین جذب کرده و از آن ها در راستای پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خود نهایت استفاده را بکنند.



• با شروع فاز نظامی و اعلام جنگ مسلحانه علیه دولت منتخب مردم، انبوهی از نیروهای دولتی و مردم در این میان کشته شدند.

• مجاهدین با اعلام مبارزه ی مسلحانه و به خشونت کشیدن جامعه باعث شدند انبوهی از جوانانی که هوادار تشکیلات مجاهدین بودند و همچنین اعضای آن وارد یک زندگی مخفی و به دور از خانه و کاشانه ی خود شده و تحت اجبار از کشور فراری شوند.

• عضویت در مجاهدین معادل پاشیده شدن خانواده ها و وارد آمدن صدمات جبران ناپذیر به آن ها بوده و هست.

• علیرغم گذشت بیش از سه دهه از فعالیت های نظامی فرقه ی مجاهدین در خاک عراق، هنوز جامعه ی بین المللی به درستی از ابعاد فاجعه ی انسانی و روش های بازسازی فکری که در درون و نهانخانه ی این فرقه صورت گرفته می گیرد، باخبر نشده است.

• مجاهدین دارای منابع مالی هنگفتی هستند که هنوز کسی از ابعاد گسترده و مافیایی آن خبر کامل و مشخصی ندارد و متأسفانه قدرت هایی هستند که هنوز این فرقه را تحت پشتیبانی های سیاسی و مالی خود قرار داده و به همین دلیل آن ها به راحتی از کانون توجهات ارگان های حقوق بشری و ضد فرقه ای به دورند و همچنان اهداف خود را پیش می برند.

بنابراین، می توان گفت که: فرقه ها به اشکال مختلف بر زندگی، نحوه ی تفکر و حتی سلامتی جسمی ما ضررهای جبران ناپذیری وارد می سازند...

برگرفته از کتاب "خداوند اشرف"

صفحه های: 287 - 290

تنظیم از عاطفه نادعلیان





نامه خانواده های زنجان به

مدیر کل محترم کمیساریای عالی در امور پناهندگان



انجمن نجات مرکز زنجان - 18 آذر 1396

مدیر کل محترم کمیساریای عالی در امور پناهندگان سازمان ملل

با تقدیم سلام:

عالی جناب، اینجانبان والدین عزیزانی هستیم که سالیان طولانی در اسارت گروه رجوی گرفتار شده و هم اکنون در تیرانا پایتخت آلبانی اسکان داده شده و تحت نظر کمیساریا می باشند. اخیراً مطلع شدیم که مریم رجوی به جهت دور کردن فرزندان ما از مرکز شهر، امکانات رفاهی و ارتباطی قصد دارد در آینده بسیار نزدیک افراد حاضر در مقر فعلی را به کمپی قلعه مانند که بیشتر به زندان مخوفی شباهت دارد و خارج از محدوده شهری است انتقال دهد. با توجه به وجود شواهد عینی و اظهارات به روز جدا شدگان و نجات یافتگان از این فرقه، تمامی افراد حاضر تحت فشارهای روحی و فیزیکی عوامل این گروه قرار گرفتند تا به زور به این زندان جدید منتقل شوند. همگی ما اقدام سرکردگان فرقه رجوی را قویاً محکوم و با انتقال این اعضا به صورت همه جانبه مخالف هستیم و تقاضا می‌کنیم به عنوان نماینده سازمان ملل و مسئول کمیساریا برای جلوگیری از وقوع یک تراژدی انسانی وارد عمل شده و اقدامات قانونی را مبذول فرمایید.

با تقدیم احترام

خانواده های استان زنجان:

صادقی - کامیاب محمدی - قاسمی - محبی - قدیمی - کرمی - افشار - یگانه طارمچی - رویزی



حناق فرقه ای!



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - 16 آذر 1396

فرقه انحرافی رجوی! سال هاست که به یک بیماری لاعلاج دچار است! بدین ترتیب که در سرفصل ها و سر بزنگاه ها، خفه خون می گیرد! انگاری، یک چیزی در گلویش گیر کرده و اگر کسی ماهیت این فرقه و رهبران فرصت طلبش را شناسد، فکر می کند فرقه در کلیت "مرده" است!

از روز اخراج از عراق و اولین روزهای ورود به کشور آلبانی، سران باند جنایتکار رجوی، در فکر درست کردن یک زندان جدید و تمام عیار بودند!

آن ها به خوبی و بهتر از هر کسی می دانستند که اگر بخواهند حفظ نیرو کنند، این امر در شهر و روشنایی روز امکان ندارد! باید به فکر یک راه چاره و تاریکی بود!

راه حل هم فقط و فقط، زندان و زندان سازی بود!

برای همین از همان روزهای اول در هماهنگی کامل با اربابان آمریکایی خود یک منطقه ای در شمال شرقی تیرانا را واقع در حومه روستای "منز" تهیه کرده و از همان آغاز مقدمات رفتن به آنجا و زندان سازی وسیعی را شروع نمودند!

الآن این سؤال مطرح است که چرا اخباری در این مورد اعلام نکردند؟

چرا از پیش، نگفتند که می خواهیم در نقطه ای دور از شهر، بساط فرقه ای خود را بگسترانیم؟



چندین دلیل برای این کار وجود دارد:

اول- این که، هیچ وقت فرقه ها، اخبار و وقایع را، درست منعکس نمی کنند!

دوم- این که، تقریباً همه نفرات، با این زندان سازی و انتقال مخالفت هایی دارند!

سوم- هم، نمایندگان کمیساریا و دولت آلبانی، با این نحوه کار و انتقال مشکل دارند و به راحتی اجازه چنین کاری را نمی دهند!

از دیرباز رجوی ها، این طور امور را به اصطلاح خودشان، فیتیله پایین می روند! سعی می کنند کمتر صدایش را دریاورند! تلاش می کنند با کمترین اطلاع رسانی، کار را به سرانجام برسانند!

چرا؟

به هزار و چند دلیل روشن!

این قبیل کارها نقض حقوق بشر است! این کار خلاف عرف اجتماعی بوده و غیر قابل توجیه است! زندان سازی و اسارت از جانب فرقه ها در هیچ جایی، منطق روشن و قابل دفاعی ندارد!

برای همین فرقه رجوی، مرض خناق گرفته است!

به خاطر همین دلایل است که در سایت های مختلف خود که روزانه، هزار خبر جعلی و مجعول را پوشش می دهد، به این امر پرداخته نمی شود!

دیکتاتورها، همیشه با روش های سرکوبگرانه و وحشیانه خود، کار خود را پیش می برند!

فرقه ها، همواره، در مورد روش های فرقه ای خود، چراغ خاموش هستند!

البته این عقب نشینی فرقه به یک روستای دور افتاده، هیچ وقت از نگاه های تیزبین منتقدان، پوشیده نیست و موج مخالفت با این زندان سازی ها در داخل و بیرون فرقه، از هر سو در جریان است و حتماً در طول زمان، ثمرات خود را خواهد داشت!

فرقه ها، در دنیای امروزی، شاید تلاش کنند که شیوه های سرکوب خود را گسترش دهند، اما جوامع آزاد و محافل آزادی خواه، هرگز اجازه شیوع این بیماری مهلک و خطرناک را نخواهند داد!

فرید



پیام فؤاد بصری به اسیران در آلبانی: شما در فرقه رجوی متناقض نمی شوید



انجمن نجات مرکز اراک - 16 آذر 1396

سلام بر دوستان قدیمی به امید آزادی همه شما از فرقه رجوی

عجب رکبی از رجوی و زنش خوردیم چشمان ما را بستند، چشمانمان را باز کردیم بهترین دوران زندگی مان را از ما گرفتند. در پادگان اشرف، یک زندان حصار کشیده، کسی نمی توانست از آن عبور کند و از آن نشست های من در آوردی و بی محتوای فرقه؛ نشست های غسل هفتگی و عملیات جاری و نشست های تحقیر کردن ما در جمع توسط سران فرقه؛ واقعاً چه دوران بدی در فرقه رجوی پشت سر گذاشتیم. رجوی و سرانش در پادگان لعنتی اشرف هر بلایی دلش می خواست سر ما آورد بدون این که کسی متوجه اعمال ضد بشری رجوی شود واقعاً در پادگان اشرف خدایی می کردند فکر می کردند در جهان قدرتمند ترین هستند. رجوی همیشه در نشست های عمومی بالای سن عربده می کشید و می گفت ما در عراق مستقل هستیم و هیچ کمک مالی از دولت عراق دریافت نمی کنیم حتی تجهیزات را با قیمت های هنگفت از بیرون عراق خریداری می کنیم؛ دروغ بود که بار ما می کرد و ما جرأت حرف زدن نداشتیم. ولی به عینه دیدیم بعد از سرنگونی اربابش صدام، رجوی و زنش مثل بادکنک ترکیدند.

حرفم با شماست!

اجازه ندهید شما را به یک زندان بزرگتر منتقل کنند، زندانی به نام اشرف 3

واقعاً شما به چه دلیل خودتان را برای موجوداتی چون مسعود و مریم دروغگویان و فریبکاران به تباهی می کشید مگر آلبانی عراق است که نمی توانید برای خود تصمیم بگیرید، زمانی که در عراق بودند زیر پوشش سرنگونی مثل برده از ما بیگاری می کشیدند و در جیب خودشان می ریختند در حال حاضر در آلبانی هستند همان خط و خطوط عراق را می خواهند پیش ببرند باز هم



دارند سر شما را با وعده های سر خرمن شیره می مالند. مگر شما خواب تشریف دارید مریم قجر در آلبانی شعار سرنگونی می دهد ، واقعاً شما به شعارهای پوشالی مریم قجر اعتقاد دارید؟ آن زمانی که مریم قجر و شوهرش در عراق قُمُزُ درمی کردند و سر ما عربده می کشیدند کاری از پیش نبردند الآن که در آلبانی هستند و پنج هزار کیلومتر با مرز ایران فاصله دارند چه غلطی می توانند بکنند چرا برای خودتان تصمیم نمی گیرید که یک زندگی آزاد داشته باشید لااقل مابقی عمرتان را آزاد زندگی کنید تا کی می خواهید در اسارت کسانی باشید که ارزشی برای شما قائل نیستند فقط به دنبال منافع شخصی خود هستند. رجوی در تمام نشست ها تحلیل - های بی پایه و اساس به خورد ما می داد و کسی جرأت نمی کرد در قبال او موضع گیری کند. رجوی قرار بود هر شرایطی که در عراق پیش آید در کنار نیروها باشد؛ تا در عراق وضعیت بحرانی می شد دست زنش را می گرفت و پا به فرار می گذاشت. از سال 2003 تا کنون مخفی شده و خودش را بیرونی نمی کند. من و سایر کسانی که از فرقه رجوی جدا شده ایم معنی و مفهوم آزادی را لمس کرده ایم و به عینه دیده ایم، شما هم می توانید آزادی را لمس کنید. دیوارهای بلند اشرف 3 نمی تواند مانع جدایی شما شود کافی است تصمیم بگیرید. به امید آن روز.

فؤاد بصری

نامه برادران چشم انتظار به برادر اسیر در فرقه رجوی حمید طاهری خسروشاهی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - 14 آذر 1396

با نام خدا

خدمت برادر عزیزمان حمید طاهری خسروشاهی

با سلام و احترام برادرانت حاج احد و حاج مهدی طاهری خسروشاهی، جهت این که برای دیدارت دل تنگ شدیم خیلی دوست استدعا داریم به هر طریق که صلاح می دانی با ما تماس بگیری، به این دلیل است که ما امکانات داریم و علاقه مندیم به شما هر طوری که خواستی کمک نماییم.

حاج احد طاهری خسروشاهی - حاج مهدی طاهری خسروشاهی



زنی با نقاب «حقوق بشر» اما همپای شیطان

دکتر حامد رحیم پور - بنیاد هابیلیان - 19 آذر 1396

در آستانه روز جهانی حقوق بشر کنفرانسی با حضور مریم رجوی سرکرده گروه تروریستی منافقین و سخنرانی شماری از نمایندگان پارلمان اروپا برگزار شد که به زودی معلوم می شود برای هر دقیقه حضور در کنار مریم رجوی مانند همکاریانشان چند صد دلار گرفته اند.

طنز ماجرا این جاست؛ زنی که از جنایت و قساوت در کارنامه خود چیزی کم ندارد مدام در سخنرانی اش در این کنفرانس اشاره به زیر پا گذاشتن حقوق بشر توسط ایران داشت. این در حالی است که اگر یک نقطه در جهان باشد که حقوق بشر در آنجا ذبح می شود، سازمان تروریستی منافقین است. مریم رجوی که مانند گروه تروریستی داعش پشت نقاب ظاهراً اسلامی پا به پای شیطان قدم بر می دارد این روزها گروه بی خاصیت خود را به جریان انداخته تا با بزک کردن چهره کریه خود، از هر لابی ای که می تواند علیه سیاست های جمهوری اسلامی ایران استفاده کند، حتی همکاری این گروه با دیگر گروه های تروریستی در منطقه برای آشوب و بی ثباتی از موضوعاتی است که جنایات منافقین را کامل می کند.

منافقین گرچه ادعای «حقوق بشر» دارند اما معتقدند که نظام های عراق و سوریه پشتیبان خط مقاومت و پایگاهی برای مبارزه با رژیم صهیونیستی می باشند لذا به شکل گسترده ای در تلاش بودند تا با همکاری با گروهک هایی تروریستی مانند داعش، جنگ - های مذهبی و طائفه ای را پشتیبانی کنند. مریم رجوی در حالی شعار «حقوق بشر» می دهد که اسناد انتشار یافته توسط پایگاه - های خبری تأکید می کند که گروهک تروریستی منافقین در قتل عام ها و کشتارهای انجام شده علیه مردم مناطق مختلف سوریه نیز طی بحران حاکم بر این کشور دست داشته است. حتی به تازگی شاهد نامه نگاری مریم رجوی، با معارضان دولت سوریه بودیم که بیانگر فعال بودن شاخه نظامی گروهک منافقین (علی رغم شعارها و فضا سازی های ۱۵ سال گذشته برای خروج از فهرست گروه های تروریستی) می باشیم. رجوی در این نامه «نصر حریری»، رییس هیأت مذاکره کننده معارضان سوری را با نام «رییس گروه مقاومت ضد دولت بشار اسد» خطاب کرده و از وی خواسته تا به تلاش های خود علیه دولت قانونی اسد ادامه دهد.

کارنامه حقوق بشری درون سازمانی منافقین نیز فاجعه آمیز می باشد. برای مثال زنان در سازمان منافقین از حداقل حقوق انسانی مانند: حق مادر شدن، حق ازدواج و تشکیل خانواده، حق انتخاب لباس و رنگ، حق مطالعه آزاد، حق تفریح و سرگرمی و... محروم بودند. به گفته بسیاری از اعضای سابق سازمان، مریم رجوی خطاب به زنان تشکیلاتش گفته بود: «شما هیچ حقی در سازمان من ندارید فقط حق فدای یک جانبه و خالصانه جسم و روح خود برای من و مسعود رجوی را دارید!!!»



مریم رجوی در حالی دم از حقوق بشر می زند که از یک سو به زنان گروهک حتی اجازه نمی داد که به وضعیت ظاهری خود هم رسیدگی کنند، اما در کنفرانس حقوق بشر سخن از آزادی و برابری زن و مرد می کند! مریم رجوی در حالی دم از حقوق بشر می زند که به زنان گروهک منافقین اجازه نمی داد که حتی بتوانند فرزندان خود را هفته ای یک بار ملاقات کنند، اما در سخنرانی های خود صحبت از نقش زن در آینده جامعه می کند! به راستی مریم رجوی با چه رویی با یک شوی تکراری و مسخره، خود را حامی زنان جهان معرفی کرده و در کنفرانسی به نام حقوق بشر سخنرانی می کند؟ آیا با این نمایش ها می تواند چهره کریه و خون آلود خود و گروهک تروریستی اش را پاک کند؟



تاریخ به این سؤال قاطعانه جوابی منفی می دهد. چرا که مریم رجوی حتی از خودش هم استفاده ابزاری کرده است. ماجرای طلاق عجیب و نا متعارف از شوهر اول خود و به عقد مسعود درآمدن برای رسیدن به پست سازمانی بالاتر، نشان می دهد واقعیت درست صد و هشتاد درجه با آنچه در ظاهر از مریم رجوی می شنویم متفاوت است.



اطمینان خاطر دارم که برادر اسیرم دیگر بار فریب رجوی ها را نخواهد خورد



انجمن نجات مرکز گیلان - 19 آذر 1396

اسماعیل پورحسن کوخی فرزند علی پورحسن و زهرا توسلی متولد 27 / 11 / 1344 به شماره شناسنامه 828 در حین خدمت مقدس سربازی در عملیات خرابکارانه مشترک صدام و رجوی مورخه 28 خرداد 1367 در منطقه مهران به اسارت دشمن درآمد و به اردوگاه کار اجبای اسارتگاه اشرف مضمحل شده هدایت شد.

اسماعیل پورحسن که درک شفافیتی از مسایل سیاسی و مشخصاً فعالیت رجوی ها در عراق به عنوان ستون پنجم دشمن مردم ایران نداشت به اقتضای اسارت و مغزشویی و کنترل ذهن در تشکیلات مافیایی رجوی، اساس جوانی اش را به بطالت گذراند و به معنای دقیق کلمه بی آن که بخواهد و انتخابش کرده باشد؛ تلف و تباه نمود و هم اکنون در اسارتگاه مقر مفید در تیرانای آلبانی گرفتار است.



لازم به توضیح است که آقای مرتضی پورحسن به منظور دستیابی به آزادی برادرش از چنگال رجوی در پانزده سال گذشته از هیچ کوششی دریغ نکرد و بارها و بارها با مشقات زیاد در مقابل اشرف مضمحل شده به تحسن نشست شاید که بتواند برادر اسیرش را در آغوش بفشارد و به سوی زندگی هدایتش کند.

آقای پورحسن در دیدار با مسئول انجمن نجات گیلان گفت: "به واسطه شناختی که از برادرم دارم اطمینان خاطر دارم که اسماعیل عزیزم دیگر بار فریب رجوی ها را نخواهد خورد. رجوی ها با ترفندهای مختلف از جمله تعهدنامه سراب سرنگونی نخواهند توانست برادر دلبندم را کماکان در اسارت خود داشته باشند و امیدواریم که بتوانیم در آینده ای نه چندان دور ایشان را در کانون پر مهر خانواده ببینیم."

آقای پوراحمد ضمن استقبال از حضور گرم و صمیمی آقای مرتضی پورحسن در دفتر انجمن نجات گیلان حول تعهد نامه به اصطلاح سرنگونی فرقه رجوی که با فشار تشکیلاتی و ضرب و زور می خواهد از اعضای نگون بخت امضا بگیرد تا آنان را روانه اسارتگاه اشرف 3 که چیزی حدود 20 کیلومتر دور از شهر تیرانا قرار دارد بکند؛ توضیحات مبسوطی دادند و خانواده محترم پورحسن را به اشرف رساندند و در ادامه ملاقات فی مابین؛ حول راهکارهای مناسب تبادل نظر صورت گرفت.





از آذر 60 تا آذر 85 بیست و پنج سال در سراب آزادی



انجمن نجات مرکز خوزستان - 20 آذر 1396

۲۰ آذر ماه همیشه برایم تداعی کننده دنیایی خاطره است، خاطرات تلخ و شیرین بیست و پنج سال عمر و جوانی. سرمایه زندگی در یک لحظه تصمیم گیری و انتخاب احساسی و نه منطقی و شور و نه شعور به سرعت باد تلف شد اگر چه برخی لحظات آن بیش از صد سال بر من گذشت.

ساعت 3:30 بیست آذر ماه سال ۶۵ بعد از ۵ سال آوارگی و در به دری در شهرها و روستاهای مختلف ایران پا به خاک پاکستان گذاشتم در گرگ و میش صبح و سرمای سوزناک پاییزی... از درد کمر روی زمین افتادم چهار روز بود که مسیر کوهستانی نوار مرزی ایران به پاکستان را سوار بر شتر و گاها پیاده طی کرده بودم علی رغم خستگی جسمی شور و شغف عجیبی در خود احساس می کردم. شوق وصل مجدد به سازمان رؤیایی و آرمانی؛ سازمانی که تبلور آزادی، عدالت اجتماعی و خوشبختی و بهروزی خلقم به حساب می آمد. نگاهی به پاهایم انداختم کاملاً متورم شده بود چهار شبانه روز بود که نخوابیده بودم برای آخرین بار نگاهی به مرز و خاک ایران انداختم. سرزمین پدری با هزاران خاطره تمامی خاطرات از دوران کودکی تا آن روز که به ناچار خاک وطن را ترک می کردم. به سرعت از مقابل دیدگانم گذشت.



سال ۵۸ یک سال بعد از پیروزی انقلاب در دانشکده نفت آبادان با سازمان آشنا شدم. در هیاهوی سال های اول انقلاب و بعد از سالیان اختناق و دیکتاتوری نسیم آزادی در وطن دمیده شده بود و بهاران خجسته، نوید روزهای روشن و تابناکی را می داد، روز محقق شدن آرمان های کارگران و زحمتکشان و نفی استثمار و ستم مضاعف، قومی، مذهبی و جنسیتی.

سازمان مجاهدین خلق با تکیه بر خون، رنج و شکنجه رهبران و بینان گذاران اولیه و هزاران شهید انقلاب پا به عرصه فضای سیاسی جامعه گذاشت و به دنبال جذب نیرو از قشر جوان و تحصیل کرده در دبیرستان و دانشگاه بود. با توجه به فرهنگ اسلامی اکثریت مردم ایران، مسعود رجوی تلاش کرد که با به وجود آوردن التقاطی از مارکسیست و مذهب تحت پوشش اسلام مترقی و دموکراتیک و تأکید بر جذبه های ضد استثمار مذهب و طرح شعارهای جامعه بی طبقه توحیدی حاکمیت مستضعفین، آزادی، آزادی زنان و مبارزه ضد امپریالستی بستر مناسبی برای جذب اکثریت قشر جوان را فراهم سازد. چنین بود که در جو فضای هیجان زده آن سال ها و بنا به مقتضای سن و اوج ناپختگی اجتماعی و سیاسی تحت تأثیر این سازمان قرار گرفتم. به مرور زمان سازمان مجاهدین خلق کعبه آمال و آرزوهای من گردید در دنیای کودکانه و صادقانه خود بهشت موعود را یافته بودم دیگر لحظه ای تردید نکردم از آن لحظه خون و نفسم با سازمان گره خورد و شب و روز و گرسنگی و تشنگی نمی شناختم. غرق دوران و دنیای ساختگی خود بودم مهیب انفجار بمب ها فضای آرام شهرها را درهم شکست موج ترورهای کور و قتل مردم از یک طرف و اعدام هواداران از طرف دیگر حاکی از بروز خشونت در جامعه بود.

زندگی مخفی من از همین نقطه آغاز شد. گیج و منگ به حوادث اطراف می نگریستم قدرت تجزیه و تحلیل مسائل را نداشتم ۳۰ خرداد ۶۰ بود و فقط دو سال از انقلاب نوپای مردم می گذشت نمی توانستم باور کنم که در بهار آزادی یک بار دیگر باید به زندگی مخفی روی بیاورم. به هر حال این سرنوشتی بود که رجوی برایمان رقم زده بود. **از همان اوایل انقلاب مسعود رجوی به عنوان رهبر سازمان سیاست دوگانه ای را در صحنه سیاسی کشور رقم زده بود. جاه طلبی، قدرت پرستی و اصالت دادن به منافع و نظرات خود و توجیه هر وسیله ای برای رسیدن به هدف. او خود را مالک انقلاب می دانست و به چیزی کمتر از رهبری انقلاب رضایت نمی داد.** رویکرد دوگانه اش با دولت برآمده از انقلاب و رهبری آن ها او را به نقطه ای رساند که به درستی توسط مردم منافق لقب گیرد در حالی که در ظاهر خود را همگام با انقلاب نشان می داد ولی در درون با جمع آوری سلاح و آموزش نظامی میلشیا برای سرنوشتی نظام نوپا نقشه می کشید. ما به عنوان کادرهای جوان و پر احساس سازمان در مقاطعی این دوگانگی را احساس می کردیم ولی شور و احساس و عواطف جوانی و ناپختگی های خاص این دوران قدرت انتخاب را از ما و من می گرفت.

در حالی که درک و منطق سیاسی در سال های اول پیروزی انقلاب ایجاب می کرد که تمامی احزاب و سازمان های سیاسی مصالح مردم و انقلاب را اصل قرار داده و از منافع تنگ نظرانه گروهی خود به سود وحدت و یکپارچگی خلق در مقابل دشمن اصلی بگذرند مسعود رجوی به دنبال نفی دیگر جناح های حاکمیت و به خصوص دولت مرحوم بازرگان و اثبات خود بود. با سوءاستفاده از احساسات و عواطف پاک نسل جوان آن ها را در هر تجمع به کار گرفته و تلاش می کرد زمینه درگیری آن ها را با مردم و نیروهای انقلابی فراهم سازد. طرح شعارهای چپ روانه و متهم کردن مسئولین حکومت به سازش و وابستگی به امریکا طرح انحلال ارتش و اعدام سران آن حمایت از حرکت های تجربه طلبی در گنبد و ترکمن و کردستان و خوزستان و سرانجام



دامن زدن به آشوب های داخلی در شرایطی که کشور مورد تجاوز دشمن بعثی قرار گرفته بود بخشی از این دوگانگی و یا به تعبیر مردمی نفاق ناشی از دوگانگی شعار تا عمل این سازمان بود.

در ۳۰ خرداد سال ۶۰ با اعلام جنگ مسلحانه علیه دولت نوپای انقلاب که از پایگاه وسیع اجتماعی برخوردار بود عملاً سند نابودی سازمانش را امضا کرد. با بسته شدن فضای اجتماعی به دنبال شروع عملیات نظامی تروریستی از طرف رجوی من و دیگر اعضا که عملاً هیچ گونه آماده سازی برای استقرار و مخفی شدن از طرف رهبران سازمان برایمان فراهم نشده بود دچار آوارگی و در به دری شدیم صدها عضو بی پناه برای حفظ جان خود و جلوگیری از دستگیر شدن در خیابان ها و کوه و جنگل آواره شدند چه شب های که در سرما و گرما در پارک ها، قبرستان ها، بیابان های اطراف شهرها شب را به صبح نرساندند بسیاری دستگیر و اعدام شدند و تعداد زیادی جان را به دست گرفته و از ایران خارج شدند. از حمایت های توده ای و خلق قهرمان خبری نبود پروژه عملیات مسلحانه که رجوی از موفقیت و پیروزی ۶ ماهه آن خبر داده بود عمدتاً توسط و یا همکاری مردم از هم فروپاشید و جارو شد رجوی پیشاپیش و دیگران رهبران به دنبال او از ایران گریختند در حالی که صدها عضو و هوادار بی پناه، بی گناه، در به در و آواره در شهر و روستا به دنبال سرنوشت مبهم خود بودند. این اولین خیانت رجوی در حق اعضا بود. **خیانت به امید و اعتماد یک نسل.**



نسل برآمده از انقلاب تمام امید و اعتماد خود را صادقانه و در توهم خوشبختی و بهروزی و آسایش خلق که رجوی را تنها نماینده آن ها می دانست گذاشت، از درس و کلاس و دانشگاه و منافع فردی گذشت، از کانون گرم خانواده جدا شد تا به باور آن روز خود در محضر خدا و خلق به فدای تمام عیار بپردازد و در این راه حتی از شکستن قلک پس انداز دوران کودکی دریغ نکرد.

دانشمندان علوم روانشناسی اعتقاد دارند عشق و کین دو عنصر متضاد در سرشت انسان ها هستند که در تصمیم گیری ها اغلب نقش اساسی را بازی می کنند. عشق های آرمانی که با عواطف عمیق انسان ها گره می خورند با اصالت ترین هستند. نسل ما



یعنی نسل ۵۷ که سرنوشت مان با انقلاب و حوادث سیاسی بعد از آن گره خورد عاشق های آرمانی بودیم، عاشق هایی که در گام بعد قربانی آرمان های خود شدیم. نسلی که نه از سر تقصیر بلکه صداقت کودکانه محض همه زندگیش را به رجوی گره زد و به اشتباه او را معلم نسل خود نامید. به خود که آدم خود را در داخل یک دو کابین به اتفاق دو همراه قاچاقچی بلوچ دیدم که به سمت کویت در حرکت بودیم. احساسی متناقض داشتم درد زخم های پا و خستگی مفرط چهار شبانه روز راه پیمایی در کوه و دشت از یک سو و آرامش و شوق و شور گریز از دستگیری و حفظ جان و پیوستن مجدد به سازمان رویایی علی رغم تمامی تناقضات و ابهاماتی که به عملکرد سازمان داشتم.

به پایگاه الهی سازمان در شهر کویت پاکستان که رسیدم خیلی از دوستان سابق را دیدم از جمله تعدادی از مسئولین که از صحنه جنگ مسلحانه پیش از دیگران گریخته بودند. روزانه تعداد زیادی از مرز وارد پاکستان و این پایگاه می شدند. یکی از لحظات تلخ من در این ایام اعزام مجدد تعدادی از اعضای از زندان رها شده به داخل ایران برای جذب مجدد و اعزام نیرو به پاکستان بود.

بر اساس احساس مسئولیت انسانی به اصغر زمان وزیری با اسم مستعار رحیم که مسئول تشکیلات پاکستان بود گفتم به نظرم اعزام مجدد این افراد با توجه به شناخته شدگی و سرخ بودن برای مأمورین اطلاعاتی درست نباشد و منجر به دستگیری آن ها می شود. پاسخ رحیم مسئول تشکیلات پاکستان مرا در تفکر عجیبی فرو برد آنجا که گفت حفظ جان اعضا برای ما هدف نیست هدف پیشبرد خط و خطوط رهبری است شما تا همین لحظه هم اضافی زنده اید؟؟

نفرات را به عنوان پیک برای جذب اعضای آزاد شده از زندان به شهرهای خودشان فرستادند که همگی در همان روزهای اول دستگیر و برخی اعدام شدند. چند روز بعد با پاسپورت های جعلی از فرودگاه پاکستان به عراق و بغداد رسیدیم و توسط مسئولین سازمان به پایگاهی در بغداد و فردای روز بعد به پادگان بدیع رسیدیم. اشرف مکانی بود که ماهیت واقعی سازمان برایم عیان شد و در حقیقت از عشق آرمانی به انتقام و کین آرمانی رسیدم همه چیز وارونه به نظر می رسید از آن آرمان های اولیه خبری نبود. آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی همه و همه به پای مسعود و مریم قربانی شده بود. چند روز بعد از ورودمان به قرارگاه موسوم به حنیف در ابوغریب ما را وارد بحث هایی معروف به انقلاب ایدئولوژیک کردند.

ساختار دفتر سیاسی منحل و هیئتی که فقط مسئول اجرای فرامین محض مسعود و مریم بودند جایگزین شده بود. نام بسیاری از اعضای دفتر سیاسی و از جمله علی زرکش جانشین مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی و نظامی در داخل کشور دیده نمی شود در پاسخ کنجکاوای های من که چرا؟ پاسخ خیلی خلاصه این بود ذهنتان را نسبت به موضوعی که به شما مربوط نیست ببندید.

از همین نقطه فهمیدم که باید ذهن و دهان و چشم را بر بسیاری از چیزها بست. این یکی از اهداف انقلاب ایدئولوژیکی رجوی بود یعنی تغییر ساختار به سمت مناسبات فرقه گرایانه و مطلق دیدن رهبری آن.

تناقض وحشتناک شکل و محتوای سازمان از بیرون تا درون را تا حدودی لمس کردم. حضور صدها مستشار و فرماندهان نظامی عراق در صحنه های آموزش و مانور و جنگ با ایران، شرکت در عملیات نظامی مشترک دوش به دوش سربازان عراقی و



دستگیری سربازان ایرانی و تحویل به نیروهای امنیتی ارتش خط بطلان دیگری بر استقلال طلبی رجوی بود. گاهی این واقعیت به شدت آزارم می داد که نسل من که برای تحقق آرمان های استقلال طلبانه مردم ایران به این سازمان پیوسته بودم در کنار سربازان کشور متجاوز به کشورم چه کار می کند؟!

قرارگاه اشرف با سیم های خاردار و برج های سر به فلک کشیده و گشت های شبانه روزی داخل و خارج از قرارگاهی و ویزاهای چند امضا برای تردد، ممنوعیت ارتباط با دیگر اعضا، عدم دسترسی به وسایل ارتباط جمعی برای کسب اطلاع به خانواده، ممنوع بودن خروج از قرارگاه همه و همه تیرهای خلاصی بود که به باورهای من در مورد آزادی در سازمان شلیک می شد. سال ها خود را در تشکیلات به مثابه گروگان و زندانی یافتیم. ایمان و اعتقاد رنگ باخته بود من که در تمامی سال های زندگی مخفی در ایران رنج گرسنگی، تشنگی، آوارگی را تحمل کرده بودم دیگر کشتن لازم را برای ماندن و ادامه نداشتیم نه به خاطر سختی شرایط و ترس از جان که در تمامی این سالیان آزمایشات مختلفی رادر صحنه های مختلف گذرانده بودم. **آنچه صبرم را لبریز کرده بود خیانت به امید و اعتماد و اعتقاداتم بود** و این که به چه امیدی و به دنبال محقق کردن چه رؤیاهایی به سازمان پیوسته بودم و اکنون در مقابلم چه می بینم. آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و آسایش و رفاه مردم جایش را به اختناق، مزدوری، سرسپردگی، کینه، انتقام، شکنجه، زندان، تسویه حساب ها و ترورهای خونین داخلی داده بود. نمی توانستم بر این باور باشم که نسل مجاهدی که همه چیزش را فدای سازمان و رهبریش کرده بود اکنون در زندان همان سازمان و رهبرش به آرمان و آرزوهای گذشته خود افسوس بخورد.

بسیاری از اعضای سرخورده از خیانت به اعتقاداتشان و بن بست خروج، خود را آتش زدند و ققنوس وار از پشت حصارهای اشرف پرکشیدند. آن ها برای رهایی از جهنم رجوی جزغاله شدن را انتخاب کرده بودند و برخی دیگر با شلیک گلوله بر شقیقه هایشان به تناقض تلخ زندگی در برزخ سازمان پایان دادند. علی رغم مشاهده تمام خیانت ها، تصمیم برای جدایی سخت بود. پذیرش شکست و زیر پا گذاشتن غرور فردی و از همه سخت تر ترک دوستان سابق....

زمان گذشت تا به این باور برسم و رسیدم که تنها راه التیام زخم های خیانت به آرمان و اعتقاد و امید و اعتماد و بازسازی هویت گذشته، جدایی از این سازمان است. در لحظه ای که به این ایمان رسیدم که جدایی از باند آزادی کش رجوی خدمت و نه خیانت است درنگ نکردم، لحظه ای که وقتی به سرنوشت خودم و صدها عضو دیگر فکر کردم در قلبم بغض و کینه نسبت به خیانتکاران جای آن همه عشق و عاطفه و اعتماد را گرفت. رجوی با خیانت به تمام رنج و خون و امید و اعتقاد صادقانه یک نسل، لعن و نفرین ابدی را به جان خرید. اکنون که به پشت سرم برمی گردم با تمام وجود به تصمیم جدایی ام از فرقه رجوی افتخار می کنم. بی شک تمام دوستانی که اکنون در اسارت رجوی در آلبانی چنین روزهایی را تجربه می کنند روزی به این نقطه خواهند رسید و برایشان مشخص می شود که رجوی چگونه به امید و اعتمادشان خیانت کرده است

علی اکرامی



نامه مادر باقر محمدی سرواله



انجمن نجات مرکز کردستان - 21 آذر 1396

کمیساری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان

با سلام و ادب؛ احتراماً به استحضار می‌رساند فرزندم به نام باقر محمدی سرواله مدت ۲۸ سال است گرفتار و اسیر ذهنی سازمان مجاهدین است و هم اکنون در کشور آلبانی (تیرانا) است.

۲۸ سال است که چشم انتظار فرزندم هستم، شب و روز کنار تلفن می‌نشینم تا شاید از وی خبری برسد ولی این انتظار همچنان ادامه دارد.

چندین بار به عراق سفر کردم و به پادگان اشرف و لیبرتی رفتم تا که شاید بتوانم فرزندم را از نزدیک ببینم و او را ملاقات کنم.

هر بار که به عراق سفر می‌کردم با آرزوی دیدن فرزندم سفر طاقت فرسای سخت خود را تحمل می‌کردم تا شاید فرزندم را در آغوش بگیرم و آرزویم برآورده شود متأسفانه رهبران سازمان اجازه ملاقات نمی‌دادند و نا امیدانه برمی‌گشتم.

تصور می‌کردم اگر به کشور آلبانی بروند محدودیت‌ها برداشته می‌شود و امکان تماس تلفنی با فرزندم را خواهم داشت.

هر بار زنگ تلفن منزل به صدا درمی‌آید با شتاب گوشی تلفن را برمی‌دارم که شاید فرزندم باشد.



اخيراً خبرها حاکی است که سازمان درصدد است فرزندانمان را به مکانی نامعلوم و دور از دسترس و خارج از محیط های اجتماعی و در فضای کاملاً بسته تحت عنوان اشرف ۳ منتقل نماید که این اقدام برخلاف میل و اراده فرزندانمان است و اگر این اتفاق حادث شود هیچ یک از فرزندانمان نخواهند توانست با خانواده ها در تماس باشند.

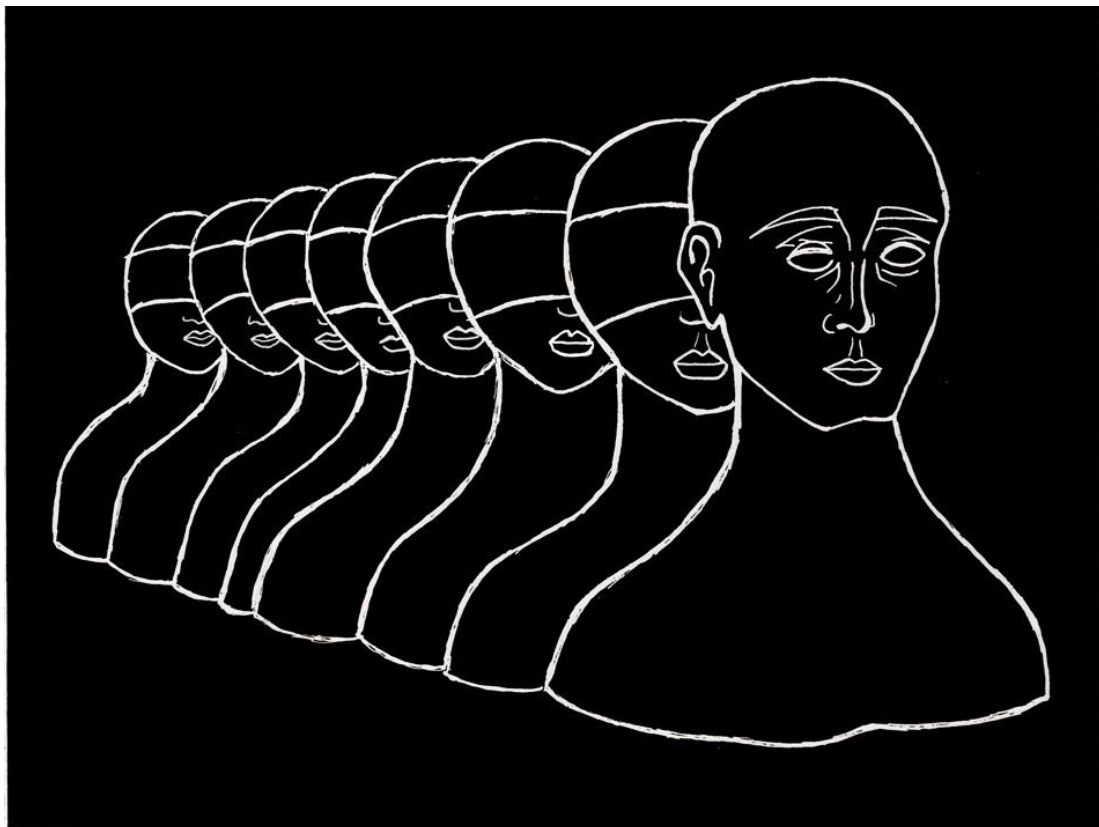
هدف سازمان این است که فرزندانمان نتوانند با خارج از محیط خود با دنیای بیرون در تماس باشند.

لذا تمنا دارم موضوع را از نزدیک بررسی نموده تا این عمل غیرانسانی که برخلاف میل و اراده فرزندانمان است به سرانجام نرسد.

به طور یقین همه بچه هایی که در سازمان اسیر و گرفتار هستند با این جا به جایی مخالف هستند و ۳۰ سال اسارت در اشرف عراق را تجربه کرده اند. گفته می شود که رهبران سازمان تمام تلفن های همراه را از بچه ها گرفته اند تا نتوانند با خانواده ها در تماس باشند.

مادری با هزاران امید و چشم انتظار فرزندش باقر محمدی

با احترام جیران محمدی - سنندج





نه به مریم رجوی، نه به نقض حقوق بشر در جهان

زهره سادات میرباقری - انجمن نجات مرکز تهران - 22 آذر 1396

حقوق بشر اساسی ترین و ابتدایی ترین حقوقی است که هر فرد به طور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره مند می شود.

اصل پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر می گوید: "هیچ کس را نباید مورد ظلم و شکنجه و رفتار یا کیفری تحقیرآمیز، موهن، یا خلاف انسانیت و شأن بشر قرار داد."

اصل بیست و دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر می گوید: "هر شخصی به عنوان عضو جامعه حق امنیت اجتماعی دارد."

ایده هایی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان شده اند، ایده هایی چون رهایی از محرومیت و ترس، آزادی بیان و عقیده، آزادی مذهب، حق پیشرفت و خوشبختی و....

- مطلع شدم مریم رجوی و هیأت همراهش به پارلمان اروپا رفتند.

- باخبر شدم فرقه مجاهدین مضحکانه در روز جهانی حقوق بشر اعلام راهپیمایی در پاریس نمودند.

همیشه این خطر وجود داشته و دارد، افرادی که قدرت تئوری بافی (در اینجا فرقه رجوی) دارند چه با قدرت مجسم و چه با کسب ثروت آن را ابزاری نموده و بر انسان های دیگر ستم می کنند.

در مصاحبه آقای مهدی خوشحال و سایت ایشان مطلع شدم «روز چهارشنبه ششم دسامبر، گروهی از جدانشدگان از فرقه رجوی به دعوت پارلمان اروپا در سمیناری تحت عنوان پناهندگان و حقوق بشر، حضور یافتند. جلسه از ساعت شانزده الی هفده و سی



دقیقه به طول انجامید. پس از اتمام سمینار که دو تن از اعضای ایران فانوس عازم کشور مقصد یعنی آلمان بودند هنگام خروج از درب های پارلمان مورد تهاجم وحشیانه اوباشان مریم قجر قرار گرفتند.»

روز چهارشنبه ششم دسامبر 2017 مریم رجوی و ستادش سرکوب و کتک کاری وحشیانه ی چند تن از مجاهدین سابق و جدادگان قهرمان افشاگر امروز، را فرماندهی و کنترل کردند.

حضور آزادانه مریم رجوی فرقه گرا و دیکتاتور و ناقض حقوق بشر در فرانسه مهد دموکراسی چرا!!؟

مریم همچنان و روزانه به جنایت محبوس کردن و مغزشویی انسان ها در فرقه اش و به ویژه در تیرانا آلبانی ادامه می دهد و بر این سیاست سرکوب نوین اصرار می ورزد!!!

مریم باید پاسخ دهد چرا رها شدگان از فرقه اش به ویژه آقای مهدی خوشحال را مورد ضرب، شتم و شکنجه وحشیانه قرار داده است؟!

هر چند این فرمان شکنجه و هجوم وحشیانه به جدادگان فرقه رجوی، فرمان اعلام شده از قبل می باشد که توسط شخص مسعود رجوی جنایت کار رهبری می شود.



آقای مهدی خوشحال این انسان مهربان و با عواطف بسیار انسانی که نویسنده کتاب "کنترل نیرو" می باشد، انسانی که از زمان خروج از فرقه رجوی تا کنون فقط سر و کارش با قلم و فرهنگ بوده است .



مقالات جناب مهدی خوشحال در سایت فانوس که مسئول آن نیز خود ایشان می باشد مرا همیشه تحت تأثیر قرار می دهد.

مریم رجوی دیکتاتور نیز دقیقاً به این دلیل که آقای مهدی خوشحال شخصیت فرهنگی و ادبی می باشد و از فرقه بدنامش جدا شده است وی را مورد قهر، غضب، هجوم حشیانه و شکنجه قرار داده است.

در سال ۱۹۹۳ جامعه بین الملل در وین قانونی تصویب کرد که در آن اصولی برای همکاری های بین المللی در زمینه دفاع از حقوق بشر در سراسر جهان گنجانده و تأکید شد که حقوق بشر، حقوقی جهان شمول است، حفاظت از این حقوق وظیفه قانونی جامعه بین الملل است. بدین ترتیب می توان در سراسر جهان کسانی را که حقوق بشر را نادیده می گیرند، مجازات کرد و این بهانه که «در امور داخلی کشوری دخالت شده است»، پذیرفتنی نیست.

حال از همین جا ندای خود را از طریق سایت ها و شبکه های مجازی سر می دهیم که این جانب و انسان های بسیاری در این فرقه به دستور شخص رجوی و مریم قجر شکنجه شده ایم، این رفتار و نقض حقوق بشر همچنان در فرقه رجوی برقرار می باشد.

این فرقه با تئوری «علی الدوام» که توسط مسعود رجوی تئوریزه شد و آن را برای اعضای سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک قانون اجباری اعلام کرد، اکنون مجری این سیاست و تئوری ضد بشری مریم رجوی شده است.

مریم رجوی پشت پلاکارد حقوق بشر پنهان شده و ماهیت دیکتاتوری و ضدبشری خود را مخفی می نماید ولی ما جدانشدگان از فرقه رجوی ماسک انسان دوستی و پرچمداری از آزادی ها و حقوق زنان را از چهره مریم کنار می زنیم و پاره می کنیم و به جهان هشدار می دهیم که هرگز چون ما فریب ترفند های مریم رجوی ضدبشر را نخورند.

البته با تودهنی خانم فدریکا موگرینی مسئول سیاست خارجی پارلمان حقوق بشر به مریم رجوی اثبات شد که پارلمان های رسمی و قانونی حاکم بر جهان به مریم رجوی دیکتاتور نوین (هر چقدر با کلمات زیبا سخن بگویند و چهره خود را بزک کند و خود را مترقی نشان دهد) نه و پاسخ منفی می دهند.

بیش از 30 سال است که رجوی مسعود و مریم کوشیده اند خود را در پشت مفاهیمی چون ایجاد دموکراسی و دست یافتن به حقوق بشر پنهان کنند.

باید هرچه زودتر مسعود و مریم رجوی محاکمه و مجازات شوند، باید بساط اشرف 3، زندان نوین برای اسارت فیزیکی و روحی انسان در تیرانا آلبانی برچیده شود.



چرا منافقین تنها پسر را از من گرفتند



سایت هایلیان - 20 آذر 1396

به گزارش پایگاه خبری تحلیلی هایلیان (خانواده ی شهدای ترور کشور) و به نقل از ایرنا، فاطمه فشاهی مادر **شهید مسعود مخبر قمشه** به مناسبت دهم دسامبر روز جهانی حقوق بشر نامه ای خطاب به زید رعد الحسین کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل با طرح این سؤال که چرا فرقه تروریستی منافقین تنها پسر را در روزی که برای خواستگاری او رفته بودم با فاجعه ای دردناک از من گرفتند؟، نوشته است و یک نسخه از آن را در اختیار خبرنگار حقوقی ایرنا قرار داده است.





نامه مادر شهید مسعود مخبری به کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل

عالی جناب، من فاطمه فشاھی سال ها برای تعلیم و تربیت کودکان تلاش کردم تا نسلی را با آموزه ها و ارزش های انسانی پرورش دهم که آن ها بتوانند بنیان های همزیستی با صلح و دوستی را در جامعه بشری تقویت نمایند.

من سه فرزند داشتم، دو دختر و یک پسر، دو دخترم ازدواج کرده بودند و تنها پسر، مسعود با من زندگی می کرد و پدرش چندین سال قبل فوت کرده بود، مسعود، زمانی که درسش را تمام کرد به سربازی رفت. در آن زمان یکی از دوستانم دختری را برای مسعود معرفی کرد، اولش این پا و آن پا می کردم که بروم یا نه. بالاخره به اصرار دوستم برای دیدن دختری که برای ازدواج با مسعود در نظر داشتیم راهی شدیم.

در راه از کنار پل سید خندان که می گذشتیم، گفتند در خیابان پالیزی کسی را ترور کرده اند. به دوستم گفتم برویم ببینیم چه شده است که نگذاشت و به خانه آن دختر رفتیم و او را دیدیم و صحبت های مقدماتی برای ازدواج صورت گرفت تا در جلسه بعدی مسعود را ببریم، غافل از این که همان کسی که در مسیر شنیدیم ترور شده است، پسر بود. من در راه شادی فرزند و خانواده ام قدم گذاشتم در صورتی که دست های پلید و نیت شوم بساط شادی ما را با فاجعه ای دردناک به غمی ابدی مبدل کرد.

آن شب مسعود به منزل نیامد و من هنوز نمی دانستم چه شده است. من معلم هستم، فردای آن روز هم که از سر کلاس برگشتم دیدم هنوز پسر به منزل نیامده است، نگران شدم، نزدیک غروب بود، یکی از دوستان نزدیکش آمد و گفت که تصادف کرده است. من همیشه می ترسیدم، چون تنها پسر بود و پدرش نیز سال ها پیش فوت کرده بود و مسعود تنها امید من در زندگی بود، در محله همه او را می شناختند چون در امور خیر و کمک رسانی به نیازمندان بسیار فعال بود، گفتند بیمارستان رسالت است، خواستم به دیدنش بروم که گفتند: "نه؛ یکی از آشنایان نزدیکتان را بفرستید." شوهر خواهرم رفت، وقتی برگشت دیگر فهمیدم که پسر را از دست داده ام، جسدش را هم نگذاشتند ببینم، گفتند، حالت بد می شود.

13 مهرماه 1360 بود که دفنش کردیم. من در ناباوری نظاره گر خاکسپاری تنها پسر بودم، چگونه می توانستم به زندگی ادامه دهم؟ همه دارایی ام را بخشیدم، هر چه داشتم به بستگانم واگذار کردم، فکر می کردم دیگر پس از پسر من زنده نمی مانم که نیازی به این خانه و وسایل داشته باشم. زمان و زندگی برایم متوقف شده بود.

تا این که چهار سال بعد تماس گرفتند و گفتند که تروریست ها را پیدا کرده اند، آن ها سه نفر بودند به نام های محمد محمدی با نام مستعار شیرزاد، سیامک سعیدپور با نام مستعار اصغر و ناصر نیری که یکی شان که بیشترین تیر را به فرزندم شلیک کرده بود، در یک عملیات دیگر با خوردن سیانور خودکشی کرده بود، من را بردند و آن دو نفر دیگر را دیدم، آن دو، ماجرا را این گونه برایم تعریف کردند: "به ما دستور داده بودند که برویم و یک کاسب را ترور کنیم، رفتیم آنجا و کاسب نبود. خبر دادیم، گفتند گشتی بزنید و هر کسی را توانستید، ترور کنید. ما با یک ماشین فیات در حال گشت زنی بودیم که یک موتور را در خیابان آپادانا



دیدیم و تا خیابان پالیزی دنبالش رفتیم... بعد سه تا تیر به طرفش شلیک کردیم، ناصر رفت پایین 2 تا تیر خلاص هم شلیک کرد."

تروریست ها گریه می کردند و می گفتند از دستور مافوق پیروی کرده اند. من نشسته بودم رو به روی کسانی که همیشه می خواستم ببینمشان و بپرسم چرا پسر مرا از من گرفتند؟ و حالا آن ها رو به رویم بودند و پاسخی جز اشک نداشتند، با ندامت و پشیمانی که داشتند آن ها را نیز قربانی اهداف و نیات پلید و شوم تروریستی دیدم و از انتقام صرف نظر کردم، گفتم من داغ کشیده ام و نمی خواهم مادر دیگری داغ فرزندش را ببیند، مادر او مقصر نبود. نتوانستم در مقابل گریه های آن پسر تاب بیاورم، و او را بخشیدم، بعد احساس کردم که سبک شده ام، انگار چیزی راه گلویم را بسته بود و حالا راحت تر می توانستم نفس بکشم. انتقام حس گزنده ای است، آدم را می خورد. داغ پسر و حس انتقام هر دو از درون مرا می خوردند. اگر نمی گذشتم شاید کابوس هایم بیشتر می شد، **بخشیدم تا چرخه خشونت متوقف شود.**

عالی جناب، 36 سال است که دیگر پسر مرا در کنارم نیست. عکسش به دیوار خانه است و همیشه و هر روز نگاهش می کنم. داغ فراقش با من است و فکر می کنم تا لحظه ای که دیگر در این دنیا نباشم این داغ در درونم زنده خواهد بود و این سؤال نیز دائم مرا آزار می دهد که **چرا فرقه تروریستی منافقین پسر مرا از من گرفت؟**

امیدوارم نظام بین الملل حقوق بشر مکانیسمی در جهت پاسخگویی به این گونه سؤالات که راهی است در جهت تقویت و ارتقای حقوق بشر در جهان، ایجاد کند تا التیامی شود بر زخم دل هزاران مادر داغ دیده در سراسر جهان.





حضور خواهر لیلا نرگسی در دفتر انجمن نجات گلستان



انجمن نجات مرکز گلستان - 23 آذر 1396

سران فرقه رجوی در طول چند سال حضور سیاهشان در تاریخ همواره لکه ننگی بر جامعه بشریت بوده و هستند. همیشه مردم آزاده و به خصوص ملت ایران از آن ها به عنوان خائنین به بشریت یاد کرده و خواهند نمود، چرا که جنایت هایی که سران سازمان تروریستی مجاهدین در حق انسانیت و بشریت انجام داده قابل قیاس با هیچ فرقه دیگری نخواهد بود. برای اثبات این سخن می توان به تعداد نفراتی که مستقیماً توسط این فرقه تروریستی از بین رفته اند و آن هم تنها در ایران که تعدادشان 17000 نفر می باشد اشاره نمود، حال آن که این تعداد در کشور عراق که برای 30 سال در آن اقامت داشته و با حاکم بعثی آن دست به یکی نموده و باعث کشته شدن مردمان آن دیار نیز شده اند افزایش پیدا می کند.

اگر بخواهیم ظلم آن ها را به طور غیر مستقیم در نظر بگیریم و از آن یاد کنیم می توانیم به پدران و مادرانی که در طول این چند سال در انتظار یک لحظه دیدار با فرزندانشان دار فانی را وداع گفتند اشاره کنیم و یا خانواده هایی که به واسطه قوانین خود نوشته ی سرکرده ظالم فرقه رجوی از هم پاشیده اند نیز نظری بیافکنیم که دیگر جای هیچ شک و شبهه ای نمی ماند که سازمان ضد بشری مجاهدین خلق تمام قد تروریستی بوده و صرفاً برای از بین بردن نسل انسان ها فعالیت می کند.



خانم **خدیجه نرگسی** یکی از خواهران داغدیده از فرقه رجوی می باشد، بیش از 20 سال است که خواهرش **لیلا** در زندان های فرقه رجوی گرفتار شده و متأسفانه با وجود پیگیری های بسیار از ارگان های بین المللی که مرتبط با سازمان تروریستی مجاهدین می باشند تاکنون هیچ خبری از او کسب نکرده و تنها به اخباری که توسط برخی افراد رهایی یافته از این سازمان مخوف به دست آورده بسنده نموده و امروز با شنیدن اخبار انتقال به اجبار عناصر فرقه رجوی به اشرف 3 و برای پیگیری این خبر و اعتراض نسبت به آن به دفتر انجمن نجات آمده و بسیار ناراحت بود و می گفت: "**چرا سران فرقه رجوی آزادی محدودی را که بعد از دو دهه نصیب خواهرم شده بود را به زور دارند از او می گیرند؟**"

در پاسخ این خواهر داغدیده به او توضیح دادم: "سران فرقه رجوی که تمام اهداف پلیدشان برای شهوت رانی و خوشگذرانی سرکرده معلوم الحالش می باشد، بعد از آن که زندانیان فرقه رجوی به آلبانی اخراج شدند و آن ها برای آن که خودشان و فرقه خبیثشان را صاحب دموکراسی معرفی نمایند، آزادی اندکی در حد رفتن به بیرون از زندان های تدارک دیده شده به عناصر خود دادند که همین امر موجب ریزش شدید در بین زندانیان فرقه رجوی شد و دلیل آن نیز مشخص بود و آزادی که سالیان سال این عناصر آن را لمس نکرده بودند را می توانستند تا حدود کمی ملاحظه و لمس کنند که باعث برگشتن افکار آن ها شده بود و این تحرک مغز در واقع حکم مرگ برای سران فرقه رجوی را داشت که به همین دلیل سرکرده خائن آن سریعاً جلوی این تردها و رفت و آمدها را گرفت و به بهانه همیاری نیز تلفن های همراهی که به تعداد اندک در میان زندانیانشان قرار داده شده بود را نیز جمع آوری کردند و در واقع همان آزادی ها را کاملاً مسدود نموده و برای جلوگیری از ریزش های بیشتر در تیرانا خود ملعون مریم رجوی نشست های سنگینی حتی به تعداد نفرات کمتر گذاشته و مقرر شد تا نفرات را به محلی در 20 کیلومتری تیرانا و در یک پادگان مخروبه آمریکایی که خود فرقه رجوی آن را بازسازی نموده بود منتقل نمایند و به این ترتیب از جدا شدن های احتمالی که هم اکنون نیز تعدادشان بی شمار می باشد جلوگیری نمایند."

خانم نرگسی با شنیدن این توضیحات خیلی ناراحت شد و گفت: "در کشور عراق بیست سال و شاید بیشتر؛ نتوانستیم حتی صدای خواهرمان را بشنویم و حالا هم در کشوری که مثلاً آزاد می باشد نمی توانیم حتی برای یک ساعت او را ملاقات کنیم، پس سهم حقوق اولیه خواهرم در این بین چه می شود؟"

در پاسخ خانم نرگسی گفتم: "متأسفانه نمایندگان کمیساریای پناهندگی مستقر در آلبانی نیز با توجه به آگاهی از حصر عناصر فرقه رجوی، و انتقال به اجبار آن ها هیچ حرکتی از خود نشان نداده و جلوی سران فرقه رجوی را نگرفته اند. البته؛ این اولین بار آن ها نبوده و در عراق نیز که خانواده ها به این نهاد مراجعه می کردند هیچ جوابی برای خانواده ها نداشتند، همه این ها به خاطر فشارهای سیاسی حامیان تروریستی فرقه رجوی یعنی امریکا و رژیم صهیونیستی می باشد که تمام تلاششان را می کنند تا از این گروه تروریستی زوار در رفته به عنوان اهرم فشار استفاده کنند، در صورتی که سازمان ضد بشری فرقه رجوی هیچ ارزشی پیش دولت و مردم کشورمان نداشته و ندارد."

خانم نرگسی با اظهار تأسف از نهادهایی مانند حقوق بشر و صلیب سرخ و ارگان های مرتبط که با مشاهده این حرکت غیر انسانی سران فرقه رجوی، به انتقال اجباری عناصر آن به پادگان جدید مجوز می دهند گفت: "عمر سازمان تروریستی مجاهدین دیگر



تمام شده و نفس های آخر خود را می کشد و تمام این حرکات خبیثانه تنها برای چند روز دوام خواهد آورد و روزی خواهد رسید که این جنایتکاران تقاص اعمال مجرمانه و ضد انسانی خود را بدهند و آن روز دیر نخواهد شد."

در تأیید حرف های خانم نرگسی گفتم: "عملاً ریزش نیرو در فرقه رجوی آن چنان زیاد شده که سرکرده خائن آن مجبور شده برایشان قرنطینه درست کند و مثلاً ذهن آن ها را منجمد شده بیرون بفرستد که این نیز از خیانت های این جانی می باشد."

خانواده های دل نگران و آسیب دیده استان گلستان مانند خانم نرگسی و امثال وی ضمن اعتراض شدید به انتقال عناصر فرقه رجوی به اردوگاه جدید و محصور نمودن آزادی محدود فرزندان، از تمام نهادهای حقوق بشری درخواست دارند تا جلوی این حرکت ننگین سران فرقه رجوی در مهد آزادی را بگیرند و به عناصر زندانی فرقه رجوی اجازه تماس با خانواده هایشان داده شود.

خواهر عزیزم دلمان برای تنگ شده

انجمن نجات مرکز سمنان - 25 آذر 1396

به غیر از مادر؛ خواهر یکی از عزیزترین موجوداتی است که می تواند کنارت باشد!

نامه ی ذیل از طرف خواهر معصومه اسلامی برای ایشان نوشته شده و در این نامه از ایشان خواسته تا از فرقه رجوی جدا و با خانواده ارتباط بگیرد.

سلام خواهر عزیزم همه خانواده دلشنگه برای تنگ شده تو رو خدا برو پیش
پسرت تا ما بتو نیام با هات تماس بگیریم و تو بتوفا تماس داشته باشی
ما دوست داریم ببینیمت و با هم حرف بزنیم



فرقه رجوی و خیانت های آن به مردان انقلابی تاریخ



انجمن نجات مرکز البرز - 26 آذر 1396

آذر ماه هر سال برابر است با سالروز شهادت میرزا کوچک خان جنگلی؛ که فرقه تروریستی رجوی به همین مناسبت در سایت ها و شبکه های اجتماعی ناموفق خود عناوینی در حمایت از کوچک خان، بزرگ مرد جنگلی مطرح نموده است. اینک به معرفی این شخصیت انقلابی و تشریح دلیل حمایت دروغین و خیانت بار فرقه رجوی از میرزا کوچک خان، می پردازیم:

یونس میرزا یا همان یونس استادسرای، مشهور به میرزا کوچک خان جنگلی، مبارز انقلاب مشروطه، رهبر جنبش جنگل، ملی گرای گیلانی و رئیس جمهور جمهوری جنگل بود که در روستای استادسرا از توابع شهر رشت - استان گیلان در سال 1257 در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود و سرانجام در سال 1300 در ارتفاعات تالش به دلیل مبارزه با رژیم دیکتاتوری رضا شاه و روسیه ی متجاوز تحت تعقیب قرار گرفت و تا آخرین لحظات زندگی همراه و پیشتاز همزم ها و سربازانش بود تا این که در ارتفاعات سردسیر یخ زد و به عبارتی در آرمانش ذوب شد و جان به جان آفرین تسلیم و سر وی به دست مزدوران خودفروخته ی جنگل از تن جدا گردید و به تهران نزد رضا شاه فرستاده شد "روحش شاد و یادش گرامی".

شخصیت منفور مریم قجر و دار و دسته اش با حمایت دروغین از چنین شخصیت های انقلابی، ژست انقلابی گرفته و با فرافکنی و دجالگری می خواهند خودشان را در صف مبارزان انقلابی قرار دهند اما همانگونه که زندگینامه و انقلاب میرزای ما بر همگان روشن است او هرگز دست به کشتار مردم تحت ظلم و استبداد حکومت و استعمار روسیه و انگلیس نزد و تا آخرین قطره خون خود جلوتر از هوادارانش جنگید و بدون هیچ گونه وابستگی همراه انقلابیون بود و هرگز صحنه ی نبرد را ترک نکرد. اینک چگونه یک فرقه تروریستی به خود اجازه می دهد برای سالروز میرزای ما، میرزا کوچک خان جنگلی که مایه ی سرافرازی مردم گیلان و ایران زمین است با حمایت دروغین، به چنین مردی خیانت کند. سوگواری چنین فرقه هایی که همواره به انقلاب مردم



خیانت کرده و با کشورهای استثمارگر هم پیمان بوده، خیانت و بی احترامی به شخصیت های انقلابی مردم ایران زمین می باشد. فرقه تروریستی رجوی باید این را بداند که با این ترفندها و سوءاستفاده از شخصیت های مبارز و انقلابی همچون میرزا کوچک خان، ستارخان و باقرخان از کشور ایران و اشخاصی مانند مائو و چکوارا، هرگز مانند گذشته نمی تواند اهداف پلید خود را اشاعه دهد چون محققان و پژوهشگران در امور فرقه شناسی به خصوص اعضای جدا شده از این فرقه، تمام و کمال در افشاگری این پدیده شوم تلاش می نمایند.

لازم به توضیح است که فرقه با سوءاستفاده از مردان انقلابی، در فریب و جذب نیرو از بیرون تشکیلات و حفظ نیرو در درون تشکیلات خود موفقیت هایی را کسب کرده بود. با برگزاری بزرگداشت برای چنین مردانی در رسانه خود و گرفتن ژست انقلابی، افراد ناآگاه را جذب و عضوگیری می کردند و در درون تشکیلات نیز به شیوه های متفاوتی از این بزرگ مردها سوءاستفاده می کردند برای مثال چنانچه کسی درخواست جدایی از فرقه را می داد یا قصد فرار و آشوب داشت اگر اهل گیلان بود از جنبش گیلان و هم ولایتی بودن وی با میرزا کوچک خان جنگلی صحبت می نمودند و اگر فرد خاکی آذری بود از دلیر مردان آذربایجان همچون ستارخان و باقرخان دم می زدند که باید راه آن ها را ادامه داد. این گونه سران فرقه با خیانت و کوچک شمردن انقلاب های مقدس به اهداف خود می رسیدند.

بیژن



میرزا کوچک از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرده،
برای اینکه به یک نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد.
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)





فرقه رجوی کلکسیون از ادعاهای دروغ



انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - 27 آذر 1396

آنچه فرقه رجوی از آن دم می زند، ادعای حقوق بشر، صلح دوستی، نوع دوستی و ...، شعارهای عامه پسندی است که اگر ذره ای به آن اعتقاد داشتند در طی این 40 سال، لاقلمی توانستند جایگاه و ارزشی در بین ملت برای خود کسب کنند اما فاصله ی حرف تا عمل این بی هویت ها فراتر از حد تصور است.

این فرقه اگر کوچکترین دلسوزی برای ملت ایران داشتند، همه ی تلاششان را برای کشاندن جنگ به کشور نمی کردند، این ها اگر ذره ای صداقت کلام داشتند هر روز شعار تشدید تحریم ها را نمی دادند چرا که هر کودکی می فهمد تحریم ها اثر مستقیم در امرار معاش شهروندان آن کشور خواهد داشت و بیشترین تأثیرات تحریم بر زندگی آنان است.

اگر نوع دوستی و حقوق بشری را که هر روز از زبان سرکرده شان ابراز می شود، درک می کردند دست کم همان اعضای دربند خودشان را در فضای آزاد اروپا، مجبور نمی کردند که در منطقه ای دور افتاده و همچون انسان های اولیه زندگی کنند.





مریم رجوی همگام با اربابان آمریکایی و سعودی، فعالیت های بی شرمانه اش را تشدید کرده و هر روز با پیام های سراسر دروغ و خائنه رو در روی ملت ایران می ایستد و وقیحانه خودش را حامی و حتی پرزیدنت ملت می خواند در حالی که او و فرقه اش در نظر مردم ایران منفور و مستحق اشد مجازات هستند.

وعده ی خدا در مورد این فرقه محقق شده و این ها در گمراهی خودشان دچار شده اند و می بینیم که در اروپا و به قول خودشان مهد آزادی و دموکراسی باز هم اسیر بند های ذهن گمراهشان، راهی بیابان و کمپ های قرون وسطایی شده اند. اما کسانی که به این زن خائن و وطن فروش تریبون و اجازه سخنوری می دهند باید پاسخگوی جنایات این فرقه در حق ملت ایران باشند آن ها باید چشم و گوششان را به سمت خانواده های آسیب دیده از خشونت این فرقه کنند تا بفهمند روی اسب غلط شرط بسته اند.

ما خانواده های انجمن نجات استان سیستان و بلوچستان ضمن محکوم نمودن سخنان و پیام های سراسر دروغ و خائنه مریم رجوی در اشاعه ی ایران هراسی و دروغ بزرگ حمایت ایران از تروریسم و نقض حقوق بشر توسط ایران در منطقه؛ از سیاستمداران اروپایی می خواهیم عدالت را برگزینند و عدالت، چیزی جز بستن بلندگو و تریبون مریم رجوی منفور نیست.





گفتگوی دوستانه با آقای فاضل فرهادی جدا شده از فرقه رجوی

انجمن نجات مرکز اراک - 27 آذر 1396

با آقای فاضل فرهادی در دفتر انجمن نجات استان گفتگوی دوستانه ای داشتیم. آقای فاضل فرهادی 16 سال در فرقه رجوی بوده

و توانست بعد از این همه سال تصمیم بگیرد که از فرقه رجوی جدا شود و یک زندگی آزاد برای خود داشته باشد. در حال حاضر تشکیل خانواده داده و در ایران زندگی می کند.

با سلام خدمت شما، از این که در دفتر انجمن حضور یافتید و وقتتان را در اختیار ما گذاشتید تشکر می کنم.

من هم خدمت شما سلام عرض می



کنم.

تا آنجایی که من خبر دارم شما سرباز بودید درست است؟

بله، من سرباز بودم در شاهرود سه ماه آموزش گرفتم و بعد از سه ماه به منطقه جنوب شرفانی اعزام شدم. عراق در آن منطقه عملیات کرد و من اسیر عراقی ها شدم و ما را به اردوگاه منتقل کردند.

من نمی خواهم از شما سؤال کنم که در اردوگاه عراق بر شما چه گذشت، رفتار عراقی ها با اسرا کاملاً واضح است در این رابطه توضیحی از شما نمی خواهم چون بحث ما در رابطه با فرقه رجوی است. چگونه در اردوگاه عراق در دام فرقه رجوی افتادید؟

فرقه رجوی می دانست وضعیت اسیران در اردوگاه عراقی ها به لحاظ غذایی و بهداشتی وضعیت خوبی نیست. دقیقاً سران فرقه رجوی تبلیغات خودشان را از همین جا شروع کردند. وقتی سران فرقه رجوی به اردوگاه می آمدند چند تا دیگ بزرگ برنج و مرغ



برای ما می آوردند و نشریه و کتاب های فرقه را هم در بین اسیران توزیع می کردند و یا وعده های پوچ به ما می دادند از آنجایی که ما وضعیت خوبی در اردوگاه نداشتیم وعده های آن ها را باور می کردیم.

سران فرقه رجوی چه وعده هایی به شما می دادند؟

مثلاً می گفتند شما در سازمان هر روز می توانید با خانواده هایتان تماس تلفنی داشته باشید یا می گفتند شما یک مدت نزد ما می مانید بعد از مدتی اگر نخواستید می توانید از ما جدا شوید و ما شما را به اروپا می فرستیم و هر فردی با هر عقیده ای می تواند پیش ما بماند.

آیا به وعده هایشان عمل کردند؟

خیر .. به هیچ کدام از وعده هایی که در اردوگاه به ما داده بودند عمل نکردند بلکه ما را از زندان کوچکتر به زندان بزرگتر منظورم پادگان اشرف منتقل کردند. اگر در اردوگاه عراق احتمال آزادی را داشتیم در فرقه رجوی به هیچ عنوان آزادی برای ما میسر نبود.

جدیداً خبری به دست ما رسیده، خبر این است: فرقه رجوی می خواهد اسیران را به بیرون از تیرانا منتقل کند و محلی به نام اشرف 3 در بیرون از تیرانا ساخته، فکر می کنید رجوی چرا دست به این کار زده است؟

کاملاً مشخص است؛ رجوی در عراق ما را در بیابان نگه داشته بود که از دنیای بیرون اطلاعی نداشته باشیم و ما را به برده تبدیل کرده بود و می خواست ما مطیع او باشیم. در حال حاضر در آلبانی همان دستگاه عقب مانده خودش را می خواهد پیاده کند. اتفاقاً خبر را خوانده ام یک محل خیلی بزرگ در بیرون از تیرانا خریداری کرده طبق ماکتی که از اشرف دارد با هزینه های هنگفت در حال ساختن آن محل است.

رجوی و سرانش به بن بست خورده اند و در آستانه فروپاشی هستند، می خواهند در آلبانی وقت بیشتری برای بقای خودشان بخرند. رجوی و سران فرقه در مغز شویی آدم ها استادند. واقعاً اگر نفرت در فرقه برای آینده خود هر چه سریع تر تصمیم بگیرند بقیه عمرشان نیز هدر خواهد رفت. من دلم برای این افراد می سوزد چگونه اجازه می دهند رجوی و سرانش هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند.

اگر فرقه رجوی افراد را به اشرف 3 و بیرون از تیرانا منتقل کند می تواند در آنجا دوام بیاورد؟

رجوی و سرانش برای نگه داشتن تشکیلات خود دست و پا می زنند. دوران عراق و سرکوب و شکنجه در پادگان اشرف تمام شده یعنی این که دوران عوض شده، خود اسیران نسبت به این موضوع آگاهند. مریم قجر هر کاری بکند نمی تواند از ریزش نیرو جلوگیری کند. بهتر بگویم دوران رجوی و سرانش دارد به سر می رسد مریم قجر بایستی خودش را برای ریزش نیرو آماده کند.



با تشکر از شما آقای فاضل فرهادی و از این که وقت خودتان را در اختیار ما گذاشتید در پایان اگر حرف ناگفته ای دارید می توانید بنویسید.

فرقه رجوی چندین سال از بهترین دوران خوش زندگی مرا گرفت. زمانی که گفتم می خواهم از شما جدا شوم درخواست مرا پذیرفتند و با جیب خالی و حتی لباس های مرا گرفتند و مرا به آمریکایی ها تحویل دادند. 16 سال کار در فرقه رجوی؛ مثل برده از من و امثال من کار می کشیدند این هم عاقبت من در فرقه مخرب رجوی ...

امیدوارم هر چه زودتر رجوی و سرانش نابود شوند.

نامه خانم باقرزاده به فرزندش حسن باقرزاده در آلبانی



انجمن نجات مرکز اراک - 6 دی 1396

سلام ! امیدوارم حالت خوب باشد. چندین سال است از شما خبری ندارم و از طرفی دلم برای شما تنگ شده است. من مادرم این حق را دارم که دلم برای فرزندم تنگ شود هر چند این حق را یک سری آدم ها که دلشان از سنگ است سال ها از من گرفتند و باعث شده اند چندین سال صدای تو به گوشم نرسد، خدا از آن ها نگذرد. در جایی زندگی می کنی که خودت از خودت خبر نداری، مثل یک ربات تو را کنترل می کنند، آن وقت من انتظار داشتم باشم و منتظر باشم شما با من تماس بگیرید!!! فقط طی این سالیان خودت را از بین بردی و من و پدرت را در حسرت گذاشتی.

خبردار شدم الان هم از زندانی به زندان دیگر منتقل شدی! این چه جور زندگی کردن است که با دنیای بیرون از خودت نمی توانی ارتباطی بگیری، دلم به حال شما می سوزد که چگونه بهترین دوران زندگی خودت را فدای چه کسانی کردی، کسانی که ذره ای به شما رحم نکردند و ما خانواده را در قبال نبود شما داغدار کردند. من و پدرت خیلی دلمان برای شما تنگ شده هنوز هم دیر نشده می توانی تصمیم بگیری و زندگی آزاد برای خودت انتخاب کنی. به امید آن روز که دیدار ما تازه شود.

دوستدار شما مادرت



زنگ خطر اشرف 3 برای خانواده های ساکن در خارج کشور



انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - 27 آذر 1396

وضعیت رو به اضمحلال فرقه رجوی با گرایش اعضای آن به جدایی، روز به روز وخیم تر می شود و البته که طرح اشرف 3 راه حل موقت این شرایط رجوی هاست.

ریزش چشمگیر و غافل گیر کننده ی اعضا از پیکره نیمه جان فرقه رجوی، جرقه ی تجدید قوا و تغییر نسل را در فکر سرکردگان این فرقه زد لذا طبیعی است آن ها مقررشان را به محلی پرت و دور از دسترس انتقال دهند.

مقرر فعلی رجوی شامل افرادیست که دیگر امیدی به بیرون ندارند و جوری پرورش یافتند که از فضای آزاد بیرون می ترسند. در شرایط فعلی کل دارایی رجوی همین هاست و برای آن که چشم و گوششان باز نشود مجبور است آن ها را در فضایی مشابه اشرف و لیبرتی اسکان دهد.

حال این جا به جایی کمی شرایط را برای دسترسی خانواده ها به عزیزانشان سخت می کند که البته نیازمند چاره اندیشی مسئولین و خانواده هاست.

اما زنگ خطر ماجرا اینجاست که احتمالاً رجوی ها با انتقال به مکان قرون وسطایی قصد تغییر نسل داشته باشند و با فریب هواداران خارج کشور همان بلایی را به سرشان بیاورند که بیش از سه دهه، بر سر خانواده ها آوردند.



اگرچه خانواده هایی در کشورهای اروپایی و آمریکایی با فریب و پول فرقه رجوی گوش به زنگ هستند تا روانه آکسیون ها و تجمع های مضحک این فرقه شوند اما باید بدانند با رقم خوردن اشرف 3 سرنوشت تلخی در انتظارشان است. فرقه رجوی پول مفت به کسی نمی دهد و اشرف 3، فرزندان آن ها را هدف قرار خواهد داد.

فرقه رجوی نیاز به تامین اعضای تازه نفس دارد و این اعضا را از خانواده ی شما ها تأمین می کند.

بد نیست این خانواده ها نگاهی به سرنوشت سمیه محمدی بکنند و ببینند که چگونه فرقه رجوی این دختر را در نوجوانی فریب دادند و خانواده اش را عذاب.

بد نیست آن ها ثریا عبداللهی ها، نرگس بهشتی ها و خواهران ایرانپور را مد نظر داشته باشند تا از فریب فرقه منفور و فریبکار رجوی در امان بمانند.

درست است امروز با هزینه ی مالی فرقه با آن مشارکت می کنید اما هزینه ی اشرف 3، فرزندان و عزیزان شما هستند.

خانواده های انجمن نجات که در این سال ها مورد ظلم فرقه رجوی قرار گرفته اند همه معترض به انتقال عزیزانشان به مکان جدید هستند و دلیلش پیش بینی جنایت هولناک پیش روست. البته؛ در واکنش به این اعتراضات انتظار می رود، فرقه رجوی مانند همیشه نگرانی و اعتراض خانواده ها را سوز و گداز، ترس و تحلیل های احمقانه ی این چنین تفسیر کنند اما تکلیف خانواده های انجمن نجات علاوه بر آزادی عزیزانشان، پیشگیری از فریب و اسیر شدن سایر هموطنان است، ولو آن که رجوی تفسیرهای خودش را داشته باشد و هزاران انگ و برچسب به آن ها بزند.





خانواده معضل اصلی فرقه تروریستی رجوی



انجمن نجات مرکز تهران - 29 آذر 1396

با نگاهی گذرا به نقش فعال و خستگی ناپذیر مجموعه خانواده ها در تحصن جلوی قرارگاه اشرف در کشور عراق به مدت قریب به چهار سال، که نهایتاً منجر به تعطیلی قرارگاه گردید می توان ادعا نمود که کارسازترین اهرم حقوق بشری علیه فرقه رجوی همین خانواده ها هستند که تشکیلات رجوی به هیچ وجه جلودار آن ها نخواهد بود.

دانشمندان حوزه مطالعات فرقه ای و فعالان ضد فرقه و طرفدار حقوق خانواده متفق القول هستند که خانواده باطل السحر جادوی فرقه و مغزشویی است.

فرقه رجوی طی سال های قبل از فروپاشی قرارگاه اشرف، در نشست های تشکیلاتی، با زدن برچسب و اهانت های فراوان درصدد بود تا بتواند احساس و عاطفه ی خانواده ها را از اذهان فرزندان و وابستگانشان بزداید، خانواده را مورد اهانت و لعنت قرار می داد و دشمن بچه ها قلمداد می کرد غافل از این که احساس و عاطفه بین خانواده و فرزند مقوله ای استوار و ریشه دار است که قلب هر انسان سالمی برای آن می تپد.

خانواده ها تنها سرمایه هایی هستند که توانستند کرکره های دنیای شیطانی و وحشتناک قلعه اشرف را پایین بکشند. هجمه های صدای پر تلاطم خانواده ها از بلندگوهای مستقر شده جلوی قرارگاه اشرف، کارساز واقع شد و همه فرزندان را با یک اتصال عاطفی به خانواده ها مرتبط ساخت. شاهد بودیم که تعداد زیادی از افراد با انگیزه خانواده و نفرت از فرقه رجوی، از تشکیلات جدا شدند.



کمپ لیبرتی به عنوان اشرف 2، نتوانست در مقابل اراده پولادین خانواده ها دوام بیاورد و فرقه رجوی را وادار نمود تا با ترک اردوگاه موقت لیبرتی از عراق خارج شوند.

استقامت خانواده ها در عراق، ثمره جدایی انبوه فرزندان آن ها در آلبانی را فراهم نمود به حدی که دسته های جداشده ها از تشکیلات بسیار زیاد و غیر قابل تصور می باشد.

سران فرقه رجوی با هزاران دست و پا زدن و ایجاد قرارگاه اشرف 3 در آلبانی، در واقع پایان حیات خود را رقم می زنند.

اگر چه فعلاً به علت ممانعت ها و نبود شرایط لازم، حضور خانواده ها در آلبانی میسر نمی باشد ولی ریشه ی پیوند فرزندان با خانواده هایشان چنان مستحکم است که وجود خانواده های خود را در آلبانی حس می کنند و در تلاشند تا هر چه زودتر به خانواده هایشان وصل شوند.

لازم به ذکر است که در حال حاضر انبوه جداشدگان در کشور آلبانی به خوبی جای خالی خانواده ها را پر کرده و به بلای جان فرقه تبدیل گردیده اند.

انبوه تماس ها و ابراز اشتیاق به حدی رسیده که فرقه رجوی تمام امکانات تماس نفرات با خانواده هایشان از قبیل موبایل و اینترنت را از دسترس آن ها خارج نموده است، غافل از آن که در این مسأله موفق نبوده و تهیه موبایل و مخفی کردن آن در دستور کار نفرات قرار گرفته است.

نفرات از رفتن به محل جدید اشرف 3 به شدت نگران و منزجر هستند و آن تعداد هم که با پذیرفتن تعهدنامه حاضر به حضور در قرارگاه اشرف 3 شده اند، نیروهایی هستند که اکثراً مخالف دیدگاه های فرقه ای و تروریستی مجاهدین خلق هستند و به اجبار و با ناآگاهی از شرایط آزاد و باز بیرون، جرأت انتخاب آزاد و رهایی را ندارند و از آینده ی آن وحشت دارند اما دیری نخواهد پایید که شاهد جدایی کامل فرزندان از چنگال شیطانی فرقه رجوی خواهیم بود.

مطالبات به حق خانواده ها نسبت به فرزندان، چیزی نیست که قابل فراموشی باشد و کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان در آلبانی موظف به فراهم نمودن آن می باشد:

1- دیدار خانواده ها با فرزندان در آلبانی

2- امکان برقراری تماس های تلفنی و اینترنتی بین آن ها

3- شکایت های حقوقی علیه فرقه به منظور فنا نشدن عمر فرزندان

4- جلوگیری دولت آلبانی از راه اندازی قرارگاه جدید فرقه ای در آن کشور



- 5- فراهم نمودن حق انتخاب آزاد و تعیین سرنوشت انسان های اسیر در قرارگاه
- 6- تعیین سرنوشت و برخوردار شدن از حقوق پناهندگی و اقامت در کشورهای اروپایی
- 7- آزاد شدن فرزندان از مناسبات و برنامه های اجباری فرقه ای در کشور آلبانی محمدی

نامه برادر چشم انتظار علی باغبانباشی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - 4 دی 1396

باسمه تعالی

با عرض سلام حضور برادر عزیزم علی باغبانباشی

امیدوارم هر جا هستی سلامت باشی. برادر عزیزم؛ با خبر شدیم که از عراق به کشور آلبانی رفته اید، قبلاً برای شما نامه نوشته بودم اما حتی یک تلفن هم نزدی، خیلی نگران هستیم و از این که به دلیل مشکلات مالی نمی توانیم به ملاقات بیاییم شرمنده هستیم. با خبر شدیم که از شهر تیرانا به جای دیگر منتقل خواهید شد، شاید در آنجا مثل اردوگاه اشرف دیگر قادر به بیرون رفتن نباشید. از شما به عنوان برادر کوچک درخواست دارم برای نجات خود چاره ای بیاندیشید و ما را هم از نگرانی در بیاورید.

قربانت - برادرت محمد حسین باغبانباشی - 96/10/02



اعتراض خانواده بزازی به انتقال عناصر فرقه رجوی به زندان جدید



انجمن نجات مرکز گلستان - 30 آذر

1396

بعد از پیروزی انقلاب که سران فرقه رجوی نتوانستند حکومت اسلامی و شکوفایی مردم مظلوم کشورمان را مشاهده کنند، با قساوتی که داشتند اقدام به ترور و دشمنی با ملت نمودند. سرانجام با کنار گذاشتن سرکرده ی خائن این فرقه در کاندیداتوری ریاست جمهوری در سال 1360، دشمنی سازمان تروریستی مجاهدین آشکار گشته و آن ها به جنگ های خیابانی روی آوردند که با واکنش به موقع مردم به شکست انجامید. مسعود رجوی خائن، مجبور به ترک کشور با وضعیتی اسفبار شد. سپس فرقه رجوی به کشور عراق پناهنده شده و در جنگ 8 ساله دوشادوش صدام ملعون به کشتار مردم بی گناهان روی آوردند.

بعد از آن که سازمان تروریستی مجاهدین نتوانستند حکومت کشورمان را به دست بگیرند، اقدام به جذب برخی به اصطلاح روشنفکرهایی که سازمان را تنها راه نجات می دانستند نمود. برخی از مردم عادی نیز گول حرف ها و دروغ های سران فرقه رجوی را خورده و به آن ملحق شدند، از جمله آن ها **مهناز بزازی** به همراه شوهرش **ناصر جانی** و فرزندشان **امینه جانی** بود که در همان اوایل انقلاب گرفتار جریانات پوچ و بی هدف که البته برای سرکرده آن پر از منفعت بوده و هست، شدند. این خانواده متأسفانه علی رغم مخالفت های شدید پدر و برادر مهناز به فرقه رجوی پیوستند. اکنون کامران برادر مهناز بعد از شنیدن خبر انتقال عناصر فرقه رجوی به محلی دور و شدیداً محصور توسط سران فرقه به دفتر انجمن نجات مراجعه کرد و اعتراض شدید خود و خانواده اش را اعلام نمود.

آقای کامران بزازی که تحصیل کرده دانشگاه می باشد وقتی می خواهد درباره ی گذشته مهناز، مطلبی بگوید ابتدا از روی تأسف سرش را تکان می دهد و در ادامه می گوید: "خواهرم و خانواده اش متأسفانه قدم در راهی گذاشتند که اکنون بعد از گذشت 40 سال هنوز نتوانستند به خود بقبولانند که این راهی که آن ها رفته اند سرابی بیش نبوده و آن ها فقط وسیله ای برای خوش



گذرانی سران فرقه رجوی بودند. اگر خواهرم که شنیده ام در جنگ کویت هر دو پای خودش را نیز از دست داده، به همراه خانواده خودمان زندگی می کرد بهترین ها را می توانست داشته باشد و برای مردم کشورش افتخاری باشد. متأسفانه سران فرقه رجوی با خواهرم و خانواده اش کاری کردند که علاوه بر آوارگی و دور شدن از کانون خانواده، دیگر خوشبختی برای آن ها مفهومی نداشته باشد."

آقای بزازی در مورد وخامت حال و روز مادرش می گوید: "امروزها شدید شده و در حالت کما می باشند، پدرمان نیز در آرزوی دیدار مهناز متأسفانه جان سپردند. اکنون مادرمان انگار چشم انتظار دخترش می باشد."

آقای بزازی که در سایت های انجمن نجات از انتقال عناصر فرقه رجوی به منطقه ای خارج از شهر در تیرانا از وضعیت خواهرش به طور کلی آگاه شده بود، با ناراحتی تماسی با دفتر انجمن نجات گرفته و سپس شخصاً مراجعه نمودند و پیگیر این خبر بودند و با شنیدن انتقال به اشرف 3 گفتند: "آزادی محدودی که نصیب خواهرم شده بود را هم سران فرقه رجوی از او گرفتند و آن ها را به زندان های دیگری منتقل نمودند. مگر نمایندگی کمیساریا در آن شهر و دیار حضور ندارد که به راحتی اجازه می دهد سران فرقه رجوی هر آنچه که خود خواستند انجام دهند؟ مگر حقوق بشر جهانی که این همه ادعا می کند در آلبانی دفتری ندارد که به حال و روز این بیچارگان رسیدگی کند که سران فرقه رجوی همه آن ها را از آزادی کمی که داشتند محروم کرده و انسانیت آن ها را زیر سؤال می برند؟"

به وی گفتم: "متأسفانه نماینده کمیساریای پناهندگی نیز حق الزحمه خودش را از سران فرقه رجوی و بالاتر از آن از ارباب تروریست ها یعنی رژیم صهیونیستی و امریکا دریافت می کند و در واقع حق السکوت می گیرد تا سران فرقه رجوی هر بلایی که می خواهند سر عناصرشان در می آورند و هیچ نهادی پیگیر مسائل و مشکلات آن ها نمی شود و آن ها به راحتی در این دوره از زندگی به برده داری نوین مشغول هستند."

آقای بزازی ضمن اظهار تأسف از اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی سران فرقه رجوی، اعلام نمودند: "برای اعتراض خود از محصور نمودن خواهرش توسط سران فرقه رجوی و این که به او اجازه تماس با خانواده را نداده و آزادی او را زیر سؤال برده اند، حاضر هستند در هر دادگاه صالحی شکایت کنند تا بتوانند خواهرشان را از چنگال این شیاطین نجات دهند."

متأسفانه با انتقال عناصر فرقه رجوی به زندان مخوف جدید، تنها خانواده هایی که گرفتار این موضوع هستند پیگیر می باشند و تاکنون هیچ ارگان و نهاد بین المللی نسبت به نامه نگاری و اعتراض خانواده ها پاسخی نداده و این یعنی خیانت جلوی چشمان مثلاً همیشه بیدار نهادهای حقوق بشری و دیگر ارگان های مرتبط با آن که متأسفانه فقط دیگر نامی از آن ها باقی مانده و دیگر هیچ.



حضور آقای مرتضی بلالی در دفتر انجمن نجات استان مرکزی



انجمن نجات مرکز اراک - 4 دی 1396

29 آذر 1396 آقای مرتضی بلالی برادر **رضا بلالی** (اسیر در فرقه رجوی) در دفتر انجمن حضور یافت پس از احوال پرسی از آقای مرتضی بلالی به ایشان توضیح داده شد که جدیداً رجوی و سران فرقه اش، اسیران دربند را به خارج از آلبانی منتقل کرده اند تا مانع جدایی اسیران شوند.

آقای بلالی گفت: "خودم هم نمی دانم کسانی که در دام فرقه رجوی افتاده اند چرا بایستی برای رجوی و سرانش خودشان را به تباهی بکشند. اسیران تا کی می خواهند در دام فرقه رجوی باشند."

در این رابطه به آقای بلالی توضیحات لازم داده شد. در پایان آقای بلالی گفت: "فرقه رجوی نابود شده، در عراق نتوانست کاری انجام دهد الآن آلبانی کیلومترها با ایران فاصله دارد، نتیجه می گیریم رجوی و سرانش مغزهای اسیران را شستشو می دهند و وعده های سرخرمن به آن ها می دهند من مطمئن هستم به زودی اسیران از فرقه رجوی آزاد می شوند و به دنبال زندگی خود می روند."

به امید آن روز



مادر و نامه ای مملو از دلتنگی و امید، به دور از دنیای سیاست، به فرزند و مقامات آلبانی



انجمن نجات مرکز البرز - 2 دی 1396

چندی پیش، مادری چشم انتظار که فرزندش را در تجاوز وحشیانه ی رژیم بعثی عراق به شهر خرمشهر در روزهای نخستین جنگ تحمیلی از دست داده بود با راهنمایی دخترش که به تازگی با انجمن آشنا شده به دفتر انجمن نجات کرج مراجعه و دست نوشته ای سرشار از احساسات جهت رساندن به دست مقامات بین المللی، تحویل انجمن داد. با خواندن این دست نوشته و نامه ای به دور از دنیای سیاست تحت تأثیر قرار گرفته و خالی از لطف ندانسته که در نظر مخاطبین محترم قرار بدهم. این دل نوشته به این گونه است:

پسر عزیزم، خرم، فدای نام قشنگت، عزیز مادر همیشه آرزوی من سربلندی و سرسبزی تو بین جوانان بوده و هست، عزیز مادر چقدر دلم تنگ شده، چندین سال است چشم به راه بازگشت تو هستم، دلم هوای آغوش گرمی را دارد، می خواهم ترا را ببوسم و در آغوش بگیرم. دلم برای صدايت، نگاه مهربان و معصومت، قد و بالای رعنايت تنگ شده. عزیزم سعی کن زودتر بیایی تا حسرت دیدن عزیزم را به خاک نبرم. بشکند دستانی که فرزند دلبند مادری را به اسارت و نابودی می برد. پسر عزیزم، سی و هشت سال جدایی میان من، تو و خانواده ات افتاده. بیا این جدایی را از بین ببر، به یاد خاطرات خوبی که با خواهران و برادرانت داشتی، من مادر را از چشم انتظاری بیرون بیاور. پسر من تمام جادشداگان مشغول زندگی خود می باشند. خرم جان؛ تو می توانی به



کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل اعلام جدایی کنی و هر کشوری که می خواستی بروی، اصلاً اصراری نیست به ایران بیایی.

تو را به خدا قسم ، خودت را نجات بده، خواستن توانستن است ، زنجیره های ذلت را از دست و پایت پاره کن ، پدرت همیشه می گفت: آن قدر عمر کنم تا روی پاهای خرم ، جان بدهم.

مادر چشم به راهت - فردوس





هشدار امنیتی به خانواده های دردمند و چشم انتظار



انجمن نجات مرکز گیلان - 4 دی 1396

دیدار خانواده دردمند محمد قادری با مدیر انجمن نجات گیلان

محمد قادری فرزند ذبیح الله شماره شناسنامه 765 متولد 17 دی ماه 1344 از روستای چوکده ی خشک بیجار از استان گیلان در تاریخ دوم آذر ماه 1366 در یک عملیات خرابکارانه مرزی توسط فرقه رجوی موسوم به سازمان مجاهدین و شاخه نظامی دست ساخت ارتش صدام به نام ارتش آزادی بخش! به اسارت درآمد. متعاقب اسارت مورد مغزشویی و القاءات فکری قرار گرفت و از ترس در خطر بودن جان خویش به اجبار در مناسبات فرقه ای ماندگار شد و طی سالیان مدیدی از خانواده و فضای بیرون از پادگان کار اجباری مافیای مجاهدین بی خبر ماند و جوانی اش را به بطالت گذارند و قربانی مطامع جاه طلبانه رجوی شد و اکنون در اسارتگاه رجوی در آلبانی به سر می برد و اجازه یک تماس تلفنی با پدر سالمند و مریض احوالش را ندارد.

آقایان عبدالله و یدالله از برادران محمد قادری که در طی 15 سال گذشته در راستای رهایی برادر اسیرشان از هیچ کمکی حتی تحصن چند باره در مقابل اسارتگاه مضمحل شده اشرف در عراق با تقبل بسا رنج و مشقت دریغ نکردند؛ امروز در ملاقات صمیمانه با مدیر انجمن نجات گیلان به افشای عملکرد نابخردانه و بزدلانه اعوان و انصار رجوی در خصوص تخلیه اطلاعات از



این خانواده پرداختند و بار دیگر انزجار خود را از رجوی ها به مثابه سگان زنجیری امریکا که در وطن فروشی گوی سبقت از همپالگی های خود ربودند؛ اعلام و ابراز نمودند.

متعاقب استقبال آقای پوراحمد از دو برادر چشم انتظار و روشنگری حول مناسبات فرقه ای و وطن فروشانه رجوی ها و ارائه گزارشی از آخرین وضعیت شکننده تشکیلات سیاه رجوی در آلبانی؛ آقای یدالله قادری با تشریح تماس های پی در پی عوامل مافیای رجوی افزودند: "مدتی است که شخصی مشکوک در قالب کمپانی تبلیغاتی ضمن تماس با شماره ثابت منزل؛ درصدد تخلیه اطلاعات برآمد و ابتدا به بهانه ی پر کردن فرم همکاری و اشتغال در کمپانی مزبور خواست که اعتماد مرا برانگیزاند، چنین هم شد و به گمانم شاید که برای فرزندان بی کار خود و برادرم عبدالله کاری جستجو شود؛ روی خوش به تماس گیرنده نشان دادم ولی در تماس های بعدی با جنس سؤالاتی که می کرد متوجه مشکوک بودن قضیه و ارتباطش با فرقه رجوی شدم و با جدی شدن ارتباطم با مخاطب وطن فروش؛ عنوان کرد که از مالزی و آلبانی با من تماس می گیرد و درصدد تحقق امر خیری است که لابد رهایی برادر اسیرم از اسارتگاه رجوی در آلبانی مد نظرش بوده است که حسابی به وی توپیدم که چرا دست از سر برادر اسیر و خانواده ام برنمی دارند و عنوان کردم که با ارتباط تلفنی با خانواده های چشم انتظار به منظور کسب اطلاعات راه به جایی نمی برند و در نزد ایرانیان خاصه خانواده های اعضای گرفتار در فرقه رجوی منفور و منزوی بوده و خواهند بود و جایی ندارند."

در حال حاضر فرقه بدنام رجوی در بحران لاینحل ریزش نیرو و منجلاب کمرشکن متأثر از آن گرفتار است و در قبال مقاومت بخش قابل توجه نیروهای نگون بخت برای امتناع از رفتن به مقر اشرف 3 به سختی روزگار می گذراند و با ریزش روزافزون نیرو مواجه است که روز به روز شدت پیدا می کند. لذا از سر ناچاری و استیصال درصدد عمل نابخردانه تخلیه اطلاعات از خانواده ها برآمده است که هشیاری خانواده های چشم انتظار و همچنین جدانشده های عزیز را طلب می کند.



اندر فواید عملیات جاری و غسل



نامه یک جدا شده از فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز خراسان رضوی - 5 دی 1396

لذت بودن در جمع خانواده

بعد از جدا شدنم از مناسبات فرقه رجوی و پا گذاشتن به دنیای آزاد که منجر به بازگشت به وطن عزیزم ایران شد خوشبختی به من رو کرد، این خوشبختی شامل دیدار مجدد با اعضای خانواده، دوستان، آشنایان و اقوام بعد از سالیان طولانی برای من بود. خدا را شاکرم که توانستم در ایران و در کنار خانواده ام صاحب زن و زندگی و کار شوم. هر چند زندگی در اینجا با کم و کاستی هایی همراه است اما بودن در ایران و شوق لذت در جمع خانواده ام هر روز به من امید و انرژی دوچندان می دهد. بعد از مدت ها بی خبری از فرقه رجوی چندی پیش از طریق یکی از سایت هایی که اخبار جدا شده ها را منعکس می کند خواندم که جدا شده ها از فرقه رجوی در کشور آلبانی دچار مشکلاتی از سوی فرقه رجوی شده اند. از این رو و از سر کنجکاوای بعد از مدت ها توانستم با چند تن از دوستان و همزمان سابقم در آلبانی از طریق شبکه های اجتماعی ارتباط برقرار کنم.

یکی از دوستان که هم اکنون از فرقه جدا شده و در آلبانی زندگی می کند به من گفت: "سران فرقه رجوی برای محدود کردن و در کنترل قرار دادن اعضا از موضوع پرداخت مستمری ماهیانه سوءاستفاده می کنند مثلاً تا عضو اسیری بخواهد ساز جدایی بزند او را تهدید به قطع پرداخت مستمری می کنند. سران فرقه حتی در امورات حقوقی نفراتی که جدا شده و تنها زندگی می کنند با استفاده از ابزارهایی که دارد کارشکنی می کند. سران فرقه در آلبانی پادگانی نظیر اشرف در عراق برپا کرده اند و دسته دسته نفرات را بعد از گرفتن تعهدنامه ده ماده ای به آنجا منتقل می کنند. مجاهدین از این که نفرات به ناگهان و به صورت دسته



جمعی سراغ کمیساریا بروند وحشت دارند از این رو با دستور جمع کردن تلفن ها هنوز مانع از ارتباط اسیران با خانواده هایشان می شود."

دوست دیگرم در همین ارتباط گفت: "مریم رجوی با انتقاد از اعضای ارشد فرقه اعلام نموده: شمایان آنقدر بی عرضه هستید که حتی نمی توانید جلوی یک نفر را بگیرید که هر روز در پارلمان اروپا و با آوردن بقیه جداشدگان، فضای پارلمان را علیه ما تغییر داده است. بعد از این نطق مریم شاهد ضرب و شتم شدید آقایان مهدی خوشحال و عبدالکریم ابراهیمی بودیم که توسط اراذل و اوباش فرقه او به بدترین شکل ممکن صورت گرفت."

سخن من با همزمان و دوستان سابقم این است که بیش از این گول حقه بازی های فرقه رجوی را نخورید و با یک بار نه گفتن به مناسبات فرقه از آن ها جدا شوید و مطمئن باشید اگر به ایران و یا هر کجای جهان پا بگذارید نه به زندان خواهید رفت و نه حکم اعدامی در انتظار شماست، **منتظران واقعی شما خانواده های تان هستند که همچنان از دوری شما در رنجند و در فراق تان می سوزند.** درست است که جوانی من و شما در فرقه ضاله رجوی بیهوده از بین رفت اما جلوی زیان و خسران را از هر جا بگیریم بهتر از آن است که در باتلاق این فرقه غرق شویم!

این روزها من در ایران عزیز و جمع خانواده ام احساسی دارم که یک لحظه آن را به تمام سال های بودنم در فرقه رجوی نه تنها نمی دهم بلکه وقتی به آن لحظه هم فکر می کنم خدا را شکر می کنم که مرا از شر فرقه رجوی نجات داد.

سران فرقه رجوی با همه ترفندها و تدابیر لازم که جهت استحکام فرقه شان از زمانی که در عراق بودند، چیده بودند هرگز با خود فکر نمی کردند که آلبانی تا این حد می تواند آن ها را به ایستگاه آخر و لبه پرتگاه نزدیک کند.

حرف آخر: به دوستان گرفتارم در آلبانی می گویم زندگی هنوز در جریان است و با توکل به خدا و با رهایی از چنگال منحوس فرقه رجوی خود و خانواده تان را خوشحال کنید.

جدا شده از فرقه رجوی: **علی خاتمی**



**تلاش های بی
وقفه مریم قجر
و برگزاری
همایش های
بی نتیجه**



انجمن نجات مرکز ایلام - 5 دی 1396

این روزها فرقه رو به زوال رجوی در فرانسه تجمع های یکی پس از دیگری به راه می اندازد و از دولتمردان فرانسه سوءاستفاده سیاسی می کند.

متأسفانه دولتمردان فرانسه یادشان رفته همین دیروز بود که رجوی به خاطر نجات جان بی مقدار مریم دستور خودسوزی دسته جمعی هواداران خود را صادر نمود و خاطره ی تلخی در ذهن مردم فرانسه به جا گذاشت، حال باید دید که اجازه دادن دولت فرانسه به فرقه مخرب و فراری رجوی بابت تجمع های پشت سر هم چه سودی به دست خواهد آورد.

زمانی شعار رجوی مبارزه مسلحانه بود و به این شیوه جوانان خام خیال ایران را فراخواند و مردم بی گناه کوچه و خیابان را هدف قرار می داد و با جاسوسی و چاپلوسی سعی می کرد مانع پیشرفت اقتصادی ایران شود و تا توانستند ضدیت خود را با ملت ایران به نمایش گذاشتند. تاریخ سراسر نکبت بار رجوی نشان از جاسوسی و خوش خدمتی به بیگانگان می دهد.

در همایش خیمه شب بازی اخیر، باز هم مریم قجر جملات کلیشه ای همیشگی تکرار کرد و گفت: سرنگونی حکومت ایران در دسترس است!!

مثل این که در به دری و آوارگی و بی هویتی بر روی روح و روان سران فرقه تأثیر گذاشته که برای حل مشکلات روحی خود هر چند وقت یک بار خود را با گفتن جملات تکراری و بی نتیجه آرام می کنند.

مریم قجر عضدانلو در جمع بازنشسته های از رده خارج اروپایی دم از دادخواهی اعدام شدگان فرقه تروریستی رجوی در دهه شصت زد و خواستار مجازات عاملان شد.

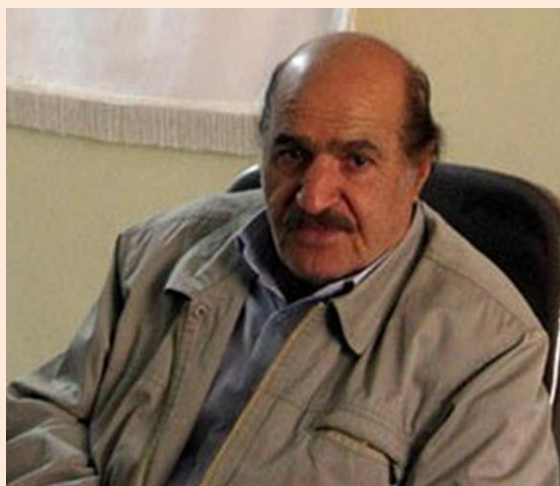


آیا فرقه ضد بشری رجوی فراموش کرده که در دهه شصت بمب گذاری ها و ترورهای خونینی به راه انداخت که هزاران نفر از ملت ایران را به شهادت رساند، مثل این که از یاد برده تظاهرات میلیونی مردم با شعار منافق مسلح اعدام باید گردد، خواستار اشد مجازات برای آنان شدند.

آیا مجامع بین المللی قاتلان بیش از هفده هزار شهید از ملت ایران را به پای میز محاکمه فرا خواندند؟؟؟

متأسفانه نه تنها تروریست های فراری را مورد بازخواست قرار ندادند بلکه از آنان حمایت نمودند، بادا که در به دری و غربت نشینی سزای اعمال ننگین فرقه ضد بشری رجوی است.

حضور آقای عزیزاله رستمی در دفتر انجمن نجات استان مرکزی



انجمن نجات مرکز اراک - 6 دی 1396

حسب دعوت انجمن نجات استان، آقای عزیزاله رستمی برادر **داریوش رستمی** (اسیر در فرقه رجوی) در تاریخ 22 آذر 1396 در دفتر انجمن حضور یافت. پس از احوال پرسی و خوشامدگویی مسئول انجمن؛ آقای رستمی گفت: "رجوی و سرانش به ملت ایران خیانت کردند. چندین سال پیش برادرم برای کار به ترکیه سفر کرد و در ترکیه به دام فرقه رجوی افتاد و او را به عراق منتقل کردند.

الآن چندین سال است که در فرقه رجوی اسیر است و تا به حال به برادرم اجازه نداده اند که با من تماس تلفنی داشته باشد و از احوال او باخبر شوم. امیدوارم روزی به من خبر برسد که فرقه رجوی جمع شده تا تمام افراد زیر سلطه آن ها آزاد شوند و به دنبال زندگی خود بروند."



از زندان فرقه رجوی تا زیارت کربلا



انجمن نجات مرکز گلستان - 5 دی 1396

بعد از گذشت 6 سال دوباره به عراق سفر کردم. البته؛ این بار به هوای پابوسی آقام امام حسین (ع) که با تمام سفرهای من فرق می کرد، طی 12 سالی که در جوارش بودم و اجازه ندادند به زیارتش بروم. آن زمان که در زندان فرقه تروریستی رجوی گرفتار بودم و در هوای بد اشرف غرق شده بودم، سران فرقه حتی اجازه نمی دادند به زیارت ائمه اطهار برویم و به شدیدترین وضع ما را به اسارت خودشان در آورده بودند.

علی قزل قارش یکی از عناصر رهایی یافته فرقه مخوف و خبیث رجویسم می باشد که در عنفوان جوانی گرفتار حيله های خائنه سران فرقه رجوی شده و مدت ها تحت شستشوی شدید ذهنی و روانی آن ها قرار گرفته است. بعد از آن که توانست یخ ذهن خود را آب نماید در اواخر سال 1390 خود را از اسارتگاه سازمان تروریستی رجوی نجات داد. او همراه خود دو نفر دیگر را نیز نجات داد که اکنون آن ها نیز به زندگی خود همراه با خانواده مشغول می باشند.

آقای قزل از سختی هایی که در زمان حضورش در فرقه رجوی تحمل کرده برایمان می گوید. او بیان می کند: "از داخل کشور برایمان طوری بد تعریف می کردند که من هنگام خروج از آنجا 800 قرص مسکن و غیره با خودم برداشته بودم و 4 تا شلوار



نیز پوشیده بودم با کلی لباس و زیرپوش که بعداً کم نیاورم. به محض رسیدن به هتل و برخورد صمیمانه مسئولین و اقامت چند روزه، به دروغ بودن تمام گفته های سران فرقه رجوی پی بردم."

علی آقا از پیاده روی که امسال برای روزهای اربعین به سوی کربلای معلی داشت صحبت می کند و می گوید: "سران سازمان مجاهدین به ما می گفتند که به محض رسیدن به داخل کشور یا اعدام می شوید و یا شما را مدت های طولانی زندانی می کنند. من اکنون بعد از آن که توانستم در برخی مسائل زندگی مستقل شوم و آمادگی لازم را در خودم دیدم، پاسپورت تهیه کرده و برای اربعین راهی عراق شدم و هیچ مشکلی نیز در مسیر مرز و خروجی کشور نداشتم. اتفاقاً در این چند روز که راهی کربلا بودم برای بار معنوی بسیار زیادی داشت که قابل گفتن نیست. وقتی وارد خاک عراق شدم نفرت عجیبی تمام وجودم را پر کرده بود، نفرتی که 12 سال عمرم را بیهوده در پیش خائینی حیف نموده بودم که تمام تلاش آن ها نه برای مردم و خاک ایران بلکه تنها برای رسیدن به کرسی قدرت برای سرکرده خودشان و ادامه هوسرانی های بی حد و مرزشان بوده و من که به صورت شبانه روزی مورد شستشوی ذهنی و روحی قرار می گرفتم دیگر تاب و تحملم بریده بود و بعد از آن که به هدف های خبیثانه سران فرقه رجوی پی بردم دائماً به دنبال راهی بودم که بتوانم خودم را نجات دهم. خدا را شکر هر چند مسیر رهاییم خیلی طول کشید ولی توانستم دو نفر دیگر را همراه خودم از این سیاه چاله نجات بدهم و آزادی را برای آن ها به ارمغان بیاورم که اکنون آن دو نفر به زندگی خود مشغول هستند."

آقای قزل قارش ادامه می دهد: خیانت ها و جنایت های سران فرقه رجوی آن چنان زیاد است که می توان برای هر کدام از آن ها کتاب ها نوشت و برای آگاهی مردم در بین آن ها منتشر نمود و من خودم نمونه ای از این خیانت دیده ها هستم و با چشمان خودم شاهد اعمال کثیف آن ها در فریب دادن اعضای نگون بخت بودم و همیشه نیز سر ناسازگاری با فرماندهان داشتم که خار چشمان شده بودم و همیشه مرا زیر نظر داشتند ولی با تمام این سختگیری ها توانستم نجات پیدا کنم."

وی به برخی از دوستانش که در زندان های فرقه رجوی به سر می برند پیام می دهد: **"خودتان را از منجیلات رجویسم نجات دهید و اصلاً نگران آن نباشید که نخواهید توانست در بیرون از اسارتگاه رجوی دوام بیاورید و یا خانواده شما را تحویل نگیرند برعکس من شاهد خانواده هایی هستم که از اقصای نقاط کشور سراغ فرزندان را از من می گیرند و پیگیر آن ها هستند. شما مطمئن باشید که خانواده ها منتظران هستند و هر چه زودتر خود را از بند اسارت رجوی ها نجات دهید که آن ها برای شما خواب های بدی دیده اند و می خواهند از شما برای پیشبرد اهداف شومشان سوءاستفاده نمایند."**

به امید رهایی و نجات تمام زندانیان فرقه رجوی



دروغ هم اندازه ای دارد

ابوالقاسم یغمایی - انجمن نجات مرکز یزد - 5 دی 1396

قریب به چهل سال است که سران فرقه مجاهدین با اراجیف دروغین و وعده های پوشالی عده ای را دور خود جمع کرده و هر بار با دادن وعده های تازه همچون سرنگونی تا شش ماه دیگر و یا تا پایان سال و یا وعده دیدار در میدان آزادی تهران و غیره، این فلک زده ها را به دنبال خویش می کشاند.

بنای این فرقه نحس بر دروغ استوار شده و جوانان دیروز عضو فرقه اینک مردان و زنانی شده اند با کهولت سن که زندگی آن ها تباه شده و برف پیری بر سر و روی آن ها نشسته، چشمان پر فروغشان تیره و تار و قد رسایشان خمیده شده اما یکی از وعده های مسعود محقق نشده خودش که خسرالدنیا و آخرت شده بماند، اما عده ای را در بند اسارت خویش نگه داشته و به هیچ وجهی حاضر نیست آن ها را به حال خویش رها کند اینک هم قصد دارد آن ها را به مقری موسوم به اشرف 3 ببرد.

اما همین عده افراد گرفتار و اسیر، خانواده هایی در ایران دارند که نگران و چشم به راه آن ها هستند، وقتی با خانواده ها صحبت می کنیم می بینیم که آن ها هنوز در انتظار دیدن عزیزان خویش به سر می برند و این چشم انتظاری آن ها را نیز پیر کرده است. هنوز خانواده هایی هستند که با به صدا درآمدن زنگ خانه منتظر دیدن چهره عزیز خود هستند. چه پدران و مادرانی که حسرت دیدار فرزند عزیز خویش را با خود به گور بردند اما آو همین پدران و مادران دامن رجوی را گرفته که معلوم نیست خودش کجا گور به گور شده است.

روزی از مادر چشم انتظاری پرسیدم چه پیامی برای مسعود داری؟ در پاسخ گفت: "جهنم نصیبش باد، همانطور که در این دنیا هم زندگی ندارد. از قول من به عنوان مادری که بیش از سی سال است برق راهرو خانه را به امید بازگشت امید زندگی خویش خاموش نکرده به او بگوئید ننگ و عار ابدی بر تو باد."



قانون کثیف برای حفظ افراد در فرقه ی رجوی: همه ی راه های ارتباطی را مسدود کنید



انجمن نجات مرکز فارس - 6 دی 1396

معمولاً اگر کسی عضو فرقه ای شده باشد نجات او از فرقه کار ساده ای نیست.

نکته این است: هنگامی که شخصی عضو فرقه ای می شود، ترک کردن فرقه ناممکن می شود. این موضوع بخشی از تعریف ماهیت یک فرقه است و احتمالاً تعریف اصلی که می توان برای تشکیلات مجاهدین خلق به عنوان فرقه ی رجوی به کار برد.

همچنین بر اساس تعریف فرقه ها، یک عضو فرقه باور ندارد که عضو فرقه است، در عوض به او القا شده است که در گروهی برگزیده است و شرایط برتر و امتیازات ویژه ای نسبت به افراد عادی جامعه دارد که باعث رستگاری نهایی وی می شود. برای نمونه اعضای فرقه ی مجاهدین خلق "گوهران بی بدیل" خوانده می شوند، این تلقی البته در نتیجه ی فرایند شستشوی ذهن اتفاق می افتد که قربانیان را از اندیشیدن آزادانه باز می دارد.

آن چه بیشتر افراد نمی دانند این است که **کنترل ذهن حتی می تواند از قدرت اسلحه نیز قوی تر عمل کند، چرا که قربانیان مغزشویی و کنترل ذهن تصور می کنند که کنترل کننده یا شستشوگر مغزشان، دوست، عاشق یا مرشد و مرید آن هاست و به نظرشان درستکار و مهربان می رسد.**



بیشتر اعضای معمولی فرقه ی رجوی توسط دوستانی به ظاهر مهربان و خیرخواه فریب خوردند و به عضویت فرقه درآمدند. این افراد وعده ی زندگی آرمانی در جامعه ای بی طبقه توحیدی به قربانیان خود دادند اما بلافاصله پس از پیوستن به فرقه، قربانیان متحمل تکنیک های کنترل ذهن پیچیده ای شدند از جمله جلسات خود انتقادی که در آن فشار جمعی و سرکوب توسط اعضای ارشد ابزار کلیدی برای تخریب شخصیت و فردیت افراد است.

نجات یافتگان از فرقه ها و کارشناسان اجتماعی می گویند: **"قانون طلایی برای نجات فردی که گرفتار فرقه شده است این است که هر کاری می توانید بکنید تا کانال های ارتباطی با عزیزی که درگیر فرقه شده است باز بماند."** سران فرقه ی رجوی از همین قانون طلایی وحشت دارند و بنابراین قانون کثیف خود را وضع کرده اند؛ به هر دست آویزی چنگ می انداخته اند تا رابطه ی افراد را با جهان بیرون قطع کنند درست مثل گروگان گیری.

اما قانون طلایی هم چندان ساده نیست؛ اگر عزیزی که می خواهید کمکش کنید به هیچ وجه در دسترس نیست، تقریباً کاری نمی توانید بکنید و سران مجاهدین خلق این را به خوبی می دانند و این روزها، در حال انتقال اعضا به کمپ دورافتاده ی اشرف سه هستند تا آخرین امکان های دسترسی محدود افراد به دنیای بیرون را از بین ببرند. افراد حتی مجبور هستند که فرم های تعهدنامه ای را با عنوان "عضویت بازگشت ناپذیر" امضا کنند و ماندن مادام العمر در فرقه ی رجوی را بپذیرند.

زندگی در یک اقامتگاه منزوی به این معناست که اعضای فرقه هیچ دریافتی از جهان بیرون نخواهند داشت؛ مثلاً دیگر قادر به مشاهده افراد عادی جامعه در خیابان و ساحل و فروشگاه های تیرانا نیستند و یا دیگر نمی توانند صدای بازی و خنده شادمانه ی کودکان را در پارک های تیرانا بشنوند. بدین ترتیب انزوا منجر می شود به تابعیت محض به قدرت مطلق رجوی و متعاقب آن روی دادن موارد بسیار نقض حقوق بشر در این فرقه.

این شرایط قطعاً به فاجعه ی انسانی می انجامد. درباره لابی های مجاهدین خلق در واشنگتن و اروپا به دولت آلبانی و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و دیگر نهاد های حقوق بشری هشدار داده می شود. **"این تشکیلات تلاش فراوان می کند که خود را نماینده ی مردم ایران و جایگزین دمکراتیکی برای حکومت ایران معرفی کند اما - بنابر شواهد بسیار - حقیقت این است که مجاهدین خلق فرقه ای سیاسی است که در برهه ی کنونی دست و پا می زند تا با حفظ هژمونی اش بر اعضا بقای خود را تضمین کند در حالی که هیچ پایگاه مردمی در میان ایرانیان ندارد. بنابراین برای پیشگیری از نقض حقوق اساسی اعضای فرقه مجاهدین خلق، این سیاست کثیف باید متوقف شود."**

مزدا پارسى



قصه مزرعه ی بدی ها از نگاه رجوی

انجمن نجات مرکز مازندران - 7 دی 1396

اجازه دهید از مزرعه ای یاد کنم که به آن مزرعه بدی ها می گویند.

رجوی بعد از انتخاب مریم قجر به عنوان زن سومش در سی خرداد سال 64 در فرانسه از مزرعه ای سخن گفت. اگر آن را مورد واکاوی قرار دهیم دقیقاً شرح حال رجوی و دار و دسته جنایتکار وی می باشد که چگونه به مزرعه خوبی ها و اعتمادها حمله نموده و مانند گراز آن را شخم زدند.

صحبت از مزرعه ای است که همه کبوترها و مرغ ها و اردک ها و ... وجود داشتند یک روز رجوی جنایت کار وارد این مزرعه می شود و با بالا رفتن از منبر پیامبر همه چیز را خراب نمود و همه اعضا که از روی اعتماد به مزرعه وی پیوسته بودند را نابود نمود. وی حتی خیانت و جنایت را به حدی رساند که اعضای خود را به قتلگاه برد و آنان را به جرم واهی به شکنجه و دار کشید. در این مزرعه هر کسی اگر اعتراضی می کرد باید در میان دژخمیان شکنجه گر رجوی کباب می شد و استخوانهایش را به سرکرده فرقه تحویل می دادند تا نشانی از سرسپردگی کامل آنان به وی باشد.

در مزرعه رجوی بودند نفراتی که تن پرور بودند و به استخوانی که جلوییشان انداخته می شد بسنده کرده و دم تکان می دادند و برای سرسپاری پاچه نفرات معترض را می گرفتند تا نشان دهند در تن پروری و کاسه لیبی درس شان را خوب یاد گرفته اند، تن پرورانی هم چون مهدی ابریشم چی، بهنام و توحیدی و زنانی مانند فهیمه، مژگان، صدیقه و ... که تمام عمرشان در درون مزرعه بدی های رجوی فقط کارشان لبس زدن به استخوانی بود که وی جلوییشان می انداخت بود.

تا این که یک روز آتشی در این مزرعه افتاد و آن هم سرنگونی ارباب مزرعه بدی ها به نام صدام که رجوی زیاد به آن اعتماد داشت و فکر می کرد می تواند با همکاری وی و سازمان های جاسوسی و غربی به حیات مزرعه بدی ها ادامه دهد ولی چه سود همانانی که در این مزرعه به بند کشیده شده بودند سر به طغیان گذاشته و از مزرعه بدهی ها فرار نمودند تا به همه جهان بگویند که مزرعه ای که رجوی از آن دم می زند مزرعه قدرت طلبی و فردیت می باشد که کدبانوی این مزرعه هم زنی به نام مریم قجر



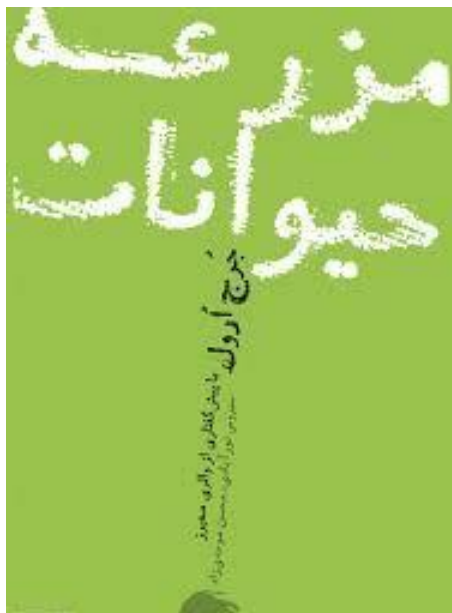
می باشد که هر روز صبح با جمع کردن تخم های فاسد شده از مزرعه بدی ها سعی می کند به لابی های غربی خود بفروشد تا شاید چند صباحی مزرعه بدی ها را سرپا نگهدارد.

یک روز تعداد زیادی از نفرات از مزرعه بدی های رجوی تصمیم گرفتند که دوباره می توانند پرواز کنند تا دیگر در آتش رجوی ها سوخته نشوند و افشاگر چهره پلید مزرعه بدی ها باشند. صاحب مزرعه بدی ها که دیگر تاب تحمل این همه فرار را نداشت سعی نمود که به همه بقبولاند که آنان باعث نابودی مزرعه وی بودند در حالی که رجوی تا فرق سر در آتش این فرار می سوخت.

زن تخم مرغ جمع کن مزرعه بدی ها به نام مریم قجر در نبود صاحب اصلی اش اکنون سعی دارد باز هم با حقه و فریبکاری نفرات را در مزرعه بدی ها نگهدارد ولی چه سود که دیگر دیوارهای مزرعه بدی ها در آلبانی فرو ریخته و دیگر مریم قجر نمی تواند با افشاگری نفرات جدا شده تخم مرغ های گندیده خود را به دیگران غالب کند و دور نیست که لابی های مریم قجر همان تخم مرغ های گندیده را بر روی سرش بزنند و عطایش را به لقایش ببخشند. آری این است داستان مریم قجر که تغییر چهره داده و مانند کفتار و گراز به مزرعه خوبی ها وارد شد و همه چیز را خراب نمود و برای فریب همه، رجوی سعی نمود نام این کفتار و گراز را سیمرغ بنامد تا بتواند مزرعه بدی ها را برای خود نگهدارد.

اگر چه رجوی دم از مزرعه خوبی ها می زند ولی چیزی که همگان شاهد آن هستند تشکیلات جهنمی رجوی به واقع به مانند مزرعه بدی ها بود که هر کسی سعی می کرد نفرات دیگر را در نشست های درونی بدرد تا خودش در امان بماند. این است واقعیت مزرعه بدی ها در مناسبات رجوی.

هادی شبانی





اشرف 3 هم راه به جایی نخواهد برد



انجمن نجات مرکز یزد - 6 دی 1396

بدون شک، هدف از راه اندازی «اشرف ۳» در آلبانی چیزی نیست جز برای به بند کشیدن هرچه بیشتر نیروها. نیروهایی که هر چند به صورت اندک فضای بازتری را در آلبانی نسبت به عراق تجربه کرده اند و نتیجه آن، از هم پاشیدن شالوده فرقه و ریزش نیروها بود. لذا فرقه رجوی با دادن رشوه به مقامات آلبانی، درصدد ایجاد زندان جدید خود در مرکز اروپاست.

همه می دانند که در ادبیات فرقه رجوی، قرارگاه اشرف به عنوان «کانون استراتژیک نبرد» خوانده می شد و مسعود رجوی در حالی که خود و مریم قجر و بخش زیادی از فرماندهانش از صحنه نبرد گریخته و خود را به محل های امن در اروپا و منطقه رسانده بودند، شعار می داد: «**چو اشرف نباشد، تن من مباد.**» و یا «**کوه ز جا بجنبد اشرف ز جا نجنبد.**»

به یاد داریم که این زوج با مغزشویی اعضای درمانده و گاه به اجبار آنها را به مصاف نیروهای تا بن دندان مسلح عراقی فرستاده و به آنها تلقین می کردند که شعار دهند برای اشغال اشرف بایستی از روی جنازه های ما رد شوید و یا ادعا می کردند: «اگر اشرف بایستد، دنیا می ایستد.»



علی رغم همه ی این ادعاها، آن ها با دادن تلفات بسیار مجبور به ترک اشرف شدند آن هم هنگامی که دیدند حضور خانواده ها در مقابل اشرف، هست و نیست آن ها را به باد داده و چاره ای جز فرار نداشتند و مسعود که اشرف را شرف خود می دانست آن را رها کرد.

با نگاهی گذرا به نقش فعال و خستگی ناپذیر مجموعه خانواده ها در تحصن جلوی قرارگاه اشرف در کشور عراق به مدت قریب به چهار سال، که نهایتاً منجر به تعطیلی قرارگاه گردید می توان گفت که نمودِ کارسازترین اهرم حقوق بشری علیه فرقه رجوی همین خانواده ها هستند که تشکیلات رجوی به هیچ وجه جلودار آن ها نخواهد بود.

سران فرقه به جای انتقاد از خود و پذیرش مسئولیت خون هایی که بیهوده بر زمین ریخته شد، در یک فریبکاری و حقه بازی جدید، لیبرتی را که کمپ ترانزیت نام گرفته بود، به عنوان «اشرف ۲» مطرح کرد و خروج از آن را خط قرمز معرفی کرد و افراد محصور در آن را تهدید کرد.

اما آنجا هم نتوانست در مقابل حضور همیشگی و دائمی خانواده ها تاب و توان بیاورد و علی رغم میل باطنی خویش که دوست داشت در عراق بماند تا استراتژی و توجیه مبارزه کاربرد داشته باشد، تن به خروج از عراق داد و با وساطت عمو سام، آلبانی تنها کشوری بود که حاضر به پذیرش آن ها شد.

اما در آلبانی شرایط کاملاً با اشرف و لیبرتی فرق اساسی داشت، کسانی که نزدیک به سه دهه در قرارگاه ها محصور فیزیکی و ذهنی بودند این بار چیزهایی را می دیدند و تجربه می کردند که سابق بر این تجربه نکرده بودند.

ارتباط اعضای فرقه با دنیای آزاد در تیرانا باعث جدایی و ریزش نیرو گردید و فرقه قادر نبود در آن شرایط آنان را به شدت کنترل کند و مانع از تردد شود به همین خاطر بخت برگشته ها را به این زندان مخوف به عنوان رفتِ بی برگشت می فرستد و برای همیشه با دنیای آزاد و اجتماع وداع خواهند کرد.

فرقه رجوی در روزهای اخیر برای محدود کردن هرچه بیشتر اعضای خود به صدور «ویزا» برای رفت و آمد آن ها در شهر و یا ساختمان های مختلف این فرقه، اقدام کرده است. تردد افراد بدون داشتن ویزا ممنوع است.

فرقه تروریستی رجوی تمام توانش را به کار گرفت تا اشرفی دیگر بسازد تا بتواند افراد اسیر را در آن ایزوله کند و امکان جدایی برای اعضای بخت برگشته وجود نداشته باشد تا بتواند راحت تر آن ها را مغز شویی نماید: **فرقه رجوی می داند که افراد را در مکانی دور افتاده بهتر تحت کنترل ذهنی و فیزیکی قرار می دهد.**

افراد گرفتار در چنگال رجوی نمی دانند که این جا به جایی به مکان جدید شرایط آن هزار بار بدتر از قرارگاه اشرف در عراق است، در این مکان اعتراضات بیشتر و فشار و سرکوب بیشتر خواهد شد و هیچ راه فراری وجود نخواهد داشت، بخصوص که برخلاف میل باطنی از آنان تعهد گرفته شده که تا آخر عمر در آنجا بمانند.



فرقه رجوی در آستانه فروپاشی است. در عراق و در پادگان اشرف فضای اختناق و سرکوب حاکم بود افراد هیچ راه نجاتی نداشتند اگر کسی با خط و خطوط رجوی مخالفت می کرد به شدت با آن برخورد می کردند و در یک حصار بسته در بیابان های عراق افراد را نگه داشته بودند.

یقیناً فرقه از همان ابتدا و قبل از ترک عراق و انتقال به آلبانی، فکر راه اندازی اشرف سه را در سر داشته و بنا به دلایلی نتوانسته آن را عملی کند ولی با دیدن جدایی نیروها، آماده سازی اشرف 3 را علناً در دستور کار خویش قرار داد.

این که رجوی و فرقه ننگینش به آخر خط رسیده شکی در آن نیست فقط دست و پا زدن های او بیشتر شده، او زمانی با زور و شکنجه می توانست افراد را در یک حصار بسته نگه دارد اما دیگر آن روز گذشته چرا که آن افراد و نیروها دیگر آن ها نیستند، مگر می شود فردی که پس از چند دهه اسارت ولو به صورت اندک کمی شمیم خوش آزادی را استشمام کرده دوباره به قفس کشاند.

نهایتاً این که اشرف سه هم راه به جایی نخواهد برد و مسیر اشرفی را که روزی شرف مسعود بود و آن را به باد داد طی خواهد کرد و در واقع **اشرف سه** نقطه پایان حیات فرقه خواهد بود.

فرقه تروریستی رجوی دو دسته قربانی دارد؛ یک آن هایی که ترور شده اند و دیگر آن هایی که اسیر ذهنی و مغزشویی شده و وادار به ترور گردیده اند.

دسته دوم به طور مضاعف قربانی هستند چرا که هم زندگی خود را باخته و هم دستشان به خون دیگران آغشته شده است. دسته اول اگر چه جان خود یا عزیزانشان را از دست داده اند اما آبرو و حیثیت خود را حفظ کرده و خرسند هستند. خانواده های قربانیان اول با افتخار سرشان را بالا می گیرند در حالی که خانواده های قربانیان دوم حتی خود را مجبور به کتمان هرگونه نسبت با عزیزانشان می بینند.

گرفتار شدن در یک فرقه مخرب را می شود با اعتیاد مقایسه کرد. قطعاً هیچ معتادی روزی تصمیم نگرفته که برود و معتاد شود و این راه را آزادانه و آگاهانه انتخاب نکرده بلکه ناخواسته و به دلیل کم تجربگی و برخی مسائل دیگر به این دام افتاده است. می توان گفت کسی که مثلاً معتاد می شود، خود مقصر است و باید تاوانش را هم بدهد اما علوم انسانی و اجتماعی امروز، جامعه را نیز در اعتیاد یک فرد ناآگاه و بی تجربه مسئول می داند. در خصوص جوانانی که به دلیل کم تجربگی به دام فرقه های مخرب می افتند و فریب دروغ های رنگارنگ آنان را می خورند، جامعه و زعیمان آن باری از مسئولیت بر دوش دارند.... باید افراد به آن حد از اطلاعات و معلومات عمومی در خصوص مسائل اجتماعی برسند که در برابر روش های روانی جذب و کنترل ذهن آسیب پذیر نباشند و مصونیت داشته باشند و بتوانند تفاوت یک رهبر متعهد سیاسی را با یک شیاد و شارلاتان - که صرفاً منافع شخص خودش را دنبال می کند و سوار بر موج شرایط شده است - تشخیص دهد.

(ابراهیم خداینده، مقدمه کتاب اسیر در زنجیر دروغ، صفحه های 24 و 25)



فرقه رجوی بوی کباب شنیده است



انجمن نجات مرکز لرستان - 11 دی 1396

همچنان که شاهد هستیم در خلال چند روز اخیر در داخل کشور اعتراضاتی در چند شهر شکل گرفت که در آغاز با خواسته های مردمی و مطالبات و مشکلات معیشتی ظهور نمود اما فرصت طلبان و کاسه لیسان خارجه نشین و دم و دنبالچه های ترامپ و اسرائیل و سعودی به روش همیشگی موج سواری را آغاز نموده و نخود این آش هم شدند که یقیناً ته دیگ سوخته همین آش نیز خواهند شد. در این مطلب تجزیه و تحلیل اعتراضات و علل و ریشه های آن را به کارشناسان و صاحب نظران این رشته واگذار می کنیم و نگارنده که خود سالیان طولانی با رجوی و فرقه ی مخوف و خود فروخته اش آشنایی دارم بیشتر به نقش این فرقه و اعلامیه مرموز منتسب به شخص مسعود رجوی می پردازم.

خطاب به سران فرقه رجوی باید گفت: بوی کباب شنیده اید اما در این آش شما را داغ می کنند.

مسعود رجوی رهبر این فرقه که سالیان مزدوری و ایفای نقش ستون پنجمی ارتش صدام را در کارنامه خود دارد با ورود ارتش آمریکا به خاک عراق، وقتی ارباب قبلی یعنی صدام دیکتاتور عراق را سرنگون و تمام شده دید بلافاصله خود و تمام تشکیلاتش را با یک فتوا با شیرجه وارد حوض رنگ نموده و با تعویض رنگ و لباس جدید این بار تمام شعار های ضد امپریالیستی را زیر پا گذاشت و به نوکری و پادویی ارتش و ژنرال های آمریکا درآورد. قصد داشت با خوش رقصی این بار با خام خیالی تمام با حمایت آمریکا به سرعت برق و باد وارد ایران شده و حکومت را به دست گیرد اما نمی دانست مردم ایران هرگز اجازه دست درازی به خائنین به وطن را نمی دهند و وطن فروشان را به سزای عملشان می رسانند.



از طرف دیگر رهبر سیاسی پر مدعا هنوز آمریکا را نشناخته است که خیلی هم باج به شغال نمی دهد و رجوی می بایست هنوز در آب نمک بخوابد و این قدر در آب نمک خوابید که ظاهراً بیش از 14 سال است که غیب شده است و شاید هم به قول ترکی فیصل مسئول اطلاعات و امنیت سعودی مرحوم شده است.

مسعود رجوی چنان ناپدید شد که در خلال این 14 سال یا به درک واصل شده و یا مانند خرس در خواب سنگین زمستانی فرورفته است. تمام تحولات و وقایع و حوادث این 14 سال گذشت و هیچ خبری از وی نبود و در سال های قبل گاهی مسئولین سیاسی فرقه اعلامیه یا بیانیه ای از قول و زبان وی منتشر می کردند اما حداقل در خلال هفت و یا هشت سال اخیر مسئولین و سران فرقه هم ظاهراً تمایلی نداشتند ذکر وی از وی به میان بیاورند و بیشتر می خواستند به فراموشی سپرده شود.

اما این بار باید به معجزه خر داغ کردن ایمان بیاوریم که یاد رجوی را زنده کرد. حال چه شده که سران این فرقه جنایتکار که خودشان غرق در جرم و جنایت علیه مردم ایران هستند و در ترور و خیانت علیه همین مردم از هیچ تلاشی فروگذار نکرده اند، اکنون با به کار گیری جنازه متعفن رجوی برای مردم ایران دلسوزی می کنند و یاد رجوی و نام وی را بر سر زبان ها می اندازند و با علم کردن پهلوان پنبه ای موهوم به نام "ارتش آزادیبخش ملی ایران" چنگ و دندان نشان می دهند در حالی که همین پهلوان پنبه در کسوت افراد متفرقه متقاضی پناهندگی در کشور فقیری مثل آلبانی با بدترین وضعیت معیشتی، حقوقی و اجتماعی به سر می برند و خودشان محتاج امان نامه از جمهوری اسلامی می باشند.

خطاب به سران خائن فرقه رجوی باید گفت: بوی کباب شنیده اید اما به صراحت و با عرض پوزش از اسائه ادب "خر داغ می کنند."

تحولات و اعتراضات مردم ایران به هر سمتی برود و هر چند روز هم ادامه یابد آخرش این مردم ایران هستند که دوست و دشمن خود را تشخیص خواهند داد و قطعاً با وجود مشکلات کم و بیش معیشتی و اقتصادی که آن هم با لابی گری شما و سایر مزدوران و خائنین از تبعات تحریم های طولانی آمریکا و اربابان شما می باشد هرگز شما و اربابانتان را دوست دار خود نمی دانند و راه درست را تشخیص خواهند داد و سره از ناسره به زودی جدا خواهد شد و مردم از هنجار شکنان و مخربین اموال عمومی و هتاکان به دین و اعتقادات و وطن خود حمایت نخواهند کرد و هرگز هیچ عامل خارجی را بر نمی تابند.

ای کاش می توانستید ببینید که در میان مردم هیچ محلی از اعراب ندارید و همین مردم بر صورت شما خائنین تف خواهد انداخت، شما که امروزه مبلغین اربابانتان همچون ترامپ و جان مک کین و وزارت خارجه آمریکا هستید و تمام سایت و نشریاتتان پر رنگ تر از سازمان سیا و پنتاگون سرشار از تهمت و افترا علیه ایران است چگونه از ادعای دروغین دفاع از مردم ایران شرمتان نمی آید؟ شما فقط بتوانید ابتدایی ترین حقوق اسرای در بند تشکیلات خود را که تمام عمر خود را در زندان ها فکری و تشکیلاتی شما هدر داده اند به آن ها بدهید و اجازه تعیین سرنوشت داشته باشند حمایت از حقوق مردم ایران پیشکشان، زیرا مردم ایران بسیار شریف تر و بزرگ تراز آنند که از خائنین به خود و وطن و آب و خاکشان طلب حمایت کنند.

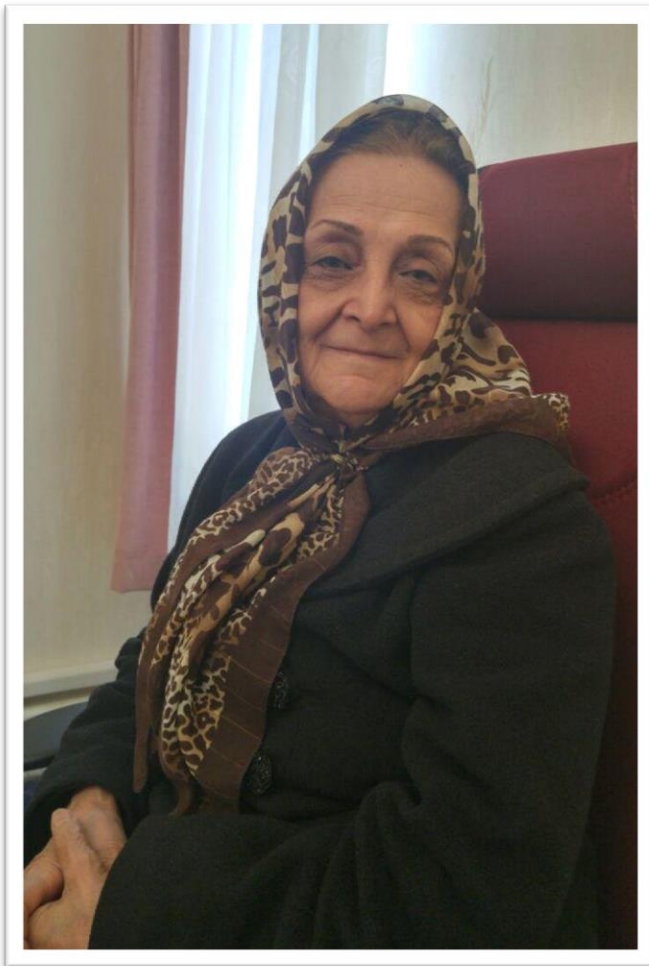
علی مرادی

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی.



دلنوشته خانم رقیه (پروانه) فرازیان فرد کهن

مادر آقای فریدون ندایی (اسیر فرقه رجوی)



انجمن نجات مرکز تهران - 9 آذر 1396

سلام بر فرزند بزرگوار و مهربانم.

فرزند عزیزم فریدون، فرزند عزیز و گرامی تر از جانم، سال هاست که در فراق شما روز و شب را می گذرانم. عزیزم، پاره تنم، شما که این قدر بی وفا نبودی که خانواده ات را فراموش کنی.

فری جان؛ بارها برادرت فریبرز می گفت: "اول خدا، بعد برادرم فریدون پشت و پناه من می باشد." ولی شما من و برادرت را تنها گذاشتی، همه ی امید من به شما بود.



فری جان؛ شما برای دفاع از میهن خود به جبهه های جنگ رفتی و سلاح مبارزه با دشمن بعثی بر دوش گرفتی و مردانه جنگیدی و هشت سال اسارت را به جان خریدی و دور از خانواده به سر بردی و ما در فراق تو سال ها را سپری کردیم. سال ها منتظر بازگشت تو بودیم، همه ی اسرای جنگ هشت ساله مبادله شدند، چشمان به در خشک شد تا این که فهمیدیم در عراق و در بندی دیگر اسیر می باشی. بارها برای دیدن شما همراه با مادران دیگر به بیابان های خشک و برهوت عراق آمدم ولی مانع دیدار ما شدند، نام شما را فریاد می زدم، نگهبانان اردوگاه جوابمان را با پاره سنگ و توهین می دادند.

فری جان؛ آرزو داشتم و دارم که به وطن و به آغوش گرم خانواده ات بازگردی. پدرت همیشه از کارهایت یاد می کند و می گوید: "فریدون باید عصای دست پدر می شد." بیا و عصای دست پدر رنج دیده و بیمار خود باش، بیا و به خانه و کاشانه ی ما صفا و طراوت ببخش و دل من، پدر و برادرانت را شاد کن. ما همیشه منتظرت هستیم و با آغوش باز تمام عشق و محبت خود را نثار تو خواهیم کرد. ما آرزو می کنیم که شما در هر جای دنیا که هستی زندگی آزاد و راحتی داشته باشی و با فراغ بال زندگی کنی. شما می توانی تصمیم بگیری که در هر کشور اروپایی که مایل باشی زندگی کنی، در این مسیر خانواده ات یار و یاور تو خواهد بود و حمایت خواهیم کرد.

خاله ثریا و خاله فرزانه در اروپا منتظر تو هستند و ترا حمایت خواهند کرد پس تو مجبور نیستی که حتماً به ایران برگردی و در خارج از ایران هم امکان زندگی آزاد برای میسر است پس همت کن و در پناه خدا شجاعانه حرکت کن.

فری جان؛ من سال هاست که منتظر تلفن و آمدنت بوده ام و دوست دارم صدای نازنینت را بشنوم. عزیزم، دلبندم، ترا به خدا قسم می دهم که اگر این نامه را خواندی و یا از دوستان شنیدی مرا از انتظار نجات بده و با یک تماس تلفنی دل من و پدر بیمار را شاد کن تا دست و پایمان جان تازه ای بگیرد و نور امید در قلبمان بتابد، این تنها انتظار یک مادر هجران کشیده از فرزند عزیزش می باشد.

فریدون عزیز؛ خانواده و برادرانت به خصوص برادرزاده هایت همیشه سراغ شما را از من می گیرند، من چه جوابی به آن ها بدهم؟ آیا برای من مادر، انتظار 37 ساله بس نیست؟ تا کی فراق و چشم انتظاری؟ پس دلم را شاد کن.

فری جان؛ تمام نامه های زمان اسارت را دارم، هر شب خود را با خواندن دلنوشته های تو، آرام می کنم و درد دوری از ترا تسکین می بخشم، پس بیا و با پیامی رنج فراق من و خانواده ات را التیام ببخش و دلمان را آرام کن و روح تازه ای به جسم خسته ی ما بدم.

عزیزم، هستی ام، تمام وجودم، به تو التماس می کنم مرا بیش از این در انتظار خود مگذار.

شما همیشه در نامه هایت به من امیدواری برگشتت به ایران را می دادی، پس امیدم را نا امید نکن و بازگرد، منتظرت می باشم.



همه خانواده منتظر بازگشت هستند به ویژه مادر - مادر - مادر

از بین بردن عشق به خانواده و وابستگی های عاطفی در فرقه رجوی



انجمن نجات تهران - 2 دی 1396

بعد از عملیات نظامی منافقین در ایران تحت نام «فروغ جاویدان» یا «مرصاد»، و شکست آنان و از دست دادن بیش از دو سوم افرادشان، سازمان ناگهان با یک افسردگی جمعی به خصوص در میان مسئولین و اعضای رده بالا رو به رو شد.

تمام کسانی که امیدوار بودند به زودی پیروزمندانه وارد تهران شوند، خود را شکست خورده در نزدیکی بغداد می دیدند، بدون هیچ چشم انداز روشنی نسبت به آینده و این که چه چیزی در انتظار آن هاست. خیلی از آنان همسران خود را از دست داده و امید خود را برای این که روزی به ایران برگردند را هم از دست داده بودند، چرا که به نظر می رسید به زودی پیمان صلح بین ایران و عراق به امضا خواهد رسید و این به معنی پایان همکاری سازمان با عراقی ها، گرفتن کمک از آن ها و اجازه عبور از مرز ایران و عراق و انجام عملیات تروریستی در خاک ایران بود و همه این ها به معنی این بود که آن ها برای همیشه در عراق محبوس خواهند شد.

جهت رویارویی با این حالت ناامیدی و افسردگی، به تمام فرماندهان دستور داده شد که یک فضای شادی و سرور و پیروزی در پایگاه ها به وجود آورند. خود رجوی در اولین سخنرانی خویش با اعضا پس از آن عملیات، اعلام کرد که ما برنده آن نبرد بوده و نه بازنده آن، چرا که ما بیش از پنجاه هزار نفر از مردم ایران را کشته ایم و حکومت ایران را بی آینده کرده ایم و آن ها به زودی سرنگون خواهند شد.



اگرچه بعضی از خبرنگاران خارجی همراه سازمان و شاید بعضی از نمایندگان پارلمان های اروپا و آمریکا ممکن بود این ادعا را قبول نمایند، اما اعضا خوب می دانستند به چه منظور به ایران رفتند و قرار بود ظرف دو هفته در تهران باشند و اکنون در عراق نیازمند بخشش و رحمت صدام حسین دیکتاتور آن کشور هستند، به سختی می توانستند ادعای برنده بودن آن نبرد را قبول نمایند.

بسیاری از اعضا عزادار همسران، فرزندان، اولیا یا برادران، خواهران و دوستان خود بودند. چرا که در آن نبرد از جوانان زیر هجده سال تا پدربزرگ ها و مادربزرگ های شصت ساله شرکت کرده و بسیاری بدون داشتن کوچک ترین آمادگی های نظامی در همان روزهای اول کشته شده بودند. بنا به این دلایل، شاید برای اولین بار رجوی احساس کرد که اعضا به حرف او اعتقادی ندارند و او باید برای رفع این مشکل کاری کند. در مرحله اول او دستور داد که تمام مسئولین رده بالا که مجرد هستند با فوریت ازدواج نمایند. این دستوری بود که می بایست بلافاصله اجرا شود. ناگهان افراد از بیمارستان ها و شهرهای مختلف به اینجا و آنجا فرستاده شدند که با مجروح دیگری یا فرد سالم همسر از دست داده ای ازدواج نمایند. در تمام پایگاه ها مراسم ازدواج بر پا شد.

عضو جداشده از سازمان اذعان می کند: "من که هنوز از همسرم جدا نشده بودم، اما به دلیل شرایط موجود همدیگر را نمی دیدیم. او از سازمان جدا شده بود و من به کشوری دیگر منتقل شده بودم. دستوری گرفتم که هر چه زودتر یا همسرم را پیش خود بیاورم یا از او جدا شده و با یکی از خواهران سازمانی ازدواج نمایم."

این ازدواج های اجباری، نه تنها به سازمان کمکی نکرد بلکه مشکلات جدیدی را ایجاد نمود. چرا که تعداد زنان مجاهدین یک سوم مردان بود و در نتیجه در برابر هر مرد متأهل، سازمان می بایست با مشکل دو مرد مجرد رو به رو گردد. به خصوص که در این دوران مجردها هر هفته می بایست شاهد جمع شدن مسئولین خویش با خانواده هایشان و شادی هر چند ظاهری و مصنوعی آن ها باشند.

رجوی برای رها کردن خود از تمام این مشکلات و به خصوص این احساس که وی مسئول شکست و کشته شدن این همه افراد بوده است می بایست کار ضرب الأجلی انجام می داد و وی همین کار را با اعلام آغاز مرحله نوینی از انقلاب ایدئولوژیک انجام داد.

او تمام تقصیر شکست را از روی دوش خود برداشته و به دوش اعضا و به خصوص فرماندهان انداخت و به دنبال آن دستور داد که همه ی اعضا از زوج های خود جدا شوند و نقطه پایانی برای عشق، ازدواج و روابط جنسی در سازمان گذاشت. به این ترتیب همه مجرد شدند و مسأله افراد مجرد حل شد.

به دنبال آن برای از بین بردن کانون های خانوادگی، به بهانه جنگ عراق و کویت، از تمام اعضا خواست که فرزندان خود را به ایران، اروپا و آمریکا بفرستد که یا نزد اقوامشان زندگی کنند یا به هواداران در اروپا و آمریکا سپرده شوند. به این ترتیب حتی جمع شدن های آخر هفته برای دیدن فرزندان هم منتفی شد و تمام اعضا موظف شدند که تمام عشق و وفاداری خود را تنها به رجوی و همسرش بدهند.



تمام این کارها را رجوی با استفاده از به وجود آوردن احساس گناه در اعضا انجام داد. او اعضا را وادار کرد که بپذیرند که دلیل شکست مجاهدین در عملیات فروغ جاویدان این بوده که وابستگی آن ها به همسرانشان (و در مورد مجردها عشق های تخیلی و مجازی شان) اجازه نداده است که با رهبری سازمان یگانه شده و فرامین او را به دقت انجام دهند و در نتیجه عشق به همسران تبدیل به احساس گناه به خاطر شکست و کشته شدن جمع بسیاری از اعضا ی سازمان شد که رجوی از آن استفاده کرده و کنترل کامل احساسات و عواطف و حتی غرایز جنسی اعضا را هم در دست خود گیرد."

... در فرقه های مخرب، جایی که رهبران فرقه ها خواهان تغییرهمیشگی و اساسی شخصیتی افراد هستند، جدا از ایجاد شوک های هیجانی به عنوان یک جریان قوی شستشو کننده برای برداشتن موانع تغییر، آن ها محتاج به یک جریان مستمر ضعیف تر هیجانی برای ممانعت از بازگشت علائم «خود گذشته» و «شخصیت قبلی» فرد هستند. این جریان ضعیف تر و مستمر هیجانی به عبارت دیگر همان «اعتراف گیری»، «انتقاد از خود» و «گزارش نویسی های» قربانی درباره «رفتار»، «علائم»، «افکار» و حتی خواب و خیال هایش درباره خواسته هایی است که از شخصیت گذشته اش سرچشمه گرفته اند.

نباید به هیچ عنوان هیجاناتی که در هنگام «انتقاد از خود» و «اعتراف به خطاها و گناهان» ایجاد می شوند، هر چقدر هم که «ظاهری»، «سطحی»، «کوچک» و دروغین باشند را دست کم گرفت. نباید فراموش کرد که «گفتن» و بیشتر از آن «نوشتن» به معنی «فکر کردن» است که نهایتاً ره به «معتقد شدن» می برد... هر اعتقادی «احساس» متصل به خود و هر احساسی «هیجانی» وصل به خویش را به وجود می آورد. هیجانات هر چقدر هم که کوچک باشند می توانند مانعی برای بازگشت اعتقادات گذشته و عاملی برای تقویت اعتقادات ایجاد شده باشند.

فرقه «خود گناهکاری»

فرقه های مارکسیست لنینیستی افراد را مجبور می کنند که دائماً از خود انتقاد نمایند، آن ها چنین کاری را در چارچوب به اصطلاح علمی و سازماندهی «مرکزیت دموکراتیک» انجام می دهند. در زندان ها، شکنجه گران همین کار را با شکنجه و به کارگیری حربه های اجباری انجام می دهند و افراد را وادار می کنند که به خطاهای گذشته خود اقرار نموده و از رفتار گذشته خود انتقاد نمایند.

فرقه های دیگر چه به اصطلاح مذهبی باشند یا غیرمذهبی، تحت عناوین مختلف مثل «زدودن علائم شیطانی از خود»، «اعتراف برای پاک کردن روح خود و زدودن نفوذ شیطانی در روح و روان خویش» یا اقرار برای رهایی خود از تناقضات درونی، پیروان را رفته رفته به سمتی می کشاند که به طور مستمر خود را مقصر هر اشکالی دیده و دائم به «خطاهای» خود اقرار کرده و از خود انتقاد نمایند.

به عبارتی، مستقل از این که طبیعت یک فرقه چیست و دلیل آن ها برای شستشوی مغزی افرادشان چه چیزی می تواند باشد، وقتی که در آن فرقه افراد مجبورند دائماً برای تمام کارهای کرده و نکرده خویش، تمام رفتارشان در گذشته، تمام آرزوها، خواست ها، افکار و احساسات و حتی خواب و خیال هایشان دائماً از خود انتقاد نمایند و حتی به طور روزانه گزارش انتقادی از خود



بنویسند، کمک به این عادت می کنند که خود را مقصر هر چیزی ببینند. در واقع این بخشی از شخصیت نوین آن ها می شود که به فوریت و در مقابل هر برخوردی از خود انتقاد نمایند.

در واقع قربانی بخت برگشته به این ترتیب یاد می گیرد که آسان ترین و کم دردترین و بی تناقض ترین راه رو به رو شدن با هر سؤال و مشکلی، به گردن گرفتن خطا، خود را گناهکار دیدن و انتقاد از خود است. وی همچنین برای رهایی از تضادها، تضاد بین خواست ها و آرزوهای فردی اش و آنچه که فرقه به او دیکته می کند، تضاد بین اعتقادات و درست و غلط خود و فرقه و سرانجام تضاد بین منطق خود و منطق فرقه، یاد می گیرد که اشکال را از خود دیده و تضاد را به نفع فرقه حل نماید.

نتیجتاً در حالی که هر یک از این تضادها می تواند منجر به جدایی یک نفر از فرقه شود، در مورد قربانیان شستشوی مغزی پروسه کاملاً روند معکوس طی می کند و فرد بعد از رو به رو شدن با هریک از این تضادها به مراتب خود را بیش از پیش گناهکار و مقصر دیده و بیشتر از قبل در باتلاق فرقه فرو می رود. وی که برای بودن با فرقه بهای سنگینی پرداخته، عقایدش در پروسه های تأثیرپذیری و کنترل فکر و مراحل از شستشوی مغزی دچار تغییرات جدی ای شده اند. دیگر به سادگی نمی تواند به گذشته خود بازگردد.

در چنین شرایطی هیچ فردی آن قدر قوی نیست که یک تنه در مقابل فرقه و رهبرش ایستاده و مدعی شود که همه آن ها اشتباه می کنند و وی درست می اندیشد. در نتیجه تنها راه فرار برای وی و رهایی از تناقضات درونی، اعتراف به خطاهاست و این که رهبر عزیز درست می گفته و وی به کلی در اشتباه بوده است.

برداشت از کتاب: فریب در فرقه ها - نوشته: مجتبی تمدنی

تهیه و تنظیم: عاطفه

صفحه های: 199 الی 205

نادعلیان





دیدار با خانواده ی هدایت محمدی

(عضو اسیر در فرقه رجوی)



انجمن نجات مرکز خوزستان - 14 دی 1396

در مورخ 96/10/5 اعضای انجمن نجات با آقای مسلم محمدی داماد خانواده ی **هدایت محمدی** در شهرستان بهبهان دیدار کردند.

آقای مسلم محمدی که به دلیل ناراحتی دیسک کمر در منزلش بستری است از حضور اعضای انجمن نجات در منزلش استقبال کرد و گفت: "حضور شما در کنار خانواده های اعضای گرفتار در گروه رجوی برای آن ها مایه دلگرمی است چون تنها منبع مورد اعتماد ما برای کسب خبر از عزیزانمان شما هستید. واقعاً

رجوی زندگی خیلی از خانواده ها را از روز اعلام مبارزه مسلحانه در سال 60 متلاشی کرد، بیهوده تعداد زیادی از هر دو طرف کشته شدند خودش هم که از ایران پا به فرار گذاشت. حال به نظر من دوران عوض شده و امیدوارم که امثال هدایت محمدی در کشور آلبانی به این نتیجه برسند که زندگی خود را به خاطر رجوی هدر دادند. الآن باید هدایت و همسرش **مکیه جهانبخش** پی کسب خبر فرزند خود به نام **مسعود** باشند که شنیدیم سال ها پیش رجوی او را از پدر و مادرش جدا نمود و معلوم نیست که در کدام کشور اروپایی آواره کرد که واقعاً شنیدن این موضوع همه ما را متأثر و ناراحت کرد.

اعضای انجمن نجات ضمن تشکر از مهمان نوازی خانواده آقای مسلم محمدی ابتدا در مورد وضعیت اعضا در آلبانی و روند آگاهی و جدایی آن ها از فرقه توضیحاتی داده و گفتند: "متأسفانه خیلی از جوانان بعد از پیروزی انقلاب تحت تأثیر شعارهای فریبنده رجوی به فرقه ی او پیوستند و بعد هم که تعدادی از آن ها را به عراق کشاند و قربانی اهداف خائنانه خود کرد، کانون خانواده را متلاشی و فرزندان آن ها را آواره کشورهای اروپایی کرد به طوری که امثال هدایت و مکیه حق نداشتند از مسئولین در مورد محل و سرنوشت فرزندشان سؤال کنند. به هر حال هر چه بود گذشت و امیدواریم که امثال هدایت در آلبانی بتوانند سرنوشت خود را با جدایی از فرقه تغییر داده و باقی عمر خود را در کنار هم و فرزندشان در هر کشوری که دوست داشته باشند سپری کنند و قطعاً ادامه تلاش ها و پیگیری های شما می تواند این امر را محقق کند."

در پایان یک بار دیگر اعضای انجمن خوزستان ضمن آرزوی رهایی تمامی اسیران در بند فرقه از مهمان نوازی آقای مسلم محمدی و خانواده اش تشکر و قدردانی کردند.



خدا لعنت کند رجوی را، بهترین دوران جوانی برادرم را گرفت



انجمن نجات مرکز مازندران - 16 دی 1396

برادر عزیزم **محمد مهدی ثابت رستمی** من و خواهرانت نزدیک به پانزده روز در اطراف اشرف سابق گشتیم، هر چه فریاد زدیم و صدایت کردیم که تو صدای ما را بشنوی حیف که رجوی جنایتکار مانع ملاقاتمان شد. ما با دلی شکسته و با دست خالی به شهرمان برگشتیم و جوابی نداشتیم که به پدر و مادرمان بدهیم ولی این امیدواری را به آن‌ها دادیم که دفعه بعد حامل خبر خوبی برای آنان باشیم. چه سود که رجوی جنایت کار رکاب اسبش را برای عدم دیدار خانواده با عزیزانش محکم کرده بود چون می دانست که ملاقات برابر است با فروپاشی کامل مناسبات جهنمی وی.

در سری بعد خواهر و برادران دیگر به اشرف آمدند ولی باز هم رجوی مانع از دیدار شد. این بار همه خانواده‌ها را مورد فحاشی و پرتاب سنگ قرار داد و نگذاشت که صدای ما به گوش تو برسد. ما در مقابل این عمل زشت رجوی ساکت نشده و متوجه شدیم که با استقامت و پایداری می توان به پیروزی رسید.

آخر چطور می شود، بعد از سی سال برادرمان را پیدا نمودیم و در چند قدمی ما قرار دارد اما حق دیدنش را نداریم؟ ما خانواده‌ها به این نتیجه رسیدیم که فقط به آزادی شما فکر کنیم و بر خواسته خود پافشاری نماییم، به همین علت رجوی مجبور شد اشرف را با سرافکندگی ترک کند.



برادر عزیزم این را بدان که خانواده ات تا آخرین نفس برای آزادیت تلاش خواهند کرد.

دروغ گفتن های رجوی تا کی باید ادامه یابد؟ تا کی می تواند به شما دروغ بگوید؟ چند سال وعده ی تو خالی سرنگونی داده است؟ رجوی بهترین دوران جوانی را از تو گرفت و اجازه نداد متوجه شوی که زندگی آن گونه که او می گوید نیست.

برادر عزیزم محمد مهدی؛ خیلی از دوستان که از فرقه رجوی جدا شده اند اکنون در ایران و یا خارج از کشور به زندگی خود ادامه می دهند و با هر کدامشان که حرفی می زنم عنوان می کنند که بعد از جدا شدن از مناسبات فرقه رجوی تازه معنی زندگی کردن را دریافته اند و انگار دوباره متولد شده اند. پس برادر عزیزم؛ چرا هنوز در چنگال دروغ های رجوی گیر کرده ای؟

برادر خوبم؛ غیرت مازندرانی داشته باش و دست تک تک دوستان را بگیر و خودتان را از مناسبات جهنمی رجوی آزاد کنید. رجوی فقط به فکر قدرت طلبی خودش می باشد و اصلاً به فکر جان با ارزش شما نیست چون می داند آزادی شما برابر است با سرنگونی خودش.

حسین ثابت رستمی (مازندران - شهر رستم کلا)

چرا شستشوی مغزی بد است؟

هر چه باشد به نظر می رسد که افرادی که ذهن شان شستشو شده، با تناقض و تضاد کمتری رو به رو هستند، از زندگی شکایتی ندارند و به نوعی دارای آرامش درونی هستند، نسبت به مشکلات زندگی معمولی نگران نیستند، غصه ی صورت حساب های پرداخت نشده و یا از دست دادن شغل و امکانات را ندارند، این که زندگی شان به خوبی و لوکسی همسایه و یا فلان آشنا نیست برایشان دغدغه فکری نمی آورد و سرانجام فکر مرگ برای آن ها کابوسی هولناک نیست...

چرا آن ها باید این زندگی مجازی را ترک کرده و به دنیای واقعی و خود حقیقی بازگردند؟

به خاطر این که ما زنده هستیم؛ درست است که مردگان و بردگان از داشتن این گونه مشکلات و مسائل و نگرانی ها آزادند. مرده ها کار نمی کنند و چیزی ندارند که غصه ی آن را داشته و نگران آن باشند و برده ها، یا مرده های اجتماعی مسئولیتی حتی در مقابل سلامت خود ندارند، آن ها کاری را که گفته شده انجام می دهند؛ اما چه کسی حاضر است حتی برای یک روز تمام نگرانی های زندگی را از دست بدهد و در عوض قبول کند که مرده و یا برده باشد؟ ... ما یک حیوان اهلی شده نیستیم حتی اگر از ما در یک قفس طلائی نگهداری کنند و نیز این که برده داری به وسیله زنان و مردان متمدن امروزی در تاریخ بشری طرد و نفی شده است. همچنین ما تعریف مشخصی از آزادی و اختیار داریم و معتقد هستیم که نوع بشر آزاد آفریده شده و باید آزاد و مختار زندگی کند.

کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب نوعی برده داری نوین

صفحه های: 548 و 547

نویسنده: دکتر مسعود بنی صدر



عرض تسلیت به خانواده ساعدی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - 17 دی 1396

با اندوه فراوان، باخبر شدیم که آقای **یعقوب ساعدی میانه**، پدر **سیروس (سرخوش) ساعدی** - اسیر فرقه ی رجوی - طی روز چهارشنبه ی گذشته، که بیماری های ناشی از تحمل هجران فرزند اسیرش نقش مهمی در سرنوشت دردناک او داشته، دار فانی را وداع کرده است.

سیروس ساعدی که فرزند این مرحوم مظلوم می باشد، چند دهه پیش برای به دست آوردن کار و زندگی بهتر، کشور را ترک نموده و در این مسیر گرفتار باند رجوی شده و سال هاست که در موقعیت اسفناک خاص اردوگاه های رجوی به سر می برد.

در کنار نامه نگاری های بسیاری که برای استخلاص فرزندش انجام داده، این پدر مهربان و مظلوم، برای دیدن فرزند اسیرش، بارها به همراه همسر فداکار خود به کمپ های اشرف و لیبرتی مراجعه کرده و هر بار با درهای بسته و برخورد خشن گماشتگان خاص رجوی در مقابل درب ورودی این کمپ ها مواجه شده و توقیفی در دیدار با پسر فریب خورده اش نداشته و نتیجه ی این مراجعات مشکل، چیزی جز خستگی های زیاد و شنیدن دشنام ها و زخم زبان های رجوی ها، نبوده است.

ما به عنوان گروهی از خانواده ی بزرگ انجمن نجات، ضمن اعلام همدردی با بازماندگان این مرحوم، پیشه کردن صبر و بردباری بیشتر را به آن ها توصیه نموده و دنیای باقی بهتری برای این عزیز از دست رفته آرزو کرده و به اعضای خانواده ی محترم این فقید مظلوم، تسلیت عرض می کنیم.

گروهی از اعضای خانواده های مرتبط



خیال خام فرقه تروریستی رجوی علیه انقلاب و مردم ایران

با بررسی اتفاقات صورت گرفته در اغتشاشات اخیر در شهر های ایران، تعیین عوامل و دست اندرکاران وقایع به خوبی مشخص می گردد.

مطالبات به حق اقتصادی و بعضاً اجتماعی گروه هایی از طبقات مختلف مردم، شامل بحران پیش آمده برای مؤسسات مالی، درج اخبار بعضی از اختلاس های صورت گرفته، گرانی، افزایش قیمت بنزین ... زمینه ی اعتراض های گروهی از مردم جلوی سازمان های دولتی و بعضی مکان های مربوطه را فراهم نمود.

قبل از تجمع گروهی از مردم در مشهد که خواستار وصول مطالبات به حق خود بودند، شاهد تجمعات مختصری حوالی بازار تهران بودیم که با شعارهای اجتماعی - اقتصادی همراه بود و در مدت زمان کمی خاتمه یافت. اجتماع مردمی در مشهد در موقعیتی برگزار گردید که با توجه به گنجایش و فضای کوچک میدان و خیابان های اطراف، (تجمع مردم عادی و رهگذر) مزید بر علت گردید. ادامه اغتشاشات گروه های 40-50 نفره فرصت طلب هدایت شده به سرعت در تهران و شهرهای دیگر گسترش یافت و شعارها به خشونت، تخریب اموال عمومی و قتل بعضی از شهروندان منجر گردید.

مردم در تمام شهرها که معتقد به انقلاب، امنیت و ارزش های خود و جامعه بودند به سرعت به ماهیت اغتشاشگران پی برده و سریعاً راه خود را جدا نموده و علیه اغتشاشگران وارد عمل شدند. در تمام فیلم های کوتاه که توسط رسانه های بیگانه و سیمای فرقه تروریستی رجوی و ... پخش گردید، تعداد اندک تخریب گران کاملاً مشهود می باشد.

*منهدسی اغتشاشات

در پی شکست طرح های امریکا و عربستان در ایجاد داعش، حمایت های مالی و تسلیحاتی از آن ها در جنگ عراق و سوریه که با هدف انقلاب و دولت ایران صورت گرفت و جز ناکامی چیزی عاید آن ها نگردید. دولت ترامپ و داماد ایشان سریعاً در عربستان حضور یافتند و مثلث سه گانه امریکا (اسرائیل) و عربستان سعودی و فرقه مجاهدین شکل گرفت تا با حمایت این دولت ها، این فرقه به عنوان اپوزیسیون و رهبری سرنگونی مطرح گردد.

فرقه تروریستی رجوی به عنوان یکی از دشمنان مردم ایران که ماهیت کثیف و جنایات آن ها در جنگ هشت ساله عراق، جاسوسی و ستون پنجمی صدام برای مردم روشن است مترصد سوار شدن بر موج نارضایتی های اقتصادی پیش آمده گردید.

کانال های مجازی دشمن و پیام های جنایت کار رجوی که غافلگیرانه تحت عنوان پیام های ارتش آزادیبخش و با امضای مجعول مسعود رجوی (مجهول الهویه و حیات) خطاب به مردم ایران پخش می گردید به عنوان مدیریت خارج از کشور صحنه اغتشاشات کاملاً مشهود است.

فرقه تروریستی رجوی با سوءاستفاده از موقعیت پیش آمده خود را به عنوان اپوزیسیون و رهبری سرنگونی مطرح و تلاش نمود که تجمع مسالمت آمیز مردم به درگیری های تعدادی از اغتشاشگران مبدل گردد.



سلسله پیام های شماره 1 تا 5 با نام مجهول الهویه مسعود رجوی، ماهیت فرقه تروریستی رجوی از ماهی گیری در آب های آلوده را مشخص می سازد. تمسک به آیات قرآن و تفسیر به رأی اظهارات ابوذر زمان آیت الله طالقانی، مبین زذالت و پلیدی این تشکیلات جهنمی و تروریستی است که سعی در پنهان نمودن چهره کثیف خود پشت آیات الهی دارد.

قرآن کریم: ماهیت پلید منافقین را روشن نموده است، آنان کسانی هستند که خوب حرف می زنند و خوب استدلال می کنند ولی در تاریکی و گمراهی در حرکتند و برای نیت شوم خود به آیات الهی تمسک می جویند. اشاره فرقه رجوی در اطلاعاتیه های خود به مؤسسان ارتش چهارم و بیان کارزارهای 7، 8، 9 و این قبیل عناوین؛ خاطره به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک، معرفی شورای رهبری، شورای ملی مقاومت و ... را به یاد می آورد که تماماً سست و بی اساس و تنها برای فریب هواداران اسیر در فرقه، طراحی شده است و هیچ کدام هم نتوانستند جلوی جدا شدن هزاران نفر از اسیرشدگان از تشکیلات فرقه را بگیرد.

*داشتن پایگاه مردمی

فرقه تروریستی رجوی فاقد پایگاه های مردمی در ایران می باشد. جداسده ها و خانواده هایی که به علت حضور فرزندانشان در فرقه رجوی، درگیر این موضوع می باشند، به جنایت ها و خیانت های این فرقه اذعان داشته و به عنوان پایگاه مردمی آن ها در ایران مطرح نمی باشند، چه رسد به توده عظیم مردم ایران. با نگاهی در تفاوت حضور تعدادی اغتشاشگر که در خیابان ها و میادین دست به کشتار مردم و تخریب اموال عمومی زدند و حضور چند صد هزار نفره و میلیونی مردم دوستدار انقلاب که در تمام شهرهای ایران علیه منافقین و دشمنان ایران به پا خاستند، تفاوت "حضور و وجود پایگاهی مردمی" مشخص می گردد اگر مردم به فرقه مجاهدین اعتقاد داشتند و داعیه رهبری آن ها درست بود، پس چرا نتوانستند اغتشاش را بیش از چند روز ادامه دهند؟ و به سرعت خاموش گردید، چرا نمی توانند فیلم یا گزارشی از انبوه هواداران خود در ایران را نشان دهند؟ به کدام رهبری و مدیریت خود می نازند که چند ساعت در چند روز بیشتر دوام نمی آورد. رهبری "بزن و برو" چند صد نفر اغتشاشگر، فاقد اهمیت می باشد و کاری است که دزدان و خفت بگیران سر گردنه هم، در زمان کوتاهی قادر به انجام آن هستند. چرا کراً فیلم های کوتاه و تجمع افراد قلیل را در قرارگاه های خود برای افراد و نیروها به نمایش می گذارید تا به خیال خام خود، جلوی انبوه ریزش نیرو را بگیرید.

فیلم ها و شعارهای ریشه دار و اعتقادی مردم در تظاهرات میلیونی شهرها علیه دشمنان ایران و انقلاب از چنان اهمیتی برخوردار است که از نمایش آن ها برای افراد خود وحشت دارید.

زهی خیال باطل؛ فرقه رجوی با جنایتی که علیه مردم ایران و حتی هواداران فریب خورده با وادار نمودن آن ها به خودسوزی، حذف فیزیکی، شکنجه و اعدام آن ها در قرارگاه اشرف نمود، رسوا و درمانده شده است دیگر حنای یک اشرف رنگی ندارد چه برسد به هزار اشرف، به جای آرزوی حضورتان در میدان آزادی تهران، حضور جدا شده های از فرقه رجوی را ببینید که با ندامت از گذشته خود و اذعان به جنایات سازمان، کنار برج آزادی عکس می گیرند و کنار خانواده های خود به زندگی عادی مشغولند.



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

تلفن : 021-88961031

فکس : 021-88965218

صندوق پستی : 14145/119